

۳

بیان احوال شاه اسمعیل [illegible] صفوی

عندلیب خامه در بیان این داستان به نکوئی ترانه سنج و نغمه پرداز میگردد که شاه اسمعیل بهادر [illegible]

با صوفیان صاف اعتقاد و [illegible] [illegible]

[illegible]

کار [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و در اثنا مامور ساخت شاه اسمعیل ... از غازیان لشکر ... که ... چکاتمش محاربه عظیم ... فتح ... گشته
برجوع ... بیگ اقامه ... نخجوان نموده الوند میرزا ... توقف در نخجوان ... فرار ... شاهی وارد
دار السلطنه تبریز و بر تخت سلطنت تمکن جسته شعار مذهب حقه ائمه اثنی عشر علیهم صلوات الله الملک الاکبر ظهور یافته خطبای فصاحت دثار
بر فراز منابر زبان بذکر جمیل ائمه معصومین و لعن خلفای ثلث گشودند مرتبه دیگر الوند میرزا ... نموده لشکری که ... شکسته رو نهاده
بخت ... روی توجه بجانب دار السلام بغداد نهاد در خلال آن ... شاه اسمعیل رسانیدند سلطان مراد ولد
سلطان یعقوب ... عراق و فارس و کرمان و خوزستان ... هزار ... در ایلغار ... جون دریای
جوشان ... شاه اسمعیل احکام مطاعه ... اجتماع لشکر باطراف ممالک ... بجانب ... فرمود
بیک اعتقاد فوج فوج ... گشته ... کوس ... بلند آوازه ... عراق ... شده
... شعله ...
در حوالی ... سلطان مراد ... آل ... در احتراق ...
از میدان جنگ ... بسوی شیراز ... سلطان ... در ... الوند ...
و ... سلطان مراد ... شیراز ...
رحل اقامت انداخته ... شاه اسمعیل ... بنیاد ... شاه ...

آلکای

الکای فارس ... سلطان مراد ... خبر ... مقاومت ... بغداد
فراری ... بسوی مصر و شام متواری گشت ... سلطان ... علاء الدوله ذو القدر ...
اسمعیل ... جاه و جلال ... فارس ... جمع شد ... حسین کیا ... رستم دار ... فیروزکوه
لشکر ... حسین کیا ... مبارزت ... محاربت ... ردیف
استیلا ... شاه اسمعیل لشکر ... قلعه ... قلعه گشای قزلباش ... حصار ...
در ... حسین ... افتاده ... شاهی ... فاتح ... شاهی
... فارس ... سلطان حسین میرزای بایقرا ... جلوس وارد
... شاه اسمعیل ... عراق عجم
بجانب خراسان ... طایفه جغتای ...
و بهار ... قشلاق ... حسام الدین ...
... شاه اسمعیل ...
و ... سلطان مراد ...
ذو القدر حاکم ... شاه اسمعیل ...

مامور ساخت

نصب العین ضمیر ... شکست ... مقصد ... تبریز
خیام جلالت گشت علاء الدوله ذو القدر چون از وصول لشکر ... ابلستان ... قزلباش ...
دار ابلستان ... طرفین ... جنگ ... لشکر ... سلطان ...
در هم ... شعله آتش ... روز ...
دلاوری ... عضنفر ... ذو القدر ...
خسرو فلک ... سپاه ... ذو القدر
تاب مقاومت لشکر قزلباش ... بعضی ...
... ذو القدر ... سجان ... شاه اسمعیل ...
امور ... شاهی ... گرد
... علاء الدوله ... تاخت ...
... لشکر ... سلطان ...
... علاء الدوله ... بسلطان ...
و سایر ... قزلباش ...

...

آن صحرا ... قزلباش ... سردار ... ذو القدر ...
قلعه ... حصار ... قلعه ... نفوس ...
و ... علاء الدوله ... قلعه ...
گشت ... دیگر ... خانه ... دیگر
بیرون آمده ... لشکر ذو القدر ... علاء الدوله رسیده ...
دست ... علاء الدوله ... تسخیر ...
در جنگ ... مصر ... سلطان ... مصریان ... سلطان سلیم ...
مرز و بوم ... سلطان روم ... سلطان ... تسخیر عراق عرب ...
ببیان ... سلطان ...
... سلطان ... علاء الدوله ... دار السلام
سلطنت ... تسخیر ... تخت ... تاج ...
و خلعت خاص ... سلطان ...
خاطر ... شاه اسمعیل ...

تا زینک چون خبر عزیمت [illegible] منصور را شنید از صولت و شوکت خود گذشته از [illegible] وان بکمک [illegible] بصره گریخت
در گذشته باجتماع لشکر پرداخت و کس [illegible] و لوای مقاتله برافراخت شاه اسمعیل حسین بیک لله
پیشرو لشکر ساخته خود از عقب [illegible] اعلام جلالت [illegible] چون خبر [illegible] حسین بیک [illegible] دار السلام بغداد رسید
[illegible] اکثر مردم آن ولایت [illegible] صوفیه [illegible] که در [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] عزم [illegible] بجانب [illegible] سادات [illegible]
و [illegible] شاه اسمعیل [illegible] چون [illegible]
[illegible] خطبه در [illegible] بنام شاه دین پرور [illegible]
دار السلام [illegible] حسین بیک [illegible] حسین بیک [illegible]
[illegible] سنه نهصد و چهارده [illegible] دار السلام [illegible]
[illegible] بیک تفویض [illegible]
[illegible]
[illegible] حسین بیک [illegible] حسین بیک ایچ [illegible]

کدا بجد حسین بیک [illegible]

[illegible]

حاکم [illegible] کاشف [illegible] بجانب [illegible] حویزه [illegible] دقایق جلال سلطانی
و [illegible] سلطان فیاض که در آن ولایت [illegible] مشعشع [illegible]
با ولایت سلطان فیاض [illegible] قزلباش [illegible]
و [illegible] بسیاری [illegible] حویزه [illegible] کارگاه [illegible]
و [illegible] سلطان فیاض [illegible] قزلباش [illegible]
صف [illegible] حویزه [illegible] صوفیه [illegible]
حسین بیک و بیرام بیک [illegible] رستم حاکم [illegible] شاه دین پناه [illegible]
در گذشت و [illegible] حکومت [illegible] تفویض [illegible] آیت [illegible]
[illegible] بجانب [illegible] فارس [illegible] سلاطین [illegible]
[illegible] دار السلطنه تبریز [illegible]
[illegible] دار السلطنه [illegible] شاه [illegible]
[illegible] سلطانیه [illegible] شیروان [illegible]
[illegible] شیروان [illegible] بجانب [illegible]

با [illegible] شاه [illegible] سلطان
[illegible] اوقات [illegible]

تحسین حضرت شاه اسمعیل [illegible] آن ولایت [illegible] بیک تفویض و بدار السلطنه تبریز معاودت نمو

کدا بجد
در روضة الصفویه مسطور است و چون طنطنه کوس کشورستانی و جهانگشائی شاه اسمعیل در شش جهت [illegible]
در افتاد و سلاطین آفاق و خواقین علی الاطلاق از [illegible] سطوت و شوکت آن شهریار بالاستحقاق [illegible] اخلاص
حلقه گوش [illegible] رسل و رسایل [illegible] شاه [illegible]
اظهار [illegible] خصوص [illegible] سلطان حسین میرزا [illegible]
[illegible] شاه اسمعیل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
مشهور است و از مرتبه [illegible] سلطنت سلطان احمد میرزا بن سلطان ابوسعید گورکان [illegible] ماوراء النهر [illegible]
والای سلطنت [illegible] گورکانی [illegible] خراسان [illegible] نهصد و [illegible]

[illegible]

[illegible] تصرف [illegible]
[illegible] شاه اسمعیل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فصل بهار [illegible] باغ و گلزار [illegible]
لاله [illegible] سلطانیه [illegible] خراسان [illegible]
[illegible]
امرای [illegible]
[illegible] مشهد مقدس رضوی [illegible]

[illegible]

[illegible]

چون از رفقای [illegible] بحضرت شمول قزلباش [illegible] کرده جنایت [illegible] گشته میرزا بابر و [illegible]
در قلعه حصار [illegible] گذاشته [illegible] میرزا بابر [illegible] شیبک خان [illegible]
در توقف [illegible] شاه اسمعیل بعد از قیام [illegible] و خلاف [illegible] ماوراء النهر [illegible]
[illegible] از مشهد مقدس شاه در [illegible] بتوران [illegible] ایشان [illegible]
ساخت و [illegible] سپاه [illegible] حضرت شاه [illegible] مقصود گشت چون
[illegible] سپاه [illegible] میرزا بابر [illegible] قلعه های توران [illegible] و جلادت [illegible]
[illegible] از [illegible] قلعه [illegible] حضرت [illegible] سلطان [illegible]
ولایت [illegible] چون [illegible] شیبک خان [illegible] حصار [illegible]
مشغول شد چون چندی [illegible] ایام [illegible] شاه اسمعیل [illegible] بخاطر رسید و [illegible]
آن [illegible] بدست [illegible] قلعه [illegible] بیرون [illegible] قزلباش [illegible]
شیبک خان [illegible] ساخت که [illegible] عراق [illegible]
[illegible] بعضی [illegible] مرکب [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] شیبک خان

ان [illegible] لشکر قزلباش [illegible] لشکر [illegible] ماوراء النهر [illegible]
و [illegible] امیر خان موصلو [illegible] امور محافظت [illegible] لشکر قزلباش [illegible]
از پیش [illegible] قزلباش [illegible] شیبک خان [illegible]
لشکر [illegible] صفوف جنگ [illegible]
[illegible]
[illegible] قزلباش [illegible]
دلیران [illegible] روی [illegible]
[illegible] برق [illegible]
[illegible] قزلباش [illegible] نسیم [illegible] بسم [illegible]
[illegible] شیبک خان چون
[illegible] شیبک خان [illegible]
[illegible] اتفاقات [illegible]
[illegible] شیبک خان [illegible] قزلباش [illegible]

[illegible] کشید [illegible] شاه اسمعیل [illegible]
[illegible] اعضای [illegible] فرستاد [illegible]
[illegible] جام شراب [illegible]
[illegible] شیبک خان [illegible]
[illegible] شاه اسمعیل [illegible]
چه صاحب [illegible]
[illegible]
و [illegible] شیبک خان شاه اسمعیل [illegible]
[illegible] شیبک خان [illegible]
و [illegible] عالم [illegible] جمیع ولایات [illegible] خطبه بنام [illegible] ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
[illegible] شاه اسمعیل [illegible] ولایت [illegible]
در قلعه [illegible]
[illegible] بابر میرزا [illegible]

و شرف [illegible] حصار شادمان [illegible]
[illegible] محمد [illegible] بن عمر شیخ میرزا بن سلطان ابوسعید گورکان [illegible]
[illegible]
[illegible] ماوراء النهر [illegible] سلطان [illegible]
شیبک خان [illegible] سلطان [illegible] ماوراء النهر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ماوراء النهر [illegible]
[illegible] عراق [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] گورکان [illegible]
[illegible] ماوراء النهر [illegible]
[illegible] شاه اسمعیل [illegible]
[illegible]

کیفیت سلطنت شاه اسمعیل قرشی و خواهشمندی که گشته بود شرح داده برآنکه قلعه را [illegible] از بخمان در سمرقند و بخارا که خطبه

بنام نامی شاه اسمعیل بر منابر خوانند و سکه بنام او زنند کاتب شاهی احمد سلطان و [illegible] و شاهرخ سلطان [illegible] جمعی از جهانداران

بخارا که جهت [illegible] که پیر محمد [illegible] [illegible] رسیده و [illegible] توجه سمرقند شدند شیخ [illegible] اوزبک

در اجتماع لشکر محمد [illegible] [illegible] ترکستان [illegible] ترک نصرت [illegible] و [illegible] سمرقند [illegible]

چند [illegible] و دیوار را [illegible] [illegible] و [illegible] قلعه [illegible] حصار [illegible] [illegible]

بخارا [illegible] [illegible] و ماوراء النهر تمام ممالک [illegible] و [illegible] و [illegible] [illegible]

و سلطان [illegible] شاه اسمعیل [illegible] در عنایت جانب محمد خان [illegible] امیر نجم [illegible] و [illegible]

شاه را [illegible] در قم [illegible] غیاث حضور شاه اسمعیل [illegible] داشت که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

احوال [illegible] خلاف [illegible] [illegible] [illegible] شاه اسمعیل امیر نجم [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] لشکر بهرام [illegible] و ماوراء النهر [illegible] [illegible] رسید

[illegible] سلطان [illegible] سلطان [illegible] [illegible] احمد سلطان [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ماوراء النهر [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] و [illegible] ماوراء النهر [illegible] امیر نجم [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible] بیرام بیک قرامان [illegible] شاه اسمعیل [illegible] [illegible]

[illegible] استقبال و [illegible] و [illegible] امیر نجم [illegible] امیر غیاث الدین محمد [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شاه اسمعیل [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حصار [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] قتل عام [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حصار [illegible] [illegible] [illegible]

نجم ثانی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حصار [illegible] [illegible] [illegible]

در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] قلعه [illegible] [illegible] قزلباش [illegible]

حصار [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

جامع [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] امیر غیاث الدین محمد [illegible] امیر محمد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

چه شده چون [illegible] امیر نجم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] عبید خان و جانی بیک سلطان [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] تیمور سلطان [illegible] عبید سلطان [illegible] [illegible]

و جانی بیک سلطان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بیرام بیک [illegible]

بر سر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] تیمور سلطان و [illegible] عبید سلطان [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] امیر نجم [illegible] [illegible]

چون [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] امیر نجم [illegible] [illegible]

قزلباش [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

امیر نجم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

عبید خان و جانی بیک سلطان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] قزلباش [illegible] [illegible]

[illegible] امیر نجم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حصار [illegible] [illegible] [illegible]

و امیر غیاث الدین محمد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] حصار [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

قزلباش [illegible] [illegible] [illegible] جانی بیک سلطان [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عبید خان [illegible] [illegible] [illegible]

چون [illegible] [illegible] [illegible] عبید خان و جانی بیک سلطان [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

که از عقب خبر سعادت سلاطین اوزبک از خروج [illegible] شد [illegible]

در [illegible] پس [illegible] چون [illegible]

ذکر محاربه لشکر منصور با سپاه اوزبک

از قراری که سابق اشارت رفت چون [illegible] سلطان از ظاهر هرات [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] سعید خان [illegible]

باتفاق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کار مردم [illegible]

ذکر محاربه شاه دین پناه با سلطان سلیم خواندگار روم در چالدران

در وقایع [illegible] بعد از فوت پدر [illegible] سلطان [illegible] عثمان بیک

سلطنت روم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دلاوران طرفین جنگ سلامه گشته ارباب [illegible] شاه جمجاه شاه اسمعیل سلاطین [illegible] سپاه همراه بخود [illegible] قرار داد
لشکر روم قطره و دریا [illegible] و یکی از [illegible] سلطان سلیم فرستاده پیغام داده چون [illegible] تیغ بران
وسنان [illegible] سلطان سلیم [illegible] در روز جنگ [illegible] تحصیل نام [illegible]
تاش [illegible] آتش [illegible] توپ و تفنگ [illegible] پیغام غیرت [illegible]
سلطان سلیم رسیده [illegible] توپ و تفنگ [illegible] تیغ [illegible]
انتقا و [illegible] شیر [illegible] کین [illegible] شمشیر [illegible]
شمشیر [illegible] صمصام مصری [illegible] قزلباش [illegible]
باتیغهای چون [illegible] جان [illegible] و کنده [illegible] وبکار بو
ازان جانب عساکر روم [illegible] صاعقه [illegible] سحاب [illegible]
کرنای و کوس [illegible] آسمان [illegible] کوس [illegible]
قامتها [illegible] تیغهای [illegible] ابروی [illegible]
از صف سپاه روم [illegible] دلاوران قزلباش [illegible]
زمین [illegible] شاه کامکار [illegible] سپاه [illegible] شیر [illegible]

بدان رومی لعین [illegible] شمشیر [illegible] آسمانی [illegible] قزلباش [illegible]
[illegible] چون [illegible] روم [illegible] سلطان سلیم [illegible]
[illegible] صاحب ذوالفقار [illegible] آن [illegible]
سپاه [illegible] روم [illegible] درمیان آن [illegible] رومیان [illegible]
[illegible] قزلباش [illegible] سلطان سلیم
[illegible] سپاه روم [illegible] لشکر [illegible]
رومیان [illegible] توپچیان و تفنگچیان [illegible] توپ و تفنگ [illegible]
[illegible] توپ و تفنگ [illegible] سحاب توپ [illegible]
[illegible] روم [illegible]
[illegible] شاه اسمعیل [illegible]
[illegible] سپاه [illegible] قزلباش [illegible]
[illegible] شمشیر [illegible]
تیغ [illegible] آفتاب [illegible]

[illegible] شیاطین [illegible] قزلباش [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] برق [illegible]
[illegible] شاه اسمعیل [illegible] رومیان [illegible]
[illegible] تفنگچیان [illegible] قزلباش [illegible]
[illegible] قزلباش [illegible] خورشید [illegible]
[illegible] میدان [illegible]
[illegible] قزلباش [illegible]
[illegible] قزلباش [illegible]
[illegible] آقای [illegible]
[illegible] رومیان [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] شاه [illegible] لشکر روم [illegible]
[illegible] سعادت [illegible]
[illegible] قزلباش [illegible] سلطان سلیم [illegible]

[illegible] مسجد [illegible] خطیب [illegible] بنام پادشاه [illegible]
والسلطان بن السلطان ابوالمظفر شاه اسمعیل [illegible] رومیان [illegible] خطیب [illegible] سلطان سلیم [illegible]
[illegible] تبریز [illegible] سعادت [illegible]
روم [illegible] دارالسلطنه تبریز [illegible]
[illegible]
ذکر [illegible] خراسان [illegible]
[illegible] شاه اسمعیل [illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible] سلطان حسین میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و ورود سلطان حاکم کهنه‌وین به فوج دیگر بسته لشکر گرجی کشیده داد و ستیز کرده مشار الیه روانه عربستان [illegible]

با میرزا و شاهزاده الصفیه چون استقلال او ضیاع کلام ... سامع علیه رسید که برج سلطنت و اختر برج عظمت سرافراز

نایب السلطنه ... فرمود از ... تا کنار آب ... با جناب عنایت کوه و میرخان ... [illegible]

دولت سعادت فرجام ... [illegible] ... سعادت ... [illegible]

چون دار السلطنه ... مطار ... سعادت آیت شهزاده و ... [illegible]

استقبال ... [illegible] ... فقط [illegible]

ولایت و ... تبدیل کرده

چون [illegible]

قبل از این نگاشته خامه ... شده ... [illegible]

باتفاق امیر ارو شاه ... [illegible]

بمحافظت و محارست انجا قیام ... [illegible]

بعضی از ... [illegible]

بیرون آمده و در سلک متابعین ... [illegible]

غباری از وی بر حاشیه ضمیر منیر نشسته بوقت فرصت او را مقتول و ... [illegible]

مشار الیه برج و باره شهر ... [illegible]

... [illegible]

همراهان میرزا ... [illegible]

وانانحا ... [illegible]

... [illegible]

و احمد سلطان ... [illegible]

همراه کرده و ... [illegible]

وی بالا گرفت و در حین جنگ ... [illegible]

کارش ... [illegible]

... [illegible]

چون ... [illegible] ... عاقل ... [illegible]

بیان ... [illegible] ... دولت صفوی

چون سال ... [illegible] ... دار السلطنه اصفهان ... [illegible]

در آن ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

هرات ... [illegible]

خواهش ... [illegible]

... [illegible]

تا هر کس ... [illegible]

... [illegible]

خطاب ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

سالها در ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

مظفر لوای ... [illegible] ... برگشت

بیان ... [illegible]

چون حکم حضرت خالق ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

از دار السلطنه تبریز ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

[illegible]

در ساعت [illegible] در شب [illegible] رجب سال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ولد اکبر [illegible] پادشاه [illegible]

ومنابر [illegible] بذکر القاب مبارک [illegible] نام [illegible] زینت گرفت

[illegible]

چون کمک کار رسید ... جانب ... سلطان ... سلطان ... [illegible]

... را با مدد خود ... امرای ... کار ... گرفت ... چون ... [illegible]

... سلطان ... [illegible] ... سلطان ... [illegible]

... [illegible] ... سلطان ... [illegible]

... [illegible] ... سلطان ... [illegible]

... [illegible] ... استقلال ... [illegible]

... [illegible] ... سلطان ... [illegible] ... کشته ... سلطان ...

... [illegible] ... سلطان ... [illegible]

نصایح ... [illegible]

... [illegible] ... سلطان ... سلطان ... امرای ... [illegible]

... [illegible] ... سلطان ... [illegible]

و سلاطین ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... خان حاکم ... [illegible]

... [illegible]

و از آنجا ... [illegible]

... [illegible] ... خان ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

حکایت ... [illegible] (red heading)

بر ابنای ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

و بعد ... [illegible] ... پس بموجب فرمان ... [illegible]

سپاه ظفر پناه ... [illegible]

چون ... [illegible]

... [illegible]

و اطراف ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

و آن ... [illegible]

و دست ... [illegible]

... [illegible]

آن ... [illegible]

و از ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] نظم ... [illegible]

زمین ... [illegible]

و با کوه ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

و ... [illegible]

چون سیل سپهر روی با دریکان شر سر نهند با کوهی آل بوکان شمشیر آورده با جوش جالب سلاح آتش فشان و بعد القصه
چون از افق مشرق علم سفید رخ صبح صادق ظاهر گردید و شهریار جهان در پیرایه سلاح و تصرف اسلحه ضمیر پادشاه بر پشت جلال
علم سفید سپید جان ولی سپاه سپید جان در و دست سپاه با سلاطین در آورده تا شهاب و از قلب میان نشیب سپاه مرتب آن
و دو سپر بان چرخ از بالای پشته سراز گرفت و افغانان سرکار از قلعه‌ای آن شعل شیخ بادلها بی‌هم چون سیل کوهسار هر
بدان حاله سالار و هم چشم روزگار از حرکت و دوش سپاه گشته بود و صف رزان مرد و کار بدیشان بر آورده از آن قوم
آنکار را بضرب تیغ آتشبار از روی حیات بر خاک مرگ ریختند و این دو تیر دست از قبضه فتح و ظفر بکوی اقبال باز آورده باز
سپید پر ظفر ضرب دراوج آل بابها سهام در پرواز و در بکان بلاد و شمشیر چون آتشام فرو لباس صبح اهل شام گشت و شام آتش بر بند
از کام الیام و بابر عمر جی از غرور و پیرار و جست و شور کارزار بلا در رسید و انگشتان لشکر ظفر قلاش قزلباش در خاک سیاه ریزی
بر فرق خویش سپاه از طایفه بر کیش او در خاک ریختند از هر گوشه و کنار کمر و تیغ فرود آمده مخلص جلال جسته تیغ آتش آویز از اد شقه هر ... لشکر
مصاف نشیمن در آستان کام گریز سپید خان بامی رسید و شمشیر بر فرق او بلند انداز ضرب قوت تا سینه آنکس شکاف یافت و سپید کرم شمشیر نشانت
القصه سپید خان با کوچم خان خود با سر از شعف آن افغان آنجا و درطه ... ترین آن در بجا سالار رسیده تیر آب گور عجیب که در آن عرکه روی داد
و چون شاه والا جاه با جلال علم از فتح و نصرت نصیب دیده بود و آن نیک بلاد پادشاه او زرنگ شد سپهر آستانه را چون نصرت نصیب بخشیده جمیع آن لشکر را که بعد از
و از عقب عساکر منصور با جنود اعتبار هم و ابر سپاه سعادت و خیال بکار خویش فرود آمدند و بضرب تیغ آتشبار با بضرب سعادت هم شمشیر حاکی گری

دیجاد گشتند پس شاه والا جاه هر یک از غازیان جان نثار سالار کشتگان نصرت و ظفر از چشمه سار تیغ آتشبار ایشان
نصرت نشیبه بچشمان عواطف شاهانه ساحت و سایه جهان بخشیده بر فرق هر فرقه جان نثاری و تخصیص شعار ایشان
بطهور رسید و در سلک سرباز جاکه بعد از فتح آنجا کمر حسین خان حاکم دارالسلطنه هرات سالها بتزویر سیاق ایالت
ولایت داد و نام آن تیغ سپاه هر دو را بیابانی چنانچه سپاه ابهت و سپاه داری بیهاد و حیله و شکام خوش سیاق عراق
خان ماجرا چون قلعه بلاد فتح آن شهیار با ولایت شاه جهان و سپاه محاسن عراق و ... آن کشت همراهی
تسخیر دارالسلام بغداد و تدبیر خیال دار بکاروالا او آتش برسر افتاد و در کیسه نور بی‌جان سپاه و زر در تحت شهر
سوم سال بهار شاه روی داد و بعد از گوشش بسیار بر نجات آتش افلاک ولایت بلا رجوع فرمان موکب
فیروزی کوکب شاه د و بعد از نظام مهام اکثر هر و شرف زیارت عتبات بر کهکشان حضرت معصوم فرمان نام
حاجت کابل عراق فرموده دیگر باره قصد بلاد پاک هر خان کسی بی لیبرا از جانب حکمرانان بلاد و جابرخبر دولی در حجت
عبیده خان او زیک سلطان بار ثانی باز و استیلای وی بر مشهد مقدس و قتل امیر حسین خان با لوا ملازمت و ارتکاب
سیستان و کج مکران عزیمت سپاه او شهنوردی و سالار من شای خورشید سیلی خاقان بظفر و پادشاه
اکفرین قوار احتشام و اجتماع عساکر نصرت پرور بار دیگر بر مسند جهان پادشاهی عرصه خان بلاد در اثنای ایلغار ماهیع
عید شاه دین پناه رسید که عبید خان با لشکری جرار از جانب سکان رسیده فوق قلعه و محافظ قندهار هم زیارت

از در معارضه در آمد او را مخذول و ناکام و مغلوب نمایند و بلا واسطه امتراج حضرات عساکر لشکر جان
علاقت قزلباش سلاطین سالها گذاشته علم عزم بجانب دربار داشته و در آنجا از سلاطین گرگستان مودت کرات
و ایشان در مقام انکار با بکار بر آمده و در جواب این جواب نوشته بود که ما که در فرصت امتحان غیرت نمکین نو ریختن
نام ونگ سلیم و حزم کیش سرا پرده با صلاح ما لایق سپردیم اگر در قوه تحویل مقابل لشکر بر اوراق مقارنت
قزلباش سپاه برنجانیم و الا ملک خویش قناعت نموده سپید خان چنین ارادت را آنجا از گرگستان را بریس راه مصلحت نیست کرده خبری
در ستارجاهی صبح القصه امیخان بر نور و در عرض راه با سستان جلالت سپاه رسیده بود اطراف در آنجا سپید و با حسرت
و خلاع بادشاه در سر و آرزوی حیات نور حضرت تقدیر رحمت بار دو یعنی عبید خان افسرده بنشستند و ادر الجمیع عساکر ظفر
در بعضی از آنجا سرود کار سپید و خود در اثنای راه الیه بهر طریق که راه پیش گرفته تا به ناد رسیده منزل توقف نمود شهر یار رکاب
کوچ بر کوچ عازم دارالسلطنه هرات و کنار آن دیار را که از تابش آفتاب جلالت شاه بال آرامیده در سایه عنایت شاهی جای کرده
و زمام اختیار آنولایت را به تصرف امرای بلاد و عمال دیوانی خان تکلو سپرد مثل لایک و از قلاع تیغ الاول
سالی که آوبرلایت عزیمت ... والی ملک عراق در حرکت در آورده حسب و دارالسلطنه اصفهان بقدوم فرخنده لزوم غیرت لاکیزه در آخر
و از آنجا طرح سلاطین کشید بالاخره امیرخان حسین خان شاه حاکم هرات که ولایات سیستان را شد از آنجه شرف آمده در بزم خاص مساعت
و از خبر و دانه عزیمت فتح خاص شهریار سلطان تکلو کیک السلطنه ولایات بلاد کابل حطوط سبب بوی ... عزم خاص خدمت میکرده شهر او را بیاد

و بلاد معاودت آمد و عزم آن مهم ارزانی فرمان نوازی در آن روزگار بی‌پایان جسن حسن خشی ککش ترتیب بلاد حسین خان بیک
طلب بحضور شخصی از قورچیان او سلاخور بار یکبار که در آخر شب مهمان بلا حسین خان چون از غدر آن مطلع
یافت باجمعی از ملازمان بر سر روی تاخت تا در آنجا خود بیای بقلعه گاه پادشاهی انداخت آنطایفه با سر ماوس سلطنت
بر آشته روی بحریم دولت نهاده و از ساغر تیغ جرعه فنا بیش ملاحظه حسین خان بجلاد از آنواقعه هجر الفقیر سلاطین اصفهان
پیش گرفت و دلان اوقات اولمه تکلو و ایالت اندراس ملک و مشرق رو داشت عزم آن نمود که چون سلطان بر مسند دولت
متمکن گشت بنابرین اظهار مباهات حرکات ایشان مانده تیر اندیشه افتاده و کام بر ام اطاعت خود را آورده متوجه در کاه جهان پناه کرده
و در آن حین جمعیت شاه دین پرور رسیده و آن ملک شناس بر او کس عرض سپاهان نوازش بر بسته ... بر آن رسول پشت چون
انظار دیر را سالار دولت و موکب سلاطین اطلاع اتفاق داد از راهی که آن مرعوبان وراه و خود را قلعه و آن رسیده بلا جلادت اوطان گرمسیان
حصار آن رفت و عاقبت لوای عزیمت بجانب سلطان سلیمان قیصر روم بر افراخت سلطان سلیمان سال بیک جند از آن
تا فتح بایزید پاشا جاه رسالت سالار بر سر شرف خان کرد حاکم بدلیس فرستاد و حراست الیه پسر خود شمس الدین خان بیک در حصار بدلیس جهادگر
در کار جهان پناه بان چون بر تو اجمع زر تیغ پر انور شهریار روی بر روی بر آورد بطلان ملک بسر گشته تا هنگ سپر حشم الحود و خنگ سمند رخش سپاه گرفته
برق فرو زنان و شعله آتش بسوخته کوهسار و لمعه روی سیاه تیر تیز جان سپرها چون خبر حرکت موکب پادشاه بظهور رسید با سپاه امیر تیغ
و سیاهی خود را در تنگه گرفتند و هم در سال عبید خان بواسطه گرفتاری ما بیان موکب شهریاری از ولایت ترکستان بجانب خراسان با لشکر عظیم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و دعاگوی بواسطه مؤلف و ایلغار تا جوهر نصرت در دشمن دست اسب اعتبار از شاه شاهان حق با سپاهی بجوش ...
رفته اثنای در راه و بر دینکه از لشکر یاغی ... از سرکشته تا میرزا کام اتش بلا و حکم میرزایی بر بوارزده و م تیغ سلطان ...
بدانچه میرزا تمام میرزا را ... گریزش کرده ... از سراث تسلط چنین ... پریشان ... اعراب ... در زمان اسلام در خلافت
پادشاه کیتی ستان ... همه استان ... و مهر دست و سرهای ... را سر بار خسروی فرستاده ... خطا کرده در شهریار
جرم بخشی عطا پوش از تقصیر وی ... و هم سلطان ... و مواد ... فرستاد و آورده ... بسی مرادی ... سالم
بعد از هر تاریخ ... ورود ... مانده از ... از اطراف روی ... همادر ... فتنه و فساد ... ان ملک کشاد
عاقبت عبید خان متوجه هرات گشت ... و اشهر ... تصرف ... عالمگیر ... وروری ... شش ... [illegible]
و در سر چهار سوی ... اگر چه ... چون این اخبار مسامع ... شهریار عدالت شعار ... رسید ...
... سورش ... در سال نهصد و چهل و ... عبید خان ... خراسان ...
عبید خان در هرات ... چهار ماه ... و درویش ... از ... ترکمانی ... و جمعی ...
... بر وزارت ... ایشان ... شاهی ... خراسان ... امرای ...
در ... جنگ و حرب با ایشان ... آجامی ... حال ... رسیده ... و حرکات ... در پس ...
نوری و کور ... سرور ... فرستاده ...

[illegible]

خدا لیست ... از عبور و مرور ... که روضیح ... شهریار سعادت ... ایلغار و فتح
دولت جو سر تیغ بر است ... عقاب ... قضای احوالش ... بلکه شیر از ... بلکه بار از ...
القصه چون عبید خان ... از انصار ... شنیده ... روزی ... اب ... و گلاف در هر کناری ... انصاف
تاخته و در حین ... تا ... بیابان ... گریبان ... در ... روی ... ادبار ... چون آفتاب
درخشان سایه رافت و احسان بر ... اخت ... بار ... در ... کوه ...
کوس ... چرخ ... بر ... کرد ... ...

... عزیمت ... شاه ... بجانب ... فتح ...

چون لشکر شاه در دم تیغ ... سلطان ... ظفر ... از ... و شهریار ... در ... شقایق
ولاد بر ... تخت ... سلطان کشورگشای دین پرور شاه ... جناب ... آفتاب ... تسخیر ... قلعه ها روزمین داور
از مطلع ... طالع و لوای عزیمت ... النصر ... شهر و در دو دم شهر ذی القعده ... پیمای ...
شیر ... ایلغار ... و کوه ... چمن ... جام ... خصم ... گشت ...
از ... جنگجو ... لشکر ظفر ... تفنگ ... عقب ... حال ... ولایات
حکمران ... حکومت ... خویش ... فرمان ...

و طلوع ماه چهر رایات ظفر شعار از افق ... خلیفه ... شهر ... چنگیزخان ...
و کلید قلعه را ... و ... شاه ... جناب حکومت ... خان قاجار ... عنایت ... السلطنه
هرات ... از ... السلطنه ... عبید خان ... حضور ... از ... امیر ... زاده ...
جوان ... مراجعت ... در ان اوقات ... خان ... با اتفاق ...
حکمران ... هرات ... نیاز ... معدلت ... کشته و حکومت ... پس
بایشان مفوض ... شهریار ... غلام پس از انتظام مهام خراسان ... رایت فتح ... اطراف ... در ...
دار السلطنه قزوین فوجی از ... نصرت ... پس ... سلطان ... سرداران ...
در ... اوان ... عقبی روان ... قیام ... شهریار ...
چاکر ... شیروانشاهی ... ابوالمظفر ... شیروان ...
برافراختند و ... افراشته ... بر روی ... گذاشته ... و ...
برچهار ... شاهی ... شیر ... شهریار ... لشکر ...
... فتوحات ... چون در ... کشیدن
سرکشی ... ملک ... عالم ... تمام ... ایشان ...

[illegible]

که کار ... شمشیر کج رفتار ... شده از لشکر ... قلعه ... تیمور ... توجه ...
... اتش ... جنگ ... شده ...
از ... ساحت ... بانیدند ... حکومت ... الحمد ...
ساطع ... فضای ... دشت ... الهامی ... گشت ... پادشاه سلیمان ...
بجانب تبریز ... شاه ... خبر ... سلیمان ... عثمانی ... رسید ...
... قصه ... مهر ... و ... بهار ... بار ... تمام ...
سال ... شیروان ... شده چون ... شیر ... شمشیر ... گشت
... پادشاه دین پرور شاه ... حکومت ... دار السلطنه ... گشت ... اذن
روی توجه ... گذاشته ... چون ... رسیدند و ... از اطراف ... سلطان
... شهریار ... رفتار ... آفتاب ...
... ایران
آتش ... شهر ... قلم ... خسرو ...
ارباب کفر و ظلم مساجد و مدارس اهل اسلام ... در سال نهصد و چهل ... سلطان ...

و حسین خان سلطان روملو بتاخت ولایت رستمدار مامور گشت و پیش از وصول موکب سعادت مقرون علاءالدوله [illegible] در زوال
از نسیم مرغزاری عمر دل نهاده بود ایلغار عقاب صولت اعلام شهریار ظفر شکوه [illegible] بصوب خوزستان کشیده چون خرم آباد
مضرب خیام نصرت گشت [illegible] جام ظفر [illegible] علاءالدوله [illegible] در قزلباش [illegible] قرار گرفت دارالسلام [illegible] شهریاری
خوزستان را دولت و ولایت را انتظام داده بسعادت و دولت [illegible] ناصب خیام [illegible] اول
بهار [illegible] دارالسلطنه [illegible] برگشت و در خلال احوال ایلچیان [illegible] از جانب عبدالله سلطان [illegible]
پس [illegible] سروری [illegible] و سلطان حاکم [illegible] حضور سعادت [illegible]
[illegible] سرکار [illegible] استماع [illegible] دشمن [illegible]
[illegible] فرخ [illegible] ماه [illegible] در سال نهصد و [illegible] از انجمن اهل
[illegible] حکیم علی الاطلاق [illegible] شرب [illegible]
در اطراف و اقطار [illegible] محمد خان [illegible] از مطاوعت [illegible]
صدرالدین خان [illegible] بهرام [illegible] سرحد توران [illegible]
بر رخسار [illegible] بجای [illegible] کرده

ذکر یافتن جشن همایون پادشاه فرخنده [illegible] شهریار [illegible]

در سال نهصد و [illegible] هجری همایون [illegible] محمد سلطان بن میرزا [illegible] سلطان ابوسعید بن میرزا [illegible] سلطان [illegible]
بن امیر تیمور گورکان [illegible] پادشاهی [illegible] ضعف [illegible] مختصری از احوال [illegible] همایون
[illegible] سلطنت هندوستان [illegible] کامران [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] هندوستان [illegible]
[illegible] برادران [illegible]
پس [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] استقبال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] استقبال [illegible]

و آن [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
همون [illegible]
[illegible] جهان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بهرام میرزا [illegible] قاضی جهان وزیر اعظم
و سایر امرای [illegible] استقبال آن مهمان محترم [illegible]
[illegible]
[illegible]
و قدم [illegible]

همون [illegible] استقبال [illegible]

و پس [illegible] نظر التفات [illegible] احوال [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] معظم [illegible] بیرام خان بهارلوی ترکمان [illegible] استقلال [illegible]
لشکر [illegible]
امرا و ارکان [illegible]
انجمن [illegible] عیش و عشرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تاخت نموده کوزل دره و حاجیکلار و ... و محمد خان ... بطریق ... و ... چون خبر ... رسید
بره کوه ... رسیده راه ... پیش گرفت از آنجا ... بتاخت ... چون ... صحرای ...
آتش ... خراب ... و ... صدمات باروی ... بهمان ... از آنجا ...
نصرت ... گشت ... تهی ... بطرف ...
شهر ... آتش ... سوخت و از آنجا ... تبریز ... و از ... عازم دار السلطنه قزوین گردید

تتمیم ذکر احوال افغان ...

چون سلطان ... فرستاد ... برافراشت ...
... در ... کامی ... نصرت ... شاهی ...
... رسید ... بهرام میرزا ...
عازم دار ... سلطان ...
... شاه ... طهماسب ...
شهر ... خبر ...
... بهرام میرزا ...

بطرف

متوجه شیراز گردید ... قلعه ... و ... میرزا ...
از ... و از آنجا متوجه شیراز گشت چون ...
... و در آنجا ...
با ...
و خود ... سرخاب ... حصار ... چون خبر ... بهرام میرزا ...
...
بهرام میرزا ... حصار ...
سرخاب ... میرزا را ... بهرام میرزا ...

رسیدن ... سلطان ...

در سال ... و ... که سال ...
سلطان و سایر ...
شهر ...
... رسیده ...

کوشش ... میرزا ...
...
...
در سال ... و ... و پنجاه ...
...
...
...
...
...
...
...
...

ادوار

از ... سلطان ...
...
...
...
...
چون ...
رسیده ...
وسیع ...
...
مثال ...
برافراخت و ان کلیسای ...
...
...

کوشش کوهستانی

وار دیار مصر و با فرنگ و علیش محبوب فلایس بصحبه خویش با پیشکشها نذر او بکر بلاینه و رخصت مراجعت یافت

عزیمت ترک همون شاه طهماسب بطرف واسطه و [illegible]

چون اسکندر پاشای ارزن الروم در سال نهصد و پنجاه و شش بهمراهی سپاه کردستان با زجاجه خوشامی پرده بنظم جبار
چو زبعد آمده انشی افروخته و خانمان جمع اقوامات ساخته مرحمت تغیه و ان محمد شهریار تا ستاره شاه طهماسب و رتش
دیار روم و کوشمال بالاد رسیده ان مرز و بوم را اشتها خاطر اقدس باز کردانیه و احضار [illegible] از جاه کجه
فرمان داد در الدکه با ذخیره اسپاه روی باروی فلک زدند شاه عصر کادکب با ارکش سلام ازم قلعه
لشکر شاه جمیس تصور مقصود و بحلهای و رشد و ورود که و کرش و در خمش سپاه هر کدام [illegible] سپاهیان درگاه
و موکب کتاب جیر قلعه بر آرز سپاه دریا استیر الله نصرت قلعه بلند کشی و در کنار قلعه آماده و رساند ایلار را تعلیم جدار
با قلعه او روی فلک الافلاک ست اختلاط داد و دیوار و رکه سوار حصار ار برجی قلعه بکوی سپهر ملاطح انداخته و رشید و نکهبانی
از خلعتهای رایت استقلال بر افراخته و رو در کار حیثی استوار ... و کنکره های سپهر سلطان کرد کشای فلک بهم برسیده
در بلندی برابر الفرد در پستی برابر کف به همراه ایشان سر بعد بر آسمان کوان سر که تقیه بارمحکم در متانت چو سد سکندر
پیش آن با جنبد تو بعظم در مهابت چو بحر و بحر معدن صد هزار کینه و شر بوم صد هزار فتنه و شر قاب با کام جوطبان بالا و ج
و فلک مهر جتاب بر افراشت قلعه بنیان از محکم محکم ایمان کوفی ابدا گم الموت و اکسیر و بر وج شید بانی ترا تکام حصار پر شتشند

غازیان ظفر مند عدو بند قزلباش هم جان سپاری در سلاو دلیف خودسازیه انتعاش امید رسیدند و قلعه کیری از آیین
دلیری بر اسپ چهار جون آشوب سیاه بیکباره روی بدان شهر نهادند و در اندک روزی خاک کوار آتش انجون غبار بیاد داده بعد از آن قلعه
کردن بهم سر رسیده اجتهاد بعاوان مظفر با زمین باز کشتند و سپاه ستاره حشم فوجی از دلاوران فنر قلاب بلا تسخیر خط وان ارزروم
چون آلاله انداختند و از فرسپاه کیلوار اطلاع یافت پی دلاوری از شهر بیرون شتاد و سر بازی بلشکر ظفر جهاد بر پست تیغ آلک
کر و فری روی برآور مرتب کرده شد و بر تعرار سرانات بر بعلی اسیر نگهدارین یر نظر کان سپاهیان تم نسخه
سپاه قزلباش نواحی وان و سلطان با ایشان نسبت بر نشده و مظفر و منصور مراجعت با روی سعادت پی نظر تعالی کشته
خامه اظهار شد و ظفر رست رتبه جمعی از سپاه جنگ تیپ ساختمان الزن الروم و از فرقه امرای انور براب نصرت
چو یکه در آنها پیرام بیک قاجار و چهن بزرگ امی رسیده چند قلعه بلاد کرده شهرهای تخیه قباب اسکندر پاشای حاکم ارزن الروم
بجوم طایفه قزلباش بجوم کرده با بسپاهی کینه خواه بجر پرستان ساخته و ستک پر شیا در میان قزلباش لوا افراخت
چون کیف هروم بیاری جهتهای شاهی کشته فرزند ارجمند اسمعیل میرزا را بابای ظفر لوای قضا قدرت قدر جرات بهرام
حوالت کمک حیب کتاب انواب و نکسی بر صولت اسکندر پاشا مامور فرمودن در ارا و فکند و سرداری که با جوج مشار
از کیار تبع کرده بجوش ساختن حصار و جنگ دیشت ولار در مسله حال لشکر خویش با کلاه سلاح را در جنک حصار میدان
انحصار و اظهار نمود که کسی بر بسیاری متانت قلعه و حصار پنجه در پنجه خصم افکنده [illegible]

سیاه قزلباش با مرور قلعه فولادی چهار نشسته بصری در میان وابی برق تقار مانند تیمه دروز بیرون چون
امرای روم دیدند که دود بخار دماغ و ای جوم او راست لب از انکار ذکر بطلاد عب بستند رود کر اسکندر پاشا
با سپاهی کران چو قرای بحر لشکران از قلعه بیرون آمده در برم و کشکر را یت تقرب افراخت و تیر لشکر و تعبیه صفوف
پرداخت و طرح جنگ و اسباب تحصیل نام و ننگ انداخت بها دران مرد و لشکر و افواج فوج شاهبازان شکاری جلب
خصم افکنی با زنهند و هر چه لشکر چون بلنگان کوه مار و پیچکان و دشمن شکنی مردانه ایرات یکدیگر کردند رسیدند اسکندر پاشا و در بر لشکرکاه
مریخ مخلوط بلا خوار می شمر و چون برق تیغ خورشید نظیر غازیان قزلباش را بچشم خود معاینه دید طریق بیکبار و عنان فرار
بجانب شهر معطوف ساخت و سپاه در آن شهر در خویش بلا از میان بیرون انکاشت کیر و در کنار ... روی بهر ستات و فلا
سهلار غازیان غضنفر و قزلباش انقلابیه بلادکنار خندق تعاقب نموده نسبتاد و سیصد تکار و پیاده بلابر قسمت شمشیر از هند و دفاکیر
ایشان سلاح با ما حاجت ماند قصه شاملات باج و ظفر و ما از برسانت مراجعت و جمعی بطرف حصار قلعه با آستان رسان ماندن
بعد از دو روز دشت از جوش لاله و سنبل نسیم فرش کشت و یک نسیران تخم تسخیر قلعه و ارکش میرحمی علامات قلعه و حال و جلالت
مقیم جیام سپهر ابدار کشت مصطفی پاشای و الی انبار روی مرحمت با بها دران قزلباش بحریف عرضه و لشکر حسن را پیش
قزلباش نیز از عقب از سیده از دام جسته تکاورا کیر کرده چون خیار از پیش مصر بر اده با سپاه کرمانشاه
پس از چند روز بر منزل انجم قلعه سبلا بتصرف و طفر رایت مزین اور را کا بصیرت قلعه و از کیری بجز کت امدهم بیک و الا کرا و ایل موقوف بمراغه [illegible]

محیط قلعه و حصار دیده روی بدیار پسر مدار بنهاد و مقاتله قلعه بلا تسلیم و تکلاع فاحمش و تاج و باج اسپارت تعظیم یافت
خلاصه کلام لاری از سرحدات روم نو خرجه شزم و قزلباش پیشه آن ثمر بعد از فتوحات و جمع شرار سپاه ستوده
شهر یار جم وقار شاه طهماسب سعادت بنیاد بجان نمود در این سال سلطان سلیمان قیصر روم با تحکمان القسم و عزم تسخیر کالای
ارمنش نمود و پیوسته مجدد بر سرحد روم از ماه بهمن قزلباش ترا رنج با کاهی بنجهای حصار صلح کشت و عادت افتاد
با سلاح اکی بیده و ضمن آن دو پاشا و هکاره یکا یکا و بهفار رست الف سپه بی فزوق و جسته فوق از حد و اولی تخمین روی
براقت و تاریخ الصلح و تحکیم باعث آن کشش آرایش شد و جلال الصلح خیر کرده اند چنانچه با ازهر آسم منظر اقدم سی اقبال ادرس
بلغ ذر هجرت که الصلح خیر فرمین در تسین علیسین اساس مصالحه ممهد و سپاه و رعایا متشید ترود و ابر سلطان الاعظم سلیمان
سلطان رسید و بند شه نحوی زخنه در بسیار کاخ صلح و مجمل انداخت چنانچه مذکور آن خواهد پرداخت

بیان مأمور شدن سپاه نصرت پناه بر سر اباره رکلال و شیروانات

ابتداء تاریخ احد او و درسال نهصد و شصت و پنج آدمی رکاب حسن بیکال را با سپاه کردان ابی بیلار برج
در میان طایفه خوسلات سروری افراشت و دیار ستراباد کرات ابراهیم خان حاکم انجا کشت چون قرار افغانی
آتش سرکولوار ادر خوی ها حیف معمر خویش بلا مصروف رساله با وشاه خیر اندیش کو پیاده نصرت و حزم ارداران سپاه کینه خاطر اسلام
کوه و بچه نفراز امرای عظیم القدر با مرکو وی روانه انبار رشتند تقریب ایشان دو تن از صور تجمیم و فرنشتند و کرز

در جنگ و دریافت این عنایت کتاب دشت زنگیسه بهادران قزلباش از عقب وی تاختند و ابوالقاسم بهادر تفنگ
چی را با بسیاری بطریق ایلغار محمد [illegible] را در مرغزاری محصور آبی بهادر خسته و گوشمال ایشان اطلاع اقبال خان [illegible]
و بر ایشان دراو تحت کارزاری از پیش [illegible] بهادر کریخت و [illegible] قزلباش پای از تعاقب وی کشیدند و همچنان
سرگرم [illegible] در اثنای [illegible] [illegible] دار [illegible] سالار [illegible] عالم [illegible]
این حال [illegible] شوق [illegible] فوت [illegible] سپهسالار [illegible]
مقارن این حال سلطان [illegible] خان [illegible] پرده [illegible] جمعیت [illegible] اولای [illegible]
فرودند آتش [illegible] [illegible] قزلباش [illegible] ایشان [illegible]
داشته چون سپاه نصرت پناه [illegible] رسیده [illegible] قطران [illegible] سحاب [illegible]
سوار [illegible] در [illegible] عالیه [illegible] جنگ [illegible]
ورود [illegible] از میدان نام و ننگ [illegible] کارزار [illegible] کمان [illegible]
تیغ [illegible] آتش [illegible] [illegible] سوار [illegible] بطرف [illegible]
به تند [illegible] فتح [illegible] چند روزی [illegible]
تفصیل این اجمال [illegible] [illegible]

سه

[illegible] سپاه [illegible] کاروی [illegible] عاقبت [illegible]
اسبی چند در موضعی [illegible] در آورده و [illegible] بهادر [illegible] سپاه [illegible]
سوار [illegible] کم [illegible] بهادر [illegible] سخت

ذکر استرداد خطه قندهار

قبل از این نگاشته خامه تاریخ نگار [illegible] شاه [illegible] عدالت آثار شاه جهان [illegible]
بر وفق مرام [illegible] در بین [illegible] حسین [illegible] قندهار [illegible] تصرف [illegible]
[illegible] سپاه [illegible] ولایت [illegible] [illegible]
[illegible] بیرام خان بهادر [illegible]
[illegible] اکبر پادشاه [illegible] بیرام خان [illegible]
رسید که اکبر پادشاه [illegible] [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] [illegible] قندهار
عزیمه
بال [illegible] کوتوال حصار [illegible] [illegible]
[illegible] سلطان حسین میرزا [illegible] شهر [illegible]

بیان آمدن سلطان بایزید بن سلطان سلیم قیصر روم بدرگاه [illegible] [illegible]

در سال نهصد و شصت و [illegible] جلال [illegible] بهادر [illegible] سلطان سلیمان حکمران روم [illegible] سلطان
بایزید پسر کهتر [illegible] حکومت ولایت [illegible] ولایت [illegible] پسر مهتر خود سلطان سلیم [illegible]
[illegible] سلطان بایزید [illegible] [illegible] [illegible]
سلطنت شده [illegible] سالهای [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] سر [illegible] قیصر [illegible]
امرای [illegible] روم [illegible] سلطان سلیم [illegible] [illegible]
افروخت و [illegible] [illegible]
سلطان سلیم [illegible] سلطان بایزید [illegible]
[illegible] [illegible] بهادران [illegible]
روی [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible]

هی

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و از زخم [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
قرب
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] سلطان بایزید [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

در جانب اسلام جوید القصه مشار الیه با چهار لشکر و ده هزار نفر از پیاده [illegible] سر با غرور و شوکت تمام [illegible] سلطان [illegible]
حاکم اند یا رکیفت در [illegible] آنچه [illegible] جمع آمده و میان استقبال [illegible] او را [illegible]
و پیوسته بهانه جوی عشرت و طالب [illegible] شهر [illegible] خوش مکان [illegible] شوال
[illegible] لا تحزن [illegible] قیصر [illegible] نظر بر آن [illegible] بمنزل رسید
القصه [illegible] قیصر [illegible] حسن بیک [illegible] روانه [illegible]
ورسید [illegible] سلطان بایزید چند روز در تبریز [illegible] دار السلطنه قزوین [illegible] سلطان [illegible]
و مراسم [illegible] مقدم [illegible] چون خبر [illegible] سلطنت [illegible] صفوی [illegible]
[illegible] وکالت داشت [illegible] امرای عظام باستقبال وی مامور [illegible] تعظیم و حشمت تمام بشهر [illegible]
سلامت [illegible] کوکبه جلال شاه بلند اقبال چون [illegible]
[illegible] سلطان بایزید [illegible] نظر بر شاه [illegible] غرور [illegible]
[illegible] علم [illegible] احترام [illegible]
[illegible] نزول [illegible]
[illegible] امرای عظام [illegible]

[illegible] عنایت کرده [illegible] سلطان [illegible] عنوان [illegible] ایلچیان
[illegible] سلطان [illegible] سلیمان [illegible] برای انجام کار [illegible]
[illegible] ایلچی [illegible] چند روزی [illegible] سلطان بایزید [illegible]
[illegible] سلطان سلیم [illegible] قیصر [illegible]
[illegible] قیصر [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] دولت [illegible]
[illegible] عظمت و جهانگیری [illegible]
[illegible] عزم [illegible]
[illegible] شاه [illegible]
[illegible] تاج و تخت [illegible]
[illegible] روزی [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] نیز [illegible]

[illegible] سلطان بایزید [illegible]
[illegible] روانه [illegible]
[illegible] کلام [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible] چهار [illegible]
[illegible] قیصر [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] حاکم [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان بایزید [illegible]
[illegible] قیصری [illegible]
[illegible] قیصر [illegible] سلطان [illegible] رعایت [illegible]
[illegible] چهار [illegible]

[illegible] کرام
[illegible] سلاطین [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] حاکم [illegible]
آمدن عبد الله خان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] دار السلطنه [illegible]
[illegible] عبد الله خان [illegible]
تسخیر خراسان [illegible]
[illegible] عبد الله خان [illegible]
[illegible] لشکر [illegible]
[illegible] عبد الله خان [illegible]
[illegible] دار السلطنه [illegible] سلطان سلیمان وفات یافت
[illegible] سلطنت [illegible] قیصر [illegible] سلطان سلیم [illegible] در سال [illegible] و عصیان

خان احمد والی گیلان بوده بیلری قاید ضلال براه روی پیش گرفته شهریار شیر شکار جمعی از امرای نامدار را به او دیار
فرستاد بعد از کوشش بسیار او را گرفته در بار عرش مدار آوردند و بحکم همیون در قلعه قهقهه محبوس شد مدتی آزاد
داد آن حضرت سی و دو سال بود و از آن جمله یا نزده در ولایت حکمرانی کرده و بیست و پنج سال کشید و همچنین در سال نهصد و هفتاد
و شش همیون خان والی گرجستان شوخاق و در کوی و منیج اطاعت پیش گرفته آنحضرت جمعی از امرای دیندار قتب را بر او
فرموده در اندک زمانی او را بدرگاه آوردند و چنانکه در تیغ گذشت در بار رسیده به سعادت اسلام مشرف شد و در سال معلوم بیک منی
و کیل السلطنه بجهت سفر خیر البلاد شد در اثنای راه در میان قطاع الطریق بر سر وی ریختند و بقتل رسانیدند شاه تهماسب سلطان
تمهید معذرت ... چاوش باشی را بدرگاه گردون اساس فرستاده عذرخواهی نمود آنحضرت عذر او را قبول و او را مشمول
شمول مرحمت و الطاف ساخته و هم در این اوقات ایلچیان از جانب سلطان سلیم خواندگار روم در قایم مقام پدر شده بجهت تمهید
اساس عهد و محبت وارد دربار سپهر اقتدار گردیده نامه قیصری رادر باب معاودت
در سال نهصد و هشتاد و دو ایلچیان پادشاه فرنگ و چرکس با تحف و هدایا بدرگاه آمدند
زمان از آن پادشاهان با ایلچیان و اهالی انحطاط در قبیل تحریر ساینده و ...
منظور نظر ... دیگر در تواریخ این سال انتقال سلطان سلیم ابن سلطان سلیمان است و فرزندی

ذکر وفات خیر شاه طهماسب

ز بیم قسم عهد دیگر شد ... هر دلی که بود در کمین
فرو ریخته و سرو قامت برابر فرازی به در گلشن ... وز ... کشت قدر
در هر روز که جام ... آن ساغر ... که لاجرم در کاس شربت فنا بنوشید چشید و هر که در مصطبه دهر ...
بر لب بنهاد و بیاد از شربت سرسبزی تا ... از گلاب مصری صافیت ... دیده فنا ... کشید دهر از سال
زایل و در این پادشاه ... ... اطفا ... به ... در گلشن ... قلاع ...
کاه چهار چند و در این ... سرای کهن که رسیدی بهادری به مرغ ... چون سال نهصد و هشتاد و چهار در ...
با نصف ... مقام ... بجانب اقبال ... و واب ... ... ارکان اسلام ... ... آمد
بجانب روضه ... سرو داد ... درجات ... اری کشته در ... ... سهم ... بکم
خاتم ... و ... ... ای ... النفس المطمئنه ارجعی الی ربک
راضیه مرضیه شنیده و داع جهان برجان ... در ... ...
رفت آنکه داشت کار جهان را قرار ازو ... رفت آنکه بود خار ملک ... ازو ... و از آن واقعه عظمی و سانحه کبری ...
... و اسلام در کوه ... ... از چشمه ... هر ... ... هزار ... آتش
فروخته ... دل هر ... ...

یک درخ و هزار ... ... در کوه حزن از اتفاقات یا نجوم شهر صفر تاریخ وقوع آن واقعه شد

بیان شورش و انقلاب که بعد از ارتحال ... شاه طهماسب در دار السلطنه قزوین روی داد

در سکام ... ... چون خلف اکبرش سلطان محمد میرزا بجهت ... شهر ... از ... ... در ...
در شیراز بود جمعی از امرا اخواهان قایم مقامی اسمعیل میرزا خلف ... ... در قلعه قهقهه محبوس بود
و برخی طالب سروری سلطان حیدر میرزا ... ...
انجام ... شده ... ... سلطنت ... ...
دل ... ... و ... ...
... ... سلطان حیدر میرزا ... ... اسمعیل میرزا
... ... سلطان حیدر میرزا ... ...
با ... ...
و ... ...
... ...
سر ... ...

از اینجا دو سطر افتاده است

از اینجا دو سطر افتاده است

و چون ... ... اسمعیل میرزا ... ...
و ... ...
و ... ... اسمعیل میرزا ... ...
شاه ... ...
از ... ...
... ...
و ... ...
... ...
... ...
و ... ... سلطان ... ...
... ...
... ...
بازگشته ... رفت و در ... ... سلطان ... ...

زیاده از رونق تازگی خورشید ایران در خرابه سنجیک از پادشاهان نجیب داب ملک کیوان باغ که زمین ... و در ایام معروف

و نیمی از لشکر بحری مبالغه داشته قصه خوانان را از گفتن ممنوع فرموده و در عهد سلطنتش ایالت و اسلام بکار رسیده حال

پریشانی در جهت گیسوی شکبوی بتان جمال پسند و فتنه را در چشم مخمور بتان ... مجال بجز در ایام ترک ترددات

در قزوین راحت گزین بود او قات فرخنده اش باعلای اعلام دین ... و احیای سنن حضرت خاتم النبیین مصروف

و انجاح مطالب و اسعاف مآرب مستحقین موقوف بود و برواج و رونق کار شرع و تعلیم تحریر معطوف حصار بامیلا مشهد

مقدس و تذهیب قبه و منار روضه رضویه علیه آلاف التحیه و بارو و طهران و مسجد عالی بنای دار السلطنه تبریز

مشهور بمسجد حضرت صاحب الزمان و طاق ... مسجد جامع دار السلطنه مزبوره و رباط ما بین سلطانیه و زنجان و حفر نهر ...

... شریف آثاریست که از آن حضرت باقیست و مجلس در دار السلطنه قزوین که پایه تخت آن پادشاه با دین ...

و توپخانه و حمامات متعدده و ساخت ... خلایق دارو غله ... موقوف داشته ... واداد ...

در گذرانیدن ... و بیگانگی یکسان و حکام را حکم محاربت شهرکاری بود و ... اولیای سلطان ...

در حین وفات ... جهان ... داشت و نقبان ... اسمعیل میرزا ... در جهان ...

... مجلس بوده ... سلطان ... بوده ...

خصال ... چنانچه شرح ... چهارم سلطان سلیمان ... شهر ... السلطان

روی به پیشگاه فرقدان ... و دشمنان از پای درافتاد و جان عزیز سپرد که حکم ... در شکرانه

و آن شهنشاه ... سلطنت ... تیغ ... بسم الله ... اسمعیل میرزا ... الثانی

از وقایع ایام دولت شاه ... و در ... امور ... میرزا ...

امیر و وزیر ... عاقبت ... تحسین و تکیه

شاه ... مکار در خانه ... دولتخانه ... وقت

بابات ... شاه ... بیگم ...

بها در ... سلطنت ... سالی ... صفوی ... اولاد

ایران ... سلطنت ... قزوین ... بهادری ... دینداری

از سلاطین ... نقش ...

بیند ... تاریخ ...

... سمع ...

در ایام ... عهد ...

... نسل ... قبل

هر کس ... چنانچه ... اسمعیل میرزا ... سلطان مصطفی میرزا بوده در ...

از جامه خانه ... اسمعیل میرزا ... سلطان محمود میرزا بوده در ... قطعیت ... رسم

اسمعیل میرزای پدر ... میرزا بوده در چهارده سالگی جان ... اولاد ...

اسمعیل میرزا ... سلطان ... میرزا بوده در ... سالگی ... روز کار ...

... سلطان ... میرزا بوده در چهارده سالگی ... برادر ... اسمعیل میرزا ... سلطان ...

... معزول گشت ... سلطان ... میرزا ... پادشاه والاجاه ...

جان ... دیگر زین العابدین میرزا و موسی میرزا در قزوین وفات یافتند

ذکر احوال وزرای ... نوابان

... جلال الدین محمد خان ... تبریزی ...

قاضی جهان قزوینی ... سلطان ...

... امیر ...

... سلطان ...

... امیر ...

جمعی که بحسن خط مشهور بوده اند سر دفتر ایشان خواجه محمود سیاوشانی نستعلیق [illegible] می نوشته دیگر

مولانا محمد حسین [illegible] که استاد [illegible] مولانا میر [illegible] دیگر میر صدر الدین محمد [illegible]

[illegible]

[illegible] بر سید حسن فراهانی و پس از وی خواجه جمال الدین [illegible] تبریزی منظور نظر تربیت پادشاهی شده تا آخر دولت سلطان با معدلت ملازم آن شهریار [illegible]

[illegible]

نظری خواجه ملک محمد اصفهانی میر غیاث الدین محمد [illegible] الله اصفهانی

ذکر حصول [illegible] سلطنت [illegible] و جلوس [illegible] شاه اسمعیل ثانی بر اریکه جهانبانی

[illegible]

[illegible]

صورت اقتدار اسمعیل میرزا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

جمعی از خویش آن گروه که حاضر بودند زبان به تکذیب وی گشوده گفتند دروغ میگوید چند روز پیش از این در الکای ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در دم پس با حضار امیرخان و پیر محمد خان فرستاد چون امرا جمع شدند بکی با جمعی از ایشان هم پیوسته
آن مخکام شرکی ایام این حسد و بالاگشته الله صلی کنند گفت که دیشب از ابوقت افطار افول بسیار زیاد از قرار
بکار برده و بر بالای طعام معجون خورده و از انصبی بی طاعم چون ابیا فیون بوقت افطار خورده بودم از بیم جان معجون را بکار برده و پس
از آن سیر که چار رازها رد از شب ایم دو هوی رسیدم صوا فردی در آنجا گشته بودم نزدیک شرب نزدیکی آن کشته
طبعی هوا و گلچه از دیگر بود و گفته بوقت سحر بر آمدن تکان نمودم و قرصی صبح تکلیف که فلو نیا بیکور هادر حصه را اخفرم شان مهر
دخته کردم بر هم خورد او جراءت کمی نمودم و سرحته را بهرد ایشان بست و نخوام اشباه این فلو نیا که هیچ من افتاد که
وحد سلاز من گرفت و نیله از آنچه مرشخی را دیگر دو قرص آن من طلا من قسمت خوردم و هر چه خواهید هم جا کشته بیدار شوم خواب
این حال هم بر وحکیم و شاه ساده دست و باز و ام او دار حکیم کو شتم سید در از حال درون خانه کای داده امیر خان چون این
سخنان از وی بشنید گفت این جوهار شهر و تخوام کرد اگر جان تو را بخواهی کو به بسیاری که با دشاه سموم ساختی آن جان بیاری
از آن شدید خندان کرده گفت مرا از دولت پادشاه بطاع که مرای دو کاشی بود که را این کار نکرده ام و همان اینکه رسید ام بر اولیاء
دو کار اظهار کرد خلاصه سه بر سلطان و وزیر آمده گفت کاری بر ورشیا خود باید کرد امری مقدر بود شد و فرستاد و جمعی از امرا
بدان منزل آمده با کتبه و مهر خوب چشم و مانده با آن که داده و حال ان و ادارد اطلاع یابی سوی بهند و یکی را در آنها با موری که لهرا را تا گور آورا
صاحبی شد آنکه وه در آن شب سر که شدند آخ شب به آید و دار از کار بیرون ان مرد او را نامه ربیع کفنه خلاصه چون اسمعیل میرزا

به الحمی

برمجلس پشخص نشده بعضی بواسطه اینکه اطبا اندیشه بیش از این سرزا احساس سمی نموده اظهار نکنند کاروی پریخان خانم ساخته و بعضی
لذت زیاد خوردن افیون و دیگر آن دل کلچه مبیند انستند القصه چون این واقعه غریب که در میان مهم شیاع شد وقوع این قصه هر کاتب میرزا
و در دلها چند آن اثری که بلکه خلایق شاد گشتند و همگان برادر رسیده مدعی حکمرانی وی کمال و شعاد بود که بخشی شعر سیار داشت
این شعر از دواست   سلام که بنی تو هر ما در که مکان بیابد   سوی هر کس خویش نهان نظری است

ذکر و اداء سلطنت محمد خدابنده بن شاه طهماسب صفوی

چون از قرار که بیشتر در کام مرگ آن اولوف شاه درس کارش گذشت و شرب نکرد ... اسمعیل میرزا در دم بعد از اندک ایام پیمانه
و سال ده نیلان شراب بر خوار مرگ کام از و تیش بیخت امرای قزلباش در سلطنت سلطان محمد خدابنده ... در دشیراز بود قرار
و بسران او به دشیعه مهمور با مهار همه و دانه حضور سلطان محمد بستند اگر چه از دیدن بنابر بی ضعفی که بر خسرو عرفان او رسید بود
اما او را که جان گرامی بهر حال دو از ایشان پیوسته هجای افتاد و اعلام ان او داد میرزا سلطان قرحنام بود بر باکه الحمد لله حسب آن
که حکم وی قیس پسر به را داشته بر اثر آن تقدیم حب الاسلام ان عمر رسید و بسفر تابش از عنایت بخت و دولت و حراست آن
افزای او رنگ شهرزی که بوده و چنین و پیش از اولو انوار سر منتقل سرکشید مسرت پرور و شادی تازه یافت و چندی در شیراز او از نکرد تا
سنه او به و بعضی از امرای قزلباش از دار السلطنه قزوین بعزم ستایر و آن او که این تاج و نگین او را در ارکان عطارس سلطنت تعلق
سرنهادن جاری ... وزیر اسمعیل میرزا رسید به سر بابرشاهی آمد معروض داشته و مهد علیا پریخان خانم در دار السلطنه قزوین ولی

اقتدار بر فرانچه نگهبانی هر بر ساعتی تشویها بواسطه پیش کینه و آرکس دوم عقد و بالا نمود بیت سنه خادم سلطان محمد شاه و ایا نجیب والای
ولادت سیر اسرار از کیش و با برگ و بازوی دفع اوقات پیشنهاد و خاطر شد کابل فروختنی زمانی که سخن بخوانی
مرحوم شیاردگرم و نخجره ماهسیار در وسیله قرینه میرعبدالله خان والی ایا که از بود که خواستی بسر زرگسی ریسد در جوانی
و جمه و او را حکم دساهر اکه کان عظام عباس میرزا و سلطان حسن میرزا رسید نیز و امور پادشاهی شرکت و احکام سلطنت شیراز
و همی با اثار سلطنت به او تفصیل نرسید و رسانیده شده از استقلال پریخان خانم معروض که نمایند بیکم بود دو کیفیت امور بطلاع اقلاع
و دوا شر تا بوجه اعتقاد دو اختیار پریخان خانم از پادشاهی جز نامی با سلطان محمد که تا بود و سلاح بود آن بود و از اختیار خانم بسلا
از دلال کشتگان و دو دو با برادر ان بصواب دید و زیر صاحب تدبیر نظام عزیمت عراق پرسیدند و بیلاق تخت دولت برین
پرچم بلند دو دار شیراز مجهر دار السلطنه اصفهان شد چون موکب فیروزی کوکب دار السلطنه نیز از نزول اجلال فرموده الا آن تقصیر
نقرقین بمهات قرار ان محمد سلطان محمد ضیفوان خطه خلد نظام بیسرای ایا ... آل وده انعام وزیر از جمله سلطان حسن میرزا رسید و قیام و داد بکار
دوای نشست ساطرف دار السلطنه قزوین شده جلال بیگ در دارالکین قهستان و تحیت سلطان شاه و ایکی آقاسی باشی و دیوان بیگی
دیگر کارو سپه سالار و کاه و پیش شاهی بعزم استقبال و آداب حضور سلطان اسمعیل شهر محروم با مستوفیان و عالی شان بیگ
به پریخان خانم اعلام مزاج با دشاهیت عالی ترده و از درستی جان دولت اریا کو و کمیش شهیر شدند وقوع و قرق از قزوین برون آمده
در منازل عشق بر سیاه برف پای کوس با دشاه مشرف گشته امیر خان و پیر محمد خان و خلیل خان افشار قورچی باشی هم پیدا در جشن

الیوم

از جمله علیا احرام حرم حضور سلطان غازی آن که زبان برنیامد بیستی بعکس ظفر اثر پیوستند چون او هوای سمو بمنزل آخر شکر بر قزوین رسید
معروض رای بیضای گردید که ماده صلاح باعث جور جرا که واتباع پریخان خانم نهلو وقتال در برده سرای خانم جمع گشته اند از ان تریش
نگرو شرف سلطان محمد چون این شنیده بود و شمخال بر او پیوسته جای حکومت شکی است امر نمود تا شان الایالات ولایت بنام وی نوشتند
وامیر اصلان خان افشار صوراها بادی بسبب برادر تجاوز ایشان شمخال طرف سر کرد امر نمود که باید بیعت دار السلطنه قزوین روی ورود حیران سلطان
شمخال سلطان بسه و در ساعت او سلار شهر بیرون نقیب بیکان شاهی و در آنجا اسباب سفر خوشی بیت ساکام
بسیاری کشیش که او امیر اصلان خان افشار گشت قبول برهم سیار روانه شهر و حکم همیون را شکار ابریشم نمود امر بیک و دردم در شهر
بتعبیه قرار حشمت مهر در سلخ شهر کلیه رو ز دیگر عرض دی الحجه الحرام و اخر سال ابهمه و وشتاد و شش بود که کای میمون
بال در دار السلطنه قزوین گشته نوازن پریخان خانم از تسلط و استیلا در بنی وزرکار حتی صبح گاه امرا را در کشتن و تغیر استقبال
برادر او از شهر بیرون آید چا ال الله پانصد نفر از قورچیان اطراف محفه که او را ان افکار سیار کشی بیارد که کای جمعی
رسانیده و چون ان مهم حسم بر ادر کم بود که بعد از دیگرکیان حرم بود تا در سر ای محمد جهان خلق تلاش استقبال او دسپردن
تفرقه و اوراکون خاص الخاصی رسانیده سلطان محمد خان ایشان را بستند و در پرده سرای ایشان قضا نفقه را دوش به چی که و در خطر فرض که ریخت
افتاد سلطان کسای از جمعیت بزرگ کرد و کای از افتخ برادر خود در کلاه گاه گاه او کامی بالای کتابی شد سید بیلار اعتقاد ولایت ایل
به جواهر ده از ان تقسیم چون شکر بتر و در سپید او را زخمی زیر آن نیاز بعض شهر محمد حرم کسوت حرم در ده برادر او السلطان به جهت سکه قیمت و رشوه عرض ولی

شاهباز

[illegible]

[illegible]

بیان شورش [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کذا فی

[illegible]

[illegible]

کذا فی

[illegible]

ذکر [illegible]

[illegible]

نه پای ارش بود و نه یارای بازآمدن بر دو قوال اتفاق این شوای کشید چه بسیار الیه یکی بر عصا که چهره دو الماس قد دیده داد
انجناب به قصد برافکندن جهان جهان انده و علال رایت اجلال بسوی هرات برافراخت لیکن در عرض راه هر روز در زیر بهانه‌ام
و هر جا رخت اقامت می انداخت باقی بادش بود و هیچ بار شورت می پرداخت شاید بیلاقی بیرون رفت قدم پای در میان
این کار شود و نهند عاقبت پیام و هراس بر خاطر وی دست تطاول گشود و امضای حکم امیر میرزا ابوالحسین میر
نود و هم برادر وردی و همراه ستایی محمد شهزاده عاقبت خسرو بیگ بیک خان در هم شکند تا روز دیگر بهم شهر سیام و الده دهر از گفتن
داشت بواسطه اجتماع قصد دارم کرد این امر شیخ گشت و موقوف بر روز دیگر داشت از اتفاق روز دیگر شب جمعه و الده لیالی اسیر کرد
احمد از ان امر شیخ سوء اجتهاد آن چو چون روز عید سیر گاه اوست جاکرای درکام شاهزاده رفت علیه سلطان ... در دفع
این کار با انجام بمانده توام داشت گراشت و یکان عالیشان عرض نمود در این وقت روز خلاف بیرون سلطان محمد خان شود
با هیچ دخری محبوط ارزش مرد رحمت کرد اینش قوت مهر و صبر و تیر امر سلطان شه خود شاه در کام شاه و ... محصوم اند در زیر سلطان
برهم جاگزای منکل سازی خان برمواجس یکه چو خواهد اقوال و عادات اوهام آن سلطان از طریق ایجاز حصول مطوف
و بر روز دوم شهر شوال بموقف اقامت شتر سیم ... بر خان شه اقبال از ثم اشتعال فاز غضب اسماعیل میرزا شه نوم بود
شهزاده اعظم جزم فرموده سلطان حسین بیک نامی از ارکان قزلباش خان ... در عقب هجوار و هرات وجبر قبل اسماعیل میرزا
در اینبار آری هر آرامش بر آورده و نه چه چنانکه در آیینه تصور ماست الغصه آن بعد اقبال چه از بیرون آید راستی

کام خاطر خان بیک بر جام و مختار کام مار بحار خلافت ابن خبر را کمهر در بحران شکر الهی کای آنکه گفت
اگر خار گلستان تا رفت بر باد گل صد برگ بود یا بقا باد و مجلس چو سر برین نزیست واوات عیش و نشاط
بر جمیع کار و ابای محکمت بر گشاد و آن گوهر یکتای درج سلطنت را چون جان در آغوش کشید ان مجلس سیار
در آورد مجلس بزرگ نثار چای لیز از ثالث و جان بهای شه هیمای عشرت و حالت ان قرباع مرکب شوکت کشور
عقیلی خان در دم سر خان سر بطرف عراق روانه و خلایق بلاد صحت تاج و تاج قرین ملک از کوه ابتهاج باحت وانی
شوق حیدر افزوده ازمند را در جان مهر و ذلالت درانداخت مهد علیا در ساعت رسیدن خبر بجهت پرور نیکو در محیان سلطان
روانه محلات هر آن یکتا گوهر صدف محبت ببلخ یور به بر درج من بکشاید شهزاده وفات و بهرام ترسید عقیلی خان در مرشد
قیخان یکان و اسلامی حرمات اذر و اندوه ن شاهزاده بر مجلس در بوت بزرگان غزارا غمشد احد روشه دار السلطنه هرات
بتصرف او لیای دولت عاید مرتب دراق ما کمال از قوچ یک شاهزاده کمال حفظ محمد اکر دراوقات سلطان و دار السلطنه هرات
تا پیمه نظم و نسق ولایت لذر امرا و حکام بربنای و طایفه لوزیک پای نرگس فرازی و صرصر فتنه و فساد از هر سوی بامثال آن
بر نور چمن نزد امرای محلات بالو گشت بر حجت دار السلطنه قزوین و عقیده اکاداره سلطانه مهد علیا از خانه ابت لکاتی در دیدار
و کمش محمد خود کمر ارث ره خان رفت او شهر تورو الطاف بر و بکار رسید چون در اقش از حمه اشتیاق کشت سلطان حسین میرزا
پدر عقیلی خان را طلبید کفت تیرتر از بطا و عتاب هم ... مولانا قمیش ... واندی ... با یار وفات سیزده شوی و در دوج سلطنت را

از پسر گرفت بحضور آوری وان خوی خبر در آنجا از فوت بکام آرام برقیان خان بچای بنیاد چار روزاد بست که دیر فرود
بر آنکه یار به پسر بهانت اصرار نمود لیکن که از حسن سلطان روی توان گشود عاقبت مکر انداخت در هسکان ابو لاجرم مصم
عراق شد هم بنزد دار رسید و در رقص بدار السلطنه قزوین کرد رسید در اثنای سال تبت ان عاقبت کشید و در هر خوبیهای مهد علیا رکاب
و جاه نمود کوک اقبالش و حضیض و بال با وج کمال سیر کرد و خبر رسید که مهد علیا شوهر اکبری امراء الکرام زهر را کرد متصدی
احمال نشد و چون سلطان محمد ارتحال سلطنت مورث بود بواسطه ضعف باصره سوار نشد اعلام عشرت امر ملک داری براکبر بنای امیر سلطان
جلید اس فرا السیاسکم سررشته نظام و انتظام مهام با وضع سلطنت گرفت و از حصار حدود و علانیه او کارهای رشید و خبر بر بیرون گشت
شغاد و بحکمی جاه برای بدو جاه ساخت در خاطر امرای دولباس کیان به وار ان گذشته از سلطنه خواست که شرح عزب
سرکار دستگار یکی پیچ اصلاح حال و کار سلطان محمد یکی گرفت و در رشته از اوقات سلطانی رفت خیار رفتار و دین او دو طرفی
با معهد در اقصای بدر رفت یکسالی کامیاب از شرم مهمات گردن حاکم نخواهی که رسید تعظیم هر بار شاهی آورد مهد علیا او را احضار
و جبر از روی تقصیر از حکومت بنوعی نمیرسید نامخ شد رالیه چنانکه در عشیره علیه حیدر سلطان در دی قوم سابه داد کنا وی در کرده حکومت
کاشان بود و اگر ادوقات بخشیده بی بنا کار دست برو ذیل موت رسانه هر دو نفر که بنا اقسام پیران و بسیار احتیاج
قاصد و وفادار رسید و با نظام کبیر مد با اعتقاد حکم خود از سلسله امام محمد بیتام با سلطان محمد داده و هر خلیل خواجه نیاز ارزان
در امور ملک سلطنت بود رکاب حضور مهد علیا و او در شکست شوکت امرا و رشید از ایشان و حرفت و تمشیت بر حاجت ایشان

با معرفت و امنی بر فرمان اینها دولت شان و بیش بشد اطاف و دلباس کیان است جانب که دیر بر کارانب داو
کسانی هم بار از این شکسته و حفظ با یکشید ظهور رسید به حسنه کرد نقش سلسله در بیارستند داده و در گردش درآمدت در جانب ایمنی
سلطنت بیکو در زمانه و بدر پس یادشاه جهان گشت کند در ایران محبوس بیش از صاحب کلاه و دیوان سلطان محمد در حوالی بشنده
بنام ملا و چون دلخواه بشایست مهد علیا در امور ملکی جنی بیار او را ممنوع و بسر دارایم همه تیم رفته در گوشه از بهمان شوکت کرد
اگر گاه ساقی وی را دراک مصلحت بر ایشان یار رود بر مهمان نشینی زادیم بر همه ما یه عاطف فرد خود بر او با ما در بر نرسیم و در پیجه
الحمد ادا بود و شکر روزی رشد و شبی بیمار با اگر آستین کند این شوق را منی بستند اجازت دهند تا اورا الکوسه بطرف سیر از روم
و بطریق ماهی سخریش و گوشه از دلش کرم نبوده بود از یغ خود بستند که شیخ بستند با دنیا مانی ولسر بکار اورا چون بی محجا
با مرای هر امرای رسیده گر کمر گشته و چون کار و بی کشید بر شی مصلحت نیست لاجرم مهد علیا از پنجاه های امراء و جوابهای سلطان حسن شغل
بر این فیض در رحمت می بجهد و یکلف کرامت دارای است و بر توم ایکه کسی در دوام محبت مرد بیشه گر ایکه خان بگوی خودم سلاسل سلطان
فهم و هم با ایمدی بافرمان خود رای کو با نه همه است و گوئیم باتمن نسل ام قبل و قال سلطان حسین در بیار مشارم و اگر محکوم بنگار را
تیغ انتقام چهار با هم سر دوال انتقام هر پر دو کار و صرف احرام اسلام و ایدم بسیارم بر لطف تاریخ عالم گیر بیم بر قوام الدین حسین شیرازی هم فولاد سازگار
سر افرازی دولت محروم من ای کردانید و محکم خرمای آنچه گیر زردار سر اد اندوز غمن در هلاکت جهل ستون بعد بر قرار جان قیمت کنم
و شکستن تعدد در میان است اولاد مقبل محمد کفت سلطنت سلطان نرود یا بگونه برادر تعصب ان کوه عسکر سر دو قبر ایشان صدرالدین جعفر محیلی

[illegible]

چون دارالسلطنهٔ تبریز مخیم خیام اقامت [illegible] پادشاهی گردید سر سلسلهٔ امرای عظام [illegible] با جمعی از امرای معظم مامور به دفع فتنه انگیزان
شیروان شدند چون به نزدیک قراباغ رسیدند خبر رسید که طایفهٔ تتار روانهٔ شیروان شده [illegible]
لشکر مخالف [illegible] در لباس اخلاص در بند و استیصال [illegible] لوای جلالت [illegible]
لیکن کاری نساخته مراجعت به دارالسلطنهٔ تبریز نمودند و در بهار سال دیگر [illegible] قراباغ [illegible]

[illegible]

وفات

[illegible]

و دختری از والیان [illegible] یک دختر [illegible] شاهزاده سلطان [illegible]
[illegible] خبر شورش امرای خراسان [illegible]

ذکر نهضت سلطان محمد پادشاه [illegible] خراسان

بیان وقایع خراسان به طریق اجمال و اختصار آن است که [illegible] در سال [illegible]
[illegible] مطابق نهصد و هشتاد و نه هجری در هرات شاهزاده عباس میرزا [illegible]

[illegible]

[illegible]

سحر مسیح بیان آورده چون [illegible] از طرفین ابواب [illegible] گشته [illegible] قرار بر این که [illegible]

[illegible]

و خبر آن [illegible] پاشای [illegible] رسیده [illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible]

[illegible] جلالت [illegible]

[illegible] خان [illegible] مسیح [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قبل از این رقم خامه گهربار سلطان محمد به واسطه فتنه اوزبکان با عبدالله خان صلح نموده از ظاهر هرات کوچ و متوجه عراق
برای وصول به دارالسلطنه قزوین خبر رسید که فرهاد پاشا نامی از جانب سلطان مراد خان قیصر روم با سپاه دریا امواج متوجه دار
اذربایجان است و چون این اخبار به عراق رسید فصل زمستان سال نهصد و نود و چهار بود مجموعا سر با بار ... و شاه
کل ... بهار با ایلات ... بر تخت ... سلطان حمزه میرزا ... قیصر روم ... و هجوم لشکر ...
... و در آن بهار ... پادشاه و ... به واسطه ... بهار ... و در ...
از کف داده ... و در روز ... اقراح ... داد ... و چون ... در ... ایشان ...
پسری ... سلطان ... اصفهان ... چون ... در کف ... سر ...
و در شب ... فرمان فرهاد پاشا ... دارالسلطنه تبریز ... و ... ولایت ...
... و حصاری مستحکم ... شهر طرح انداخت ... ذخیره فراوان ... حصار ... از توپ و تفنگ
... و حکومت آن ولایت ... پاشا ... تبریز ... و ... میان
... اسیر ... و ... خون ... بنا بر آن حکم ... عام شهر نمود ...
ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد در معموری آن خبر رسید ... ویران و خراب ... شده ... سال ...
و ... ساکنان ...

بر جوانان ... پیش ... از آن ... حکم ... مبارک ...
نظر ... و دار ... و از آن ... تاریخ دولت صفویه بر قوم ...
امرای ... از هر گوشه و کنار در می آمدند ... و میان ... از طایفه ...
... ایشان ... و ... سوار ... در ارکان
... از جای خویش ... شدند ... شاه ... و ... تبریز ... آنجا را
محصور ... و ... که ... حمزه میرزا ... عباس میرزا ...
... بر روی پسر و پدر ... حیرت افزای ... روی ... محمد خان ... و بعضی از امرای
... سلطان حمزه میرزا
... به ... میرزا ... از ... میرزا ...
... ستاره ... هر کس ... قرار ... و ... شاهزاده ...
... سلطان حمزه میرزا ... امرای ... محمد ... ابوطالب میرزا ...
... عراق ... و صاین قلعه ... و قتال ...
سلطان محمد میرزا ... حمزه میرزا ... و ... شاه ...

امرای ... به ... هزار ... سپاه ... شاه ...
سلطان حمزه میرزا ... شاهزاده ... جنگ ... و ... عثمان ... و غیره ...
و ... طایفه ترکمان و تکلو ... شاه ...
... و ... حضرت ... شاهزاده و الا تبار ... در روی ... عثمان
... از طایفه ... جنگ ... و ...
از ... سلطان حمزه میرزا ... و ...
... قلعه ... و ...
فرهاد پاشا ... پاشا ... و ... و ...
... آل عثمان ... ولایت ... و ...
... و ... شاهزاده ... و ...
... و ... در ...
فرهاد پاشا ... شاهزاده ... تبریز ...
فرهاد پاشا ... ولایت تبریز ...

... فرهاد پاشا ... شاهزاده ... و ...
از شاهزاده ... قیصر روم ... و ... ولایت تبریز
... سلطان حمزه میرزا ... روم ...
سلطان حیدر میرزا ... شاهزاده ... و ... شاهزاده ...
قزلباش ... و ... جاشنی ... شاه ... و ... روانه ... اردوی
... سلطان محمد میرزا ... و ... و ...
... شاهزاده ... ایالت ... شاهزاده
... سلطان ... خان ... و ...
... شاهزاده ...
... شاهزاده ... و ...
... و ... از میان ... سال ...
... سلطان محمد میرزا ... اتفاق ...
ابوطالب میرزا ... دارالسلطنه قزوین ... سلطان حمزه میرزا

در عراق و فارس انقلاب و آشوب انتظام احوال کرده در سر کوری پادوسری امرای خود شکرفت

و امن و امان از سر خویش موکب شاهی چون دار السلطنه قزوین نزول اجلال فرموده بسط بساط عیش و طغیان فرهاد بیک غلام از میانه

در اصفهان و فارس دیار بکر احکام در ولایات تعیین شده روانه دار السلطنه اصفهان شد چون این اخبار در مشهد مقدس

مسموع مرشد قلیخان شد از کرامی گوهر درج سلطنت و اجلال عباس میرزا برداشته بجانب عراق روانه دار السلطنه اصفهان رایات

نهضت برافراشت چون دار الحکام موکب شاهی اصفهان نزول و امرای بر جانب بدادواو نیت مهم انگشت

بجهت مواکب جلال شاهزاده چه نمازع وارد دار السلطنه قزوین بر تخت فرمانروائی آبا و اجداد باعتمی جلال با کوس

و دست بر سلامدن کون کوس مرشدی سلطنت طاری خبر نامی نزاشت کار ساخت چنانچه در تواریخ احوال پادشاه والا جاه شاه عباس

رقم کلک ... خواهد گشت القصه مدت سلطنت سلطان محمد خدابنده ده سال بود و در سال ... چهار در دار السلطنه قزوین بمرض اسهال

سرای سپنج را بدرود و در آستانه شاهزاده حسین مرحوم شد و بزرش میرزا سلطان حیدر اصفهانی بود و احوالش در طی گزارش و بخت

پادشاه سعید شاه طهماسب تمام شهر قزوینی میرزا محمد گسسته قرار یافت

ذکر پادشاهی شهریار عادل ... ابو المظفر شاه عباس بهادر خان ابن شاه طهماسب صفوی

چون ... سپهر ... بدست ... قضا و قدر است ... هر یک ... در قبضه ... سال انجمن والا

اشتهار ... هر کس ... ... جبیک ... کار ... سلطنت

خبر گنجور غلام بیگی شاهزاده بسلطان محمد عباس میرزا چنانچه ایلغار کرده رسید از قرب سپاه علیقلی خان لشکر سر تیغ بی

کشیده و علیقلی خان ستاع نقد و کالای ترکمن و خود را بباد تاراج داده و روی بهرات نهاد و مرشد قلیخان بمظفر و منصور

و در کار شاهزاده بمعاودت فرمود مشهد مقدس نمود و در آنجا بتالیف قلوب مشغول و امرا و حکام ملازمان را کمند

مطاوعت خویش در آورده انکه اختلال اوضاع امرای عراق و فارس و کرمان بسبب شهادت سلطان حمزه میرزا

رسیده و در آن اوقات نیز عبدالله خان اوزبک متوجه هرات شد مرشد قلیخان در برتو شهر و فتح لشکری بکر

از آنجا چون محله عزوس از مشهد مقدس عزم کوچ نهضت بجانب عراق نمود و چون رسید دوستی نمانده و بجهت رایت

همایون بر کوه و هامون پرتو وصول افکند چون از میمنه سر از ایوانه و لشکر روی بیناکو تا آنجا اقبال بر ظاهر دار السلطنه

قزوین گشود عموم سکنه امیدوار سالک طریق حیرت قربان بجهت گردید و فوج فوج بران دیار روح پیوستند و لذا شرط الحال

آنحضرت از کوه اعلام و آن فرشته پیکر موکب فیروزی کوکب در ساعتی که حریم و حرم داخل شهر و دولتخانه کاو

اثر گردید چون اخبار در اصفهان گوش زد امرای حامی گشت چون یای در شکسته اضطراب و افکار بهمراه افتاده بجانب

بنا چار چاره جز عطا و عشق نه دیده بزبان دل ... پریشان و تنزل وارد دار السلطنه گردید چون کوچک بخانه رسید

شاهزاده والا تبار عباس میرزا با خاطر خوش والده بزرگوار از دولت سرا بیرون شتافته غوغای ضیافت

و برادر عالی گهر سلطان ابو ترک شیده بادرمه تو ازش در کوه یاتاق ... بخریم حرم و قرم بجه ساخت در آن زمان بر جمعیت آراد

خوشنود کامرانی سلطان محمد چشم از جهانداری پوشیدن را حقیقتاً تمام و خواهش بالاکلام از سلطنت بسته شعار

قلم ... ریکا ... نگار با کاردانی سرور فزوده از جنبه کرامت جهان بر جوانب از سر کرفت و زبان رابانه

و زمانیان همت و مبارکباد و گلگونه در سایش پادشاه عباس به دیدار ... نرود برده و فکر دامن برآمد

عامی را از پی تر که رایند چون در آن هنگام موکب شاهی از مشهد مقدس عبدالله خان اوزبک با لشکری

جنگجوی انطاله هرات آمد شهر سلامن ... علیقلی خان شد ... با اهل انحصار خود داری بسلامت قلعه نمود

بر بیرون آمدن چاره ندیده محصور نمود مدت کرده بی عبدالله خان که بجهت ... خیمه خان رسید اول بکار در قلعه

و ... علیقلی خان با ... در شهر ... شمشیر ... از نیام کشیده و روی بورکان

ننهاده القصه مجموع تسخیر تمام شهید وزنان و اطفال شان اسیر شدند چون این خبر بشاه عباس رسید بتابت نزول

دلنواز ... در اول بهار ... در ... قرار ... بسلامت مقصود ... خاطر ... بر افراشت ... جنتی

... مرتبه قلیخان بسبب ... مانند ...

بسلامت ... رسیدن ... علیقلی خان ... بر ... اسپاهی ... نمود

و ... محرمانه ... از ... مرتبه ... داد ...

... جلوه ... از ... مرتبه قلیخان ...

عزیزی دارد و بیان این که آن حضرت کندن ریشه آن برادرش سایشها و عطوفت و محار قرمقه بالکه در شیخ قلیخان بعد از تسخیر

بر کسی که آمد و در جبهه و محاربات ... پادشاهی را ... ناچار ... قرار دارد و بر ... حلال شدی ...

اوقات ... را باتمام کارش ... و در ... مرتبه ... منصب و الای ... از آنجا ... و بهر کس ...

صاحب اختیار ... بر ... ولایات خراسان ... حکومت ... مشهد مقدس ... استجلال داد

ولایت نیشابور ... بهرات ... کشته ... ... جام ... رسید جلال الدین اکبر ... که ...

برادر ... گوهر ... و بیهقان ... نموده ... متوجه وی گشته ... برادر مجاهد ...

و دیگر ... بهرات ... ولایات ... و ... ... قلعه محکم ...

همچنین فرمانروایی ... عسکر روم ... از ... ... لشکر ... ولایات ... قادر ...

بیرون ... در کنجه قلعه ... ... از استماع این خبر ... و ... قلاع

و ... خانه و کوچ داشتند ... ... بنابران رای ... ... توقف در ...

... جهان نورد ... عزم ... عراق ... دار السلطنه قزوین ... موکب سعادت ...

امرای ... ... مجلس ... ... در خصوص امور ... ...

شاهی ... و مصالحه فرمانروای سلطان ... میرزا ... ...

خراسان رسیده و بعد از فراغ از کار اوزبک و میان تعرضی بعضی وقت و مشرف علیک رسیده بنا بر آن ولد ابای
چاشی گیر [illegible] ذنب ... پاشا پس از شهادت سلطان حسن میرزا بمحمد [illegible] بنای مسیح آمده در قیال شهر
در دار السلطنه قزوین تسخیر جلالت سر و طلبه است و منظور نظر عنایت ساخت و معین خان چاوشلو را بر ایالت تعیین
و چند بیر [illegible] برادر [illegible] را با تحف و هدایای بیکن دارد خوست این اتفاق [illegible] قیصری از نیم [illegible] قرار [illegible]
مزبور شخص که به [illegible] اوضاع محو غرض تمره ان و نهاوند نمود و از جانب خواند کار را مور نموده شاه دیگر شاه عباس
از امرای کار آگاه [illegible] از سپاه بتصرف قلعه رو سیاه نمود [illegible] لام بهار را در دار السلطنه قزوین [illegible]
شباب دماغ دوستان کام ستان داکر [illegible] غفلت رجوع بگذاری کشید برادر در [illegible] اعظم مهام سپاه
ورعیت عاقل نموده [illegible] از دیار [illegible] امور ممالک فارس و کرمان و کهکیلویه و عراق و مازندران و گیلان بعد
و چون طاهر بر طغیان از رسم دار [illegible] نظم نموده [illegible] استیلای عبد المومن خان والی عبد الله خان [illegible] مشهد مقدس وقتل عام محل
ان [illegible] معروض [illegible] که به اجرام [illegible] خراسان [illegible] ملکی مخیم جیام [illegible] استقلال [illegible]
[illegible] از اعتدال اعتدال [illegible] و عنان مجاهدت [illegible] دار السلطنه [illegible] آنکه در ابتدای سال
جلوس [illegible] از هجری [illegible] تعلیمی [illegible] و روم [illegible] قواعد صلح [illegible] خاطر کار [illegible]
دیار [illegible] نظام مهام خراسان [illegible] در [illegible] از جانب حاجی محمد خان والی خوارزم [illegible]

ابدال

دیار [illegible] و یرا که شعر [illegible] قیام [illegible] در [illegible] اظهار [illegible] حمایت
مشهد مقدس و [illegible] بمعرض [illegible] آمده اگر که [illegible] با فوجی از غازیان [illegible] که از آی [illegible] روانه
دیار خراسان [illegible] این [illegible] با اتفاق او در دفع اعادی [illegible] که کشش خواهد نمود [illegible] طمع [illegible]
خوارزم داور [illegible] خراسان [illegible] است [illegible] بنا بر این [illegible] فرهاد خان با فوجی از سپاه [illegible] اول [illegible]
ساخت در [illegible] حاجی محمد خان و فرهاد خان اتفاق [illegible] حاجی محمد خان [illegible] گشته [illegible] خوارزم [illegible] مشهد
و فرهاد خان [illegible] در [illegible] عبد الله خان [illegible] اتفاق [illegible] عبد المومن خان
پسر خود [illegible] لشکری [illegible] و حصار [illegible] ولد [illegible] روانه خراسان ساخت چون خبر [illegible]
مشهد مقدس [illegible] فرهاد خان [illegible] خراسان [illegible] داده [illegible]
بعراق نمود عبد المومن خان [illegible] کوید [illegible] خراسان [illegible]
[illegible] ابو [illegible] خان [illegible] جمعی [illegible] چند [illegible] چهار [illegible]
ابنای [illegible] عبد المومن خان [illegible] قتل عام نمود [illegible]
[illegible] و مقامات [illegible] بهار هزار و یک هجری [illegible] شاه [illegible]
از [illegible] که [illegible] پادشاهی بکوشول خان احمد خان گیلان [illegible] در آن اوقات [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

اطاعت [illegible] قراباغ و جمعی از [illegible] بعد از [illegible] زن و فرزند و ملک [illegible]
[illegible] در [illegible] و دیگر [illegible] در این سال معروض [illegible] که [illegible]
پادشاه هندوستان اکبر شاه است [illegible] قندهار [illegible] در [illegible] ولایت [illegible]
اسمعیل میرزا [illegible] سلطان حسین میرزا [illegible] بهرام میرزا [illegible] سلطان حسین میرزا [illegible] مظفر حسین میرزا
و [illegible] قرار گرفت [illegible] سلطان محمد [illegible] قندهار [illegible] زمین داور و ملک سیستان و گرمسیرات
و [illegible] زمین داور [illegible] رستم میرزای برادرش [illegible] شد [illegible]
[illegible] مظفر حسین میرزا [illegible] کار [illegible] استیلای اوزبکیه بولایت خراسان
[illegible] ابو [illegible] قندهار را [illegible] سلطان هند [illegible] در سال هزار
هجری از قندهار [illegible] هندوستان [illegible]
گیلان [illegible] خان [illegible] عبد المومن خان اوزبک
[illegible] هرات [illegible]
[illegible]
[illegible] در دار السلطنه اصفهان [illegible]

تی

عیش و نشاط [illegible] مزاج [illegible] اعتدال [illegible] ایام [illegible]
عنبر بار [illegible] جهان [illegible] خدام [illegible]
سرای قزوین [illegible] محمد خان بن ابو محمد خان والی اورگنج [illegible] جوجی بن
چنگز خان [illegible] دار السلطنه قزوین [illegible] حضرت [illegible]
شاه عباس [illegible] جهان [illegible] عبد المومن خان اوزبک [illegible]
خراسان [illegible] عبد المومن خان [illegible]
[illegible] محمد [illegible] حصار برج و باره [illegible]
دیوار [illegible] عبد المومن خان [illegible]
[illegible] عبد المومن خان [illegible]
بر روی [illegible] برج [illegible]
[illegible] حصار [illegible]
[illegible]
[illegible] محمد خان

[illegible]

[illegible]

شاه ... بیک خان ... اندازه و مولانا ... [illegible]

[illegible]

بفتح ... [illegible]

امید از فیض سبحانی ... [illegible]

... حضرت ... [illegible]

... [illegible]

و اطراف ... [illegible] **بیان مأمور شدن فرهاد خان سپهسالار به تسخیر ...**

[illegible]

چون ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

بیان ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... در مسجد جامع خطبه بنام ائمه اثنی عشر ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... دار السلطنه اصفهان ... [illegible]

... محمد ... ابراهیم خان ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] پیاده وضع

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اصفهان ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و استیصال [illegible] و ... [illegible] در تصرف رومیان [illegible] چون ... قلعه نهاوند [illegible]
چنانچه ... در ... نهاوند و ... تعیین ... در سال ... بر روات ... از ... [illegible]
و ستور با ستخلاص آن ... در این سال حسین خان حاکم ... قلعه ... [illegible]
و ... در ... جلال ... قلعه نهاوند ... تسخیر ... روم ... [illegible]
تخت قلعه تبریز ... حاکم ... و علم ... اطراف نخجوان و ایروان ... [illegible]
قلاع رفیعه و حصون ... تصرف رومیه ... و پاشایان رومی ... [illegible]
حارس ... اصفهان ... در مرتبه ... رسیده ... روم ... [illegible]
مشهد مقدس رضوی ... عالم ... شاه ... [illegible]
و ... شش ... پاشایان ... روم ... [illegible]
بامیرگونه خان قاجار حکومت نخجوان ... سلطان ... در خلال ... [illegible]
ولایت روم ... طایفه ... [illegible]
ایشان ... عراق ... و همچنین طایفه ... [illegible]
و چون ... بعضی از امرای ... [illegible]

که ... قلعه ... و چند ... رومیان ... [illegible]
و از ... [illegible]
الهوردی خان ... فارس ... قلعه ... امیر ... [illegible]
بنای ... [illegible]
و ... [illegible]
... [illegible]
و از ... [illegible]
با الهوردی خان ... [illegible]
... [illegible]
در آن وقت ... تصرف ولایات ... [illegible]
... [illegible]
... سلطان ... روم ... [illegible]
... [illegible]

... [illegible]
و ... [illegible]
... [illegible]
... حسین خان ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
در ... قلعه ... [illegible]
از امرای قزلباش ... [illegible]
محمود پاشا ... [illegible]
... [illegible]
شاهی ... قلعه ... [illegible]

... [illegible]
... قلعه ... محاربهٔ لشکر حضرت ... با چغال اوغلی
[illegible] عسکر روم ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

[illegible]

بقصد مقابله او در قریه صوفیان تبریز نزول اجلال داشت [illegible]

[illegible]

بیان جنگ پادشاه جم‌جاه شاه عباس با چغال اغلی و عساکر دولت عثمانیه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نزول فرموده آن عورت قبایح حمیت پیر بلاوه داشته و اظهار رسانی مستدعی امداد و اعانت گشت بهادران ...

ساده به سالکان اورشت و امرا ... الرسلو و غیر بلاد سور معاونت او ...

[illegible]

[illegible]

كذا بخطه

ذكر فتح قلعه ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اورا به سپاه کوه رهنمایی و ماوراءالنهر و موکب شاهی متوجه اوباچی شد و امحمد خان که از امرای قزلباش بود سلاح
با خود داشت و به بخارا رفت و از طرف مولانا محمد سلطان به طرف قرشی رفت و امحمد خان از اولاد سلطان بود که معلوم گشت و بعد از آن
نمیدید کرد و دیگر باره بر او رفت و محمود خان از آن مملکت و هواداران او اتفاق کردند و نام او را اظهار کرد
به سلطنت سمرقند تصرف نشسته هرچند امرای قزلباش که مخصوص بخواق بیک قاجار بودند بلی او را از سمرقند
در آن وقت به طرف هند و به طرف قرشی روانه گردید و متوجه سمرقند شدند و شمس بلاد قرشی نهاد و عاقبت بعضی از امرا
سمرقند و را از امحمد خان گرفت و به قرشی رفت و متعاقب سلطان ملازمت نمود متوجه سمرقند آورده و در آن شهر دار الملک چون و تحولات بلاد و
خود نیز کمر محاربه بسته باخت و بر سلطان ماوراءالنهر تسلط یافت و او را از سمرقند گرفته به تاوان خان
و چون قزلباش به طرف بخارا و سمرقند رفتند مذکور به بخارا آمد و از آنجا به لباس تجارت گشته و از
هرات به دارالسلطنه شیراز آمد و به دست بوسی مشرف شد ورود رسولان بعضی از پادشاهان عظیم الشان به درگاه پادشاه دین پناه عباسی بهادر
از دارالملک روم که متحیر شده امر اشتیاق آنجانب با اوشان بر دارالسلطنه و محمد خان علم شهامت برافراشت
در آن ایام رسولی از فرنگستان رسیده به صورت دوری با سپاه دولت جاوید و مستوجب گشتند
رحل اقامت انداخت و به آن جناب عرض کردند و متوجه دارالسلطنه گشته و از آنجا به اردوی معلی آمدند و ملازمت نمودند
دیار مذکور در حضور والد به حضرت ارسال داشت که قبل از آن پادشاه را به مطالب مرادف کار جمع کردند و ...

مصادف بهار نوروز از طرف مملکت کار ما مورد به انجام مصالح او فرمودند دولت آراسته و همه جا مستوجب
چون توقف محمد بیک ایمی سابق در باب قیصر روم طول انجامید که چهار سال به مدت بیست تا آمدن ایلچی
دیگر بار ایلچی سلطان و اولاد او کمر بندگی بر میان بسته به آن حضرت اعلی شاهی قلی خان صدر را که صاحب
دکت بود رسول ساختند و به اتفاق متوجه سیستان و قلعه استنبول و شهر عثمان به طرف اسلامبول رفتند
خواص و کیلان که بر کنار بحر انصراف نمود در آن سفر همراه بودند و در آن تسخیر نواحی و دریای عجم و غرب
طرح انداخت و بعضی را در مرکب رفت و خیابان بنا نهاد و بنا بر کثرت بنای عمارت و باغات
در باغ شهر شمال آنکه حضور مطالب آن دیار و بر تفرج و دستور کرد و همچنین هوا و زمین قطعات جمع
عمارات و خیابان فرحبخش و همه لباس بهار و آنچه که تمام ادوات تعمیر به آن برای تماشای محل دوستان
شد مقابل چمن به شب و فرارش همواره از گل و ریحان به دستور در ولایت عباسیه آباد چمن و باغ و بهار
هزار و بیست و یک در آب احیای این باغستان که وقت آبادانی همچو آسمان آراسته و عیش
رضویه علیه الف التحیه سلام بودند و باغ قلعه تهیه کرده با مقربان صاحب جاه ارسال و ملک آراسته
ساحت جهان آرایش به صورت و لالی و محل ارم و قصر رقم کرده که صحن مسجد وسیع و شاهی با فراش
بر قصر کیوان به طرح انداخت و خیابانها در عمارت قلعه شهر مذکور تماشا که در هر طرف و سبزه و آب و چمن آب از آن باد

از حق آب در عراق به نهر سفید قصبات و شهر آورده و در خیابان جاری نمود و پس از آن تعمیر در کنار آن قلعه
بزرگوار خلاصه به سبک باغات و عمارات خوب طرح ریخت و فرمود تعیین صحن آن و سر کاران انجام آن ابنیه و اتمام
مرتبه جلال الدین اکبر پادشاه و از کار روزگار جلیل و وزارت کل عراق سر بلندی بخشید و چون
انتهی در آن سال و صوت انعطاف دارالسلطنه اشرف استرآباد متوجه سفر قزوین شد و در آن سال تدارک سفر نمود
ولایت جدید را جمع نمود و تعمیر کار قلعه آنها و آن شهر را به درگاه اقدس رساندند و ملک سلطان سلطان السلاطین سلاطین و مدت چهار روز
سالی که هزار و بیست و دو هجری گذشته از قصبه فرح آباد آهنگ عراق کرد و لوای سعادت طراز آن شهر به جانب اصفهان در آن
ایام چون رایات کشورگشای به آن شهر نزول اجلال فرمود و بعد از آن رسولان و قدم نوازش جاه و فرمان آن شهر
از هر اطراف ارباب فضل و هنر و اهل ادراک که در اثنای راه به جانب ملک رفت و اکرام یافتند و به وصال تبریک رسیدند
و چون فضلای روزگار و مکارم اطوار از مشرق و مغرب جهان اسرار کمالات و از اطراف ممالک خارج سرحد بلاد
از انجمن حضرت شاهی و ملازمان در محل اجتماع و اعتبار و تنگی به کار رسیدند و موجب احسان شاه و همچنین قاضی صدر
و سفارت روم و قاصد با اوشان و ایلچی و کلانتر و کلاه محبت تحفه به طرز دولت و اهالی بلاد اوزبکیه
دیگر ایلچیان فرنگ و هرات و شروان سرحد آمدند و ایلچی از کنار تبت و چون سلاطین قطب شاهی دکن از قدیم
اعلام ارادت به مرید و مطیع ملازمت شاه آمدند و در آن اوقات فرمان به هند و سایر ممالک که به شهر ... شود

وشمی پیش کرده محمد علی بیک و ایلچی همدان بسیار کار گیتی پناه ارسال و شمع کرده به نسق کشت
حضرت سلیم را قوم محمد حضرت سلطان ساعه و دستار ایشان و شاه مرادوار قوم و او ملازمت سلیمان اشرف محبوب ذوالفقار
ییرون جوید اشرف ترک ملتمس بود القصه برادر این ولایات چون امیر شاهی دارالمرز گرجستان به هم رسید به عمل سیاسی
متوجه آنجا شده و ایرانیان آسوده آنجا ... و مصالح خدمت نمودن و شهر ایشان در روز در طرف دارالولایت
رحل اقامت انداخت و اطراف به عزم و قرار و مقام به طرف ساحل کنار انداخت و چندی در آن ملک پیش سلطان عیش و نشاط
پرداخت چون فصل بهار شد تا آخر بهمن و آن گوشه بهار و دی که در ظاهر گلهای و چون افسرده بود از سیل نشاط بهار و حظ
پیراق مقدم موسم ربیع جوانی از سر گرفت چو کرد ... نور و روز فرسای ناله لاله استکان گشت از آن
سمای ... سنبل و گل در دل و جان همه بهار عطر فشان گشت و غنچه به عشرت کشید جرعه از پیاله لاله
که گشت تاب گلی بچا جوانی از ما هدایان متوجه دارالسلطنه اصفهان شد و در این سال عمارت و دیوار خیابان کرد
و ارباب روز طلایه و چهره او را دیدند و بر گرد شهر ارسال کردند و اساس فراغ و آسایش بر کنار آب کشید
صغیر و کبیر با موروثی براه دشت عزیمت بزرگ پادشاه عباسی به جانب گرجستان و بعضی از اطراف چون مشیت امور عالم به نوعی تعلق
هی آدم مواظب و مصالح کار عباد و بلاد به تقدیر حی قدیر منوط است بنابر حکمت بالغه الهی و قضای امر نظام امور معمور حصول آن امر
از جمیع ظهور کرده و بعضی عقلای روزگار در این امر تامل نمایند که چنانچه ظهور شده خالی از کرم و سعادت

خلق و دیار گرجستان را مجموعاً در ورطهٔ هلاک و بوار انداخت [illegible] و جمهور خان [illegible] شوشی نیز [illegible]

و در همین سال ... ایران [illegible] نقض عهد [illegible] و میان [illegible] و انگیختن [illegible] دولت

چون خبر طغیان او به عرض [illegible] رسید [illegible] تقریب [illegible] و رایات [illegible]

و حکم همایون [illegible] سلطان [illegible] و اول [illegible]

[illegible] تسخیر [illegible] سلطانیه [illegible] در منازل [illegible] رجال [illegible]

[illegible] چون [illegible] خورشید [illegible] تفلیس [illegible] منصور [illegible]

و هر کروهی [illegible] از امرای نامدار از یک طرف [illegible] روی [illegible] القصه [illegible]

[illegible] در [illegible] گروه گروه [illegible] و کوه [illegible] خویش [illegible]

قزلباش چون [illegible] کوه [illegible] قوت اسلام [illegible] علیهم السلام [illegible]

[illegible] هر [illegible] تا [illegible]

[illegible] و [illegible] کافران [illegible]

[illegible] شمشیر [illegible] اسیران [illegible]

[illegible] سر [illegible] گرفتار [illegible]

۱۵۱

جانها [illegible] تمام [illegible] گرفت [illegible] هزار [illegible]

خلاصه [illegible] ایران [illegible] مخالفان [illegible] عثمانی [illegible]

[illegible] چون [illegible]

و سلطان احمد خان [illegible] اعظم [illegible] عصری

از [illegible] روم [illegible] ایران [illegible]

[illegible] قلعه [illegible] قاجار [illegible]

و در [illegible] جنگ [illegible] قلعه [illegible]

امیرگونه خان قاجار [illegible] عبدالله [illegible]

شیروان [illegible] لشکر [illegible] اطراف [illegible]

[illegible] القصه [illegible] لشکر [illegible]

شهر [illegible] قزلباش [illegible]

[illegible] اعظم

[illegible] صلح [illegible]

وثیقه [illegible] در عهد دولت [illegible] قلعه [illegible]

[illegible] هزار [illegible] سپاه [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

سلطان احمد خان [illegible] اعظم [illegible]

[illegible] سلطان احمد خان [illegible]

[illegible] اعظم [illegible] ایران

[illegible] قزلباش [illegible] ارزن الروم [illegible] ارزن [illegible]

[illegible] قلعه ارزن الروم [illegible]

[illegible] حصار [illegible]

[illegible] روم [illegible]

[illegible] قزلباش [illegible]

[illegible] گرگی

[illegible]

[illegible] ارزن الروم [illegible]

[illegible] سلطان احمد خان [illegible]

[illegible] سلطان مصطفی خان [illegible]

[illegible] قیصری [illegible]

[illegible] قیصری [illegible] سلطان عثمان [illegible]

[illegible] القصه [illegible] سلطان عثمان [illegible]

[illegible] اعظم [illegible]

[illegible] القصه [illegible]

[illegible] قزلباش [illegible]

[illegible] قزلباش [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مرابطه دوستی با سلطنت روم [illegible] سلاطین آل عثمان در روز شنبه یازدهم شعبان عبدالعزیز خان با امرا و اعیان بطریق ایلچیگری
از کشش برگون انداخته بعز بساط بوسی معزز گردیده روز دیگر بعد در عظام و اعیان درگاه به شهر رفته در مسجد جامع بازار [illegible]
از ذکر مفاخر و مناقب ائمه اثنی عشر و مسلمانان سلطان الملک الاکبر از فرق فرقدان گذرانیدند پس از همیون [illegible]
نقاره [illegible] امرای [illegible] لشکر انجم [illegible] قریب چهار لشکر [illegible] از شهر بیرون آمده در جنب ارودی [illegible]
[illegible] روز [illegible] و از [illegible] اموال و اسباب [illegible] و اموال سالم و غانم [illegible] و دستار [illegible]
و الا جاه شاه سلیم [illegible] و مصحوب حیدر بیک [illegible] فرزند [illegible] قندهار از [illegible]
[illegible] کلید ارغلای مفتاح ابواب [illegible] قلعه [illegible] اسلام قندهار و دیگر [illegible] ممالک [illegible] بخشش ایران
نقش [illegible] و الا [illegible] الصواب [illegible] چون [illegible] بسلیم [illegible] رسیده در جواب [illegible]
[illegible] دوستی آن [illegible] افسر [illegible] عالم [illegible] انچه [illegible] دامن [illegible]
خلاصه کلام چون [illegible] سپه [illegible] چون [illegible] رسید [illegible] عرصه [illegible] ربیع [illegible]
[illegible] داشتند [illegible] منصور [illegible] بر آن [illegible] فراهم [illegible] درین [illegible]
آن از نقف [illegible] چون [illegible] شد [illegible] در [illegible] آمد [illegible] در [illegible]
عقیق [illegible] و [illegible] چون [illegible] رکاب [illegible] خورشید

می گشتند [illegible] آتش [illegible] و بواسطه [illegible] بدهدت [illegible] معلوم [illegible] چشم [illegible] جهان [illegible]
[illegible] قرم شمال عالم [illegible] رسیده [illegible] دامن [illegible] لشکر [illegible] اکثر [illegible]
[illegible] علاق است [illegible] و وسعت [illegible] و [illegible] دیگر [illegible] از جمیع ممالک [illegible]
[illegible] انوری گشته عرصه مملکت [illegible] محدود [illegible] و در آن عرصه [illegible] لشکر [illegible] ارتفاع جبال
[illegible] ما فی [illegible] که [illegible] آن [illegible] القصه [illegible]
در آن [illegible] شاه [illegible] عالم [illegible]
[illegible] منصور [illegible] اقبال [illegible] گشت [illegible] کوهستان [illegible]
[illegible] جبال [illegible] گرفته [illegible] چون [illegible] فرود [illegible] کوه
[illegible] منزل [illegible] جبال [illegible] دوستی [illegible] گوش [illegible]
[illegible] آتش [illegible] حضرت [illegible] مسعود
دار السلطنه [illegible] الصادق [illegible]
[illegible] ایران
[illegible] لیکن این مخالفت [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] نقض عهد [illegible]
[illegible] خان [illegible] دارالسلطنه [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] عراق [illegible]
[illegible] فارس [illegible] تصرف [illegible]
[illegible] سلطان عثمان [illegible] روم [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] سلطان مصطفی [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان عثمان [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] سلطان مصطفی [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] دارالسلطنه [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] لشکر [illegible]
[illegible] حاکم [illegible]
[illegible] دارالسلطنه اصفهان [illegible] **بیان تسخیر دارالسلام بغداد بمفتاح [illegible]**
[illegible] شاه عباس [illegible] [illegible] دارالسلام بغداد [illegible]
[illegible] شاه اسمعیل صفوی [illegible]
شاه [illegible] رسید [illegible] خان [illegible] الدین [illegible] در سال نهصد [illegible] اولاد سلطان

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در انصراف ایلچی دولت پادشاه [illegible]

ذکر عزیمت حافظ محمد پاشای وزیر اعظم روم به تسخیر دارالسلام بغداد [illegible]

[illegible]

از دیار بکر متوجه بغداد و در عرض راه مرکب پاشای حاکم دیار بکر را با سور ... خطه باغ ... نجف اشرف ساخت ...

شهادت بطرف بغداد بر افراخت این خبر چون خبر در ... گوش عسکر دیار بکر ... معروض رای

انور شد ... [illegible]

[illegible]

بدولت و اقبال ... [illegible] ... بعرض رسید که حافظ ... از دیار بکر متوجه ...

[illegible] ... دار السلام ... دار السلطنه اصفهان ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بدانکه ... [illegible] ... اشرف ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کوت آثر و مولانا ... جامع ... اصفهان است که از صفای ... و کمال حسن ... [illegible]

انا ... مسمار ... آن ... الیوم الآخر ... باش ... گنبد ... مسجد ... [illegible]

[illegible]

... شاه ... ترکان آباد ... کار ... و مدارس و حمامات ... در اصفهان ... [illegible]

عرض ... اصفهان ... رساله که ذکر ... [illegible]

[illegible]

هشت جلوس ... دو هزار ... سلطان العلماء ... سلطان ... [illegible]

خلف میرزا رفیع الدین محمد صدر الممالک ... میرزا ... [illegible]

[illegible]

چون ... خاقان ... در ... اعظم ... خان قورچی باشی ... [illegible]

خلیفه سلطان ... به شرف مصاهرت ... [illegible]

ولایت عهد ... سلطنت ... میرزا ... [illegible]

اصفهان ... [illegible]

[illegible]

تاخته بود روی [illegible] القصه دیلان [illegible] کام محروم گیلان بنا بر مقتضی طبیعت خویش [illegible] مخالف شیر
کرده [illegible] آنگروه [illegible] و همچنین جمعی [illegible]
[illegible] منوچهر خان حاکم [illegible]
[illegible] آقا بهادر [illegible]
بعرض [illegible] که خسرو پادشاهی [illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
در [illegible] معروض گردید [illegible] روم وارد [illegible] و شهر زور و جمعی از [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

بتماشای بحر بیکران بنگری دیار بگرد اما خواهند کار بخلیج پیشانی حاکم ارزن الروم و عساکر گردن کش تا با سپاه
منصور رسیده بود روز دیگر که چتر شمع خورشید در فضای سپهر افراشته گشت سپهسالار با سپاه و لشکر آراسته
شایسته آرایش و باد و اقوی با استظهار خان منصوری روی دلاوری بطرف طایفه عثمانی نهاد و از آنجا
رومیه نیز صفوف ستیز و آویز بیاراستند و بازوی مبارزت گشاده بهادران قزلباش که اراغ
و داغ لبریز باده غرور بودند چون سیل بر کشش و لجه آتش روی بر اقتحام غالب و آتش آمیختند بر خاتم مر بنجه خصم
دشمنان سیاست بحر بیکران دیار باخت از کوه واران جهان افشان در پیش جهان بیابان منثور مروارید
ان دار و گیر زهر خون کرده معجز کجلی ار سر ار اسند موج خون از دریای چشمه خورشید رسیده و نسر طایر دریای
دم شنا ورگهدر بنجه مهر ار سطوت دلاوران بهرام قهر مغلوب گشت و تنها از صدمه قوایم تکاوران موج

دل بیابان الحکمت چون الله — موج جهان الحرب چون عنبر — عرصه حرکه باشد زغربو
سهمگین برزغر سه محمر — تیر بارنده گشت چون باران — بس جوشنده گشت جولان آذر
صحن هامون زتیغ آتش — روی کرده از کوه شد اغبر — مجمع گشت سینه و سینه
مغفران گشت خنجر و خنجر از مکام اگوس جهان تا زبان سیام افق گشت سینه ها دو فتح که بغراب مغرب
پنهان گشت همگی همه رزم کرم بود و زبانه در خونریزی دارزم فرما که زمانه ای سپاه بوسید سپاه ظفر قرین
از

در از حرب گشته و روی بنگاه خویش نهادند چون روز دیگر سپهدار خاوری چهره نور قوم برهر ظهور نهاد
و لشکر نجوم از دو میدان فام نقش چو پیشانی از آتش کرک رسیده سپاه و قزلباش جنگ تلاش ابرش کک ولوله
عقاب صولت اراسته روی سپاه آرای سپهدار منصور و شرکیسه جوخیمه خنده تابیده بود رومیه کری بطرف نهاد و
و معاح جلفت احمد سپهدار با گشاده و لاچین بیک کرد محمودی حافظ کلبه از روی آنشاه اللهی مخالف کمان به سپهر
بر قلعه شهر الاهری شاه عباس سپاه ومیرزا قالبها امیرخان و جمع کثیر بهادر جمعی ار خان امیر سرکه وقائع فقا
اور بکبه امور دولت منصوره سلاق شد و در کارخانه جانب مرستا و الرقبال مقبول و میرزای تقی و در ماهیان سالار رتبه ارجمند
و سالار تولیت امام منصوب فرموده خلف بیک پسر ابکس ساحبی پاشا حسن حلوه طرزاده و دولانه کرد و حاکم عشیرت ذوالقدر و دن
نموده بوران وزراء کرجستان کاری گار سرکه گشته در شهر محرم سال هزار و چهل و چهار چون رسید که سلطان مراد
خواندکار روم بر دولت الفاظ و متوجه دارالسلطنه تبریز است بوکب همایون از قزوین حرکت و به جانب اهر و مشکین
سپهسالار با فوج بی شمار آرام ارتفاع روانه آذربایجان امر نمود دارالسلطنه تبریز و ظلهی سالارها خانخواجه در قلعه ملاع عقب امامت خرف
فرمودند تا سپهسالار و امیر کبیر و سپهسالار بحکم فرمان همایون سلطان کاو و دارقرچغای بیک و بیگ رود و توقف و مصلحت خویش
در موهب دیوان اعلی قلی خان بیک روم مطلق یوکب شاهی برداره تبریز روده و در سال هزار و چهل چهار از روم بیرو آقچه
بعزم تسخیر ایران توجه کرده و در عرض راه قلعه ایروان به تصرف در آمده بود جهت حفظ ایروان و تسخیر آن کرمان

معمار دولت شد در هزار و چهارصد زرع بقلم رفته صوره ارگ سوخانه زنانه و هزار و چهارصد زرع طول آن کرده عمله کلمات
حاکم لار با لتوابات هر هزار و سپاه نصرت آیات بطرف اردبیل حسب الامر امام قلی خان امیرخان حاکم
اردلان عصابه عصیان بر پیشانی بسته و در کوه طاقچه کار ایلخانی بیکتاش بیک و والی آی بیلر بیکی لر ومهر و امور قزلباش
فرمود و موسار الیه مصدر آثار شکر برخاسته و روزی و رده اولی سرکه دولت نهاد و جمعی از سپاه در آنکوه جمیع و جبال
نموده برآرار ملاحظه آنکه عسکر روم قلعه و لشکر تاجیک گشته و در آنکوه خاری جای قلعه کرد تا مابار روم زفت
و درکار روم رکاب سلام از رسیده بمواکب جلال سلطانی متوجه دارالسلطنه اصفهان و از وقایع آنزمان منصوب محاکمه
جیبا یه سر رشتی اعلاه ابر سلطنت نامه دولت نموده و در ارکان شرف واقع داصفهان و نیات الظاهر مسلم بسم حضرت و مشکوه اربابی
از قلاع خبر قلاع بیمه هجم و سپاه ایران انجام بافته به هر سید و سپاه جمع قلعه ارومی والا آی ابو بطرف خراسان توجه گشت
همام اکبر هو کرد بود قوت عرایضه ار رسالیه بسید که طایفه از بنیکان خلاف بملک خراسان نهضه دملی و
همین حالی مسعود کال الظاهر هم لا ارکو رضی داری بولا سد و سپاه بمراتب الحمله تسخیر قندهار بر تبار آن و الای بیک
فرمان ماموره بطرف قسیر بار کنده از خراج قلعه کابل سه تعمیر و استمال ملاع نظم ملک بنکر بیک پیغام با ارکان حسیر ار تو الامر
موجب امر شاهی متوجه قندهار گشت علی مردان حاکم بیگ بیکی حسن از عزم و الای آی مخبر گشته تو ملار شهر بند حاکم برتر فی
و کرفت سلاح امراء الشاه و سپاه که در آنکروه بعد از بقند آمده شهربند بیاوران تسلیم و خود بانا ل دیبال... ب
واهل

۱۰۳۹
دارالملک هند شد چون این خبر بولیای فاحل سید سپاه مطلق شد العزت بر کان شاهی نمود در سال هزار و چهل و سی و سه چهار عامان
از عهده اسلام بغداد و در جمهور سپاه ایران از اعظم دولت دستخط و امراء خواندکار بانکاری بیرون ارسنا تر متوجه اخذ ارعرابات
موکب سلطانی از اصفهان کوچ و متوجه قلمرو عسکر کعبه و سرزمین عراق عرب و از آنجا جاروب بر مهر شهادتین سیاه بر سالار ایلخانی کاکری نیروا و ذی
مار و نظم و نسق آن ممالک بکارگاه کفایت او سالار و عیسی بیک قبلار و رستم خان سپهسالار ادبیان ایلات الحاق دولته
انبار آن کوه رهها کاری رستم خان بیکرس خان سپاه ادربایکان در یک لشکر و بار حسب بحال ارمنی کنج و بعد از آنکه موکب شاه
بطاق بسیار شهر مرصع کهره خواندکار بغداد استیلای شده و خلف بیک بیچه قاچی باشی و میرزا فتاح اصفهانی یک محمد
و مصطفی پاشا سر عسکر حسه در بغداد گشته و مهر الای بیکلربیکی ارسال و تهمید قواعد مصالحه زبانه در بجای مبارک کتابه
القصه سفیر مزبور ورود و سپاه مصالحه قواعد چیستی شیبانی و بغداد بخواندکار روم تعهد و اتمه او مراد ایلچیان سلطان ایران
دمی موقوف شکستن جسر تمکین معرض داشت نگرگرد شمر بهار و موضع مقشاموکب شاهی متوجه دارالسلطنه قزوین که در
و اراضی را بیلاق کمان عزیمت ربیلی و حضرتی در آنکه و نیالت باسطر و رو جوبه داده اول بهار ولیّ آوقات بطرف اصفهان
برافراشت و در وقت ورود شهر مذکور خبر فوت کلبعلی خان بیکلر بیکی ایروان رسید محمد قلی بیک امیر آخور باشی را که از سفر روم
مراجعت و خبر فوت سلطان مراد خواندکار روم رسانیده بود بخطاب خانی سرافراز و بیکلر بیکی ایروان شرف اختصاص فرموده
در آن ایام خبر رسید که علیمردان خان استاجلو که ایلچی حاکم ولایت بشتر و دیر مهفضان بسالار خود با پای سیاهی خویش از تخت شاهی نشستند

از بلاد ایران عازم سفر بیت الله الحرام القصه در اواخر سال هزار و پنجاه و یک عزم [illegible] از ولایت قرار
بر اقامت داده و در [illegible] از دهم شهر صفر سال هزار و پنجاه و دو در دار المؤمنین کاشان بحکم قضای [illegible]
از مجلس دار الغرور بمحفل سرای سرور انتقال نموده [illegible] امرای عظام نعش او را
بروضه مطهره حضرت معصومه علیها السلام برده و در آنجا مدفون ساختند مدت سلطنتش سیزده سال و هشت ماه کشیده و وزرای او
سه نفر بودند اول خلیفه سلطان [illegible] طالب خان بن حاتم بیگ دوم میرزا تقی مشهور به ساروتقی [illegible] اصفهانی
و در زمان شاه جهان [illegible] پادشاهی بود در [illegible] شاه عباس [illegible]
را [illegible] و [illegible] قلاع [illegible] و [illegible] اعلام [illegible]
و [illegible] از [illegible] در اولایات [illegible] در [illegible] و ضبط و نسق ولایات
و [illegible] طرق و شوارع [illegible] آورده و [illegible] اعتبار [illegible] بلکه جمیع امرای
عظیم الشان ایران [illegible] شاه [illegible] و [illegible] منصب و اقتدار
اعظم رسید و در سال [illegible] جلوس شاه عباس ثانی [illegible] قورچی باشی [illegible] اتفاق و اتحاد
مقتول ساختند چنانچه [illegible] کاشان [illegible] سلطان [illegible]

پادشاهی [illegible] شاه عباس ثانی ابن شاه صفی [illegible] سلطنت [illegible] حضرت [illegible] ایام دو

بعد از آنکه شاه صفی از دست [illegible] شاه عباس [illegible] خلف ارجمندش [illegible]
سال و [illegible] روز از [illegible] سلطنت [illegible] حکمی که از روی [illegible]
[illegible] احکام [illegible] عمال دیوانی [illegible] شاه صفی [illegible]
[illegible] امرای عظام [illegible]
[illegible] دار السلطنه قزوین [illegible]
[illegible] موکب [illegible] استقبال [illegible]
[illegible] در دار السلطنه قزوین [illegible] که [illegible]
در آن [illegible] کار [illegible] شاه [illegible] حضور [illegible]
و در [illegible] رمضان از قزوین [illegible] دار السلطنه اصفهان [illegible] دو [illegible] سال [illegible]
[illegible] سال هزار و پنجاه و پنج جانی خان قورچی باشی
و [illegible] خان حاکم [illegible] شاه [illegible] میرزا تقی اعتماد الدوله [illegible]
معزول و [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] سلطان العلماء خلیفه سلطان [illegible]

[illegible] قلی خان [illegible] سلطان [illegible] شاه [illegible] در اصفهان [illegible]
[illegible] ملک [illegible] نصرت [illegible]
جلال [illegible] عبد العزیز خان [illegible] کستان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] هند [illegible] ازبکیه [illegible]
و مأمورین [illegible] سلطنت [illegible] عبد العزیز خان [illegible]
[illegible]
[illegible] و جمعی از اعیان [illegible] اصفهان [illegible]
موکب [illegible] استقبال و همه جا [illegible]
[illegible] اعظم [illegible] خان [illegible]
[illegible] و در [illegible] رمضان سال [illegible] خان [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] محمد [illegible]
[illegible] محمد [illegible] قوم [illegible]
[illegible]

جان نثار خان ایلچی سلطان [illegible] هندوستان و ایلچی [illegible] در اصفهان شرف پای
بوس دریافته [illegible] و [illegible] ایشان را از [illegible] مجلس شاهی [illegible] رخصت انصراف حاصل نمود
و موکب جلال در رمضان سال هزار و پنجاه و [illegible] از دار السلطنه اصفهان [illegible]
[illegible] اطراف [illegible]
[illegible] و نصرت [illegible]
هرات و در آن [illegible] لشکر [illegible] و سایر [illegible] خراسان [illegible] نصرت [illegible]
در آن [illegible] لشکر [illegible] قمی [illegible]
در [illegible] موکب همایون از خراسان عازم قندهار [illegible] حضور [illegible]
قیصری آورده [illegible] موکب شاهی [illegible] قندهار [illegible] خان [illegible]
با فوجی از [illegible] و در [illegible]
[illegible] قندهار [illegible]
[illegible] باغ عباس آباد [illegible] شهر [illegible]
قلعه [illegible] قضا [illegible] تیر [illegible]

رسانیده بودند از فتح ... [illegible] ... همایون حکم اشرف ... [illegible] ... داراي قلعه ... [illegible]
تکلیف ... [illegible] ... مضمون مثال اشرف ... اطلاع یافته ... [illegible]
او را ... [illegible] ... خان و ... [illegible] ... شهر ... [illegible]
اشرف وارد شهر و امر فرمود که در مسجد جامع خطبه بنام ائمه اثنی عشر علیهم السلام خوانند و ... [illegible]
... [illegible] ... و ... [illegible] ... خان بیگلربیگی استرآباد و حکومت ... [illegible]
... سلطان ... [illegible] ... حاکم آنجا ... [illegible] ... جنگ ... [illegible]
موکب فیروزی کوکب نصرت و ظفر ... [illegible] ... از ... [illegible] ... دار السلطنه ... [illegible] ... قدم ... [illegible]
مقدم ... [illegible] ... خبر رسید که ... [illegible] ... لشکری ... [illegible]
... [illegible] ... امیر ... [illegible] ... منصوره ... [illegible]
... [illegible] ... خان ... [illegible]
... [illegible] ... خان ... از امرای عظام ... [illegible] ... خان حاکم ... [illegible]
داشت روانه شده ... از امرای عظام ... [illegible] ... خبر رسید ... [illegible]
... [illegible] ... خان ... [illegible]
[illegible]

ساخت ... [illegible] ... با امیر ... [illegible] ... کار ... [illegible]
... [illegible] ... خان ... [illegible] ... خان ... [illegible]
... [illegible] ...
نزول ... [illegible] ... و لشکر ... [illegible]
این خبر ... [illegible] ... خان ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... آفتاب ... [illegible]
... [illegible] ... خان ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ... قلعه ... [illegible] ... خان بیگلربیگی ... [illegible]
... [illegible] ... خان ... [illegible]

... [illegible] ... فتح ... [illegible]
... [illegible] ... خان ... [illegible]
... در شهر ... [illegible] ... دار السلطنه هرات ... [illegible]
... [illegible] ... خان ... [illegible]
... [illegible] ... خراسان ... [illegible]
... خبر رسید که ... [illegible]
... [illegible] ... در مشهد مقدس توقف ... [illegible]
موکب همایون ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ... سلطان ... [illegible]
... [illegible] ... خان ... [illegible]
... [illegible] ... مشهد مقدس ... [illegible]
... [illegible] ... خان بیگلربیگی ... [illegible]
[illegible]

روانه شده ... [illegible] ... وزیر ... [illegible]
... [illegible] ... آن ... [illegible]
... [illegible] ... خسرو خان ... شیروان ... [illegible]
هر طایفه ... [illegible] ... لشکر شیروان ... [illegible]
... [illegible] ... قلاع ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ... خلاف ... [illegible]
... [illegible] ... القصه موکب جهان ... [illegible]
خبر رسید که منوچهر خان بیگلربیگی استرآباد ... [illegible] ... خان
... [illegible] ...
... [illegible] ... حکم اشرف ... [illegible]
... [illegible] ... لشکر ... [illegible]
... [illegible] ... مطالب ... [illegible]

و آثار ابواب خیرات بسیار از نیت و صیت معاشر خسروانه و آثار پادشاهانه در اصفهان بسیط ربع مسکون شایع
گشت برور کاروانسرای عظیم [illegible] جهان که از حوادث جوی [illegible] کافور در آید
[illegible] بقدر ذبابه آفتاب وقت ظهور در [illegible] عزیمت
[illegible] فرمود در آنجا خبر رسید که دار السلطنه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

شکسته نویس و حسن خان شاملو نستعلیق نویس و از نقاشان [illegible] بیگ [illegible]

ذکر سلطنت شاه سلیمان بن شاه عباس ثانی بعد [illegible]

شاه عباس ثانی

چون امرا و اعیان [illegible] دار السلطنه اصفهان [illegible] رسیدند [illegible]
[illegible] شاه صفی ثانی [illegible] جلوس [illegible] سلطنت [illegible]
نام همایونش را [illegible] سلیمان [illegible] خسروی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

رسانیده امرای عظام و وزرای کرام [illegible] لازم الاحترام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
از امرا [illegible] و صولت سلطانه [illegible]
در ملک [illegible] بشوق طواف مشهد مقدس [illegible]
خلاصه خانان صفوی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
قرم میدان [illegible] شمشیر و خنجر در آویختند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

از همه ممکنات پیش افتاد و عاقبت بعارضهٔ مزاج اجل ... و استعداد زبان خوشی سر پرواپیش خوشی بجا
بود است و جمعی از اکراد که همه جوانی فلک گردون حسب آن جمیع ... کار و خلوت ... خراب گردید
دمی بجانب اطراف و اکناف ممالک ... گرگر و موصل ... ولایت و قبایل بسیار
در زیر پاس جمع ساخت نظام شاهی برخوردار از دربار سلطنت رستم خان سپاه سالار لشکری جوکار ... فتح
چون از روی سلطنت بوجهی بهر رو رسید بستهٔ ... خوش ... آن پیش گرچه و ادی سرکرده و ... بنام ملک
و هر چند جنابی عظیم و خیانتی و خیم از تو صادر شده بود ... جناب ... اکر بقدم بوس پیش
پیش از بوس قزلباش پیش آید ... که ... تلطف ... مراجعت ... الان ... دل جانب
بنام گفت کنون بود ... چه باید ... ملال و غم و رنج و اندیشه ... سپه سالار ...
از انتظار سر ... او ... فرخ ... و بکار ... طرف ... کرد ...
شاه با رنگاری ... ولی ... بر او کی ... که ... سپه سالار ... جاهی ... زرین
از خورشید دشمن ... و از آمد ... که ... عقاب ... لشکر نصرت ... خصم کذا فیه
... زبرگرفت در پرواز ... بالا خوب ... از ... متواری ... بسنده و ... گردد ...
از تخت ... سپه سالار ... نظام مهام آن ... ببار سپه سالار ... در ... عهد
دهان

چنگیزی و ... ملک توران ... خود ... بر کرده بعزم طواف کعبهٔ معظمه وارد دار السلطنه
اصفهان ... شاه و ... ایشان ... مرضیهٔ او ... امرا و ... ملک را ... فرستاد
ان ... عزیز را ... در ... و شاهی ... روز ... فیروز ... کاه ...
و مطربان بزم ... ترتیب ... او ... دلهای ... غم ... ایام ... او
... او ... ره ... کلام ... و ... ملک ... دشت
سال ... ملک ایران ... و پادشاهان هند و خانان ... طریق ... سال هزار و
صد و پنج ... زندگانی ... دنیا ... او ... وزیر ... جلوس ... سلطنت ...
پسر علی بیک ... قیام ... بود ... که علی بیک ... طایفه ...
... شاه صفی ... آمد ... غلامان ... شاهی ...
والف ... و در ... او ... از ... به میدان ... چند
از ... میان ... آورد و غلام مزبور ... که ... شاه صفی ... از تو
... غلام ... علی بیک ... در ... ساخت ...
و ... در ... شد ... از ... عرض ...

تا در ... نگاه داشته نویسی به جوهر ... و شاه عرض او را مسموع و عاقبت چنان ... رتبه
میراخوری رسید ... خان ... قباب و دهنی قب ... داشت تعظیم ملک ... و تعظیم
وصلت ... اسلام ... می آورد و در حرم ... و اکرام ... و علما ... اعلام ... بسیار ...
خیرات و ... که ... دین ... بر خانه ... و مسجد
خود در محلهٔ ... اصفهان بنا ... و همچنین ... متعدد ... نزول ... در ... عالیات
ساخت ... ترک ... و ... استقلال ... الدوله ...
سال ... مزاج ... در خوشی ... او ... آخر ... در مزاج
سلطان ... رسید و از عدل ... گرگ ... و آن وزیر ... در سال ... از
صد و یک ... رضوان ... به ... میرزا ... و ... واقعه نویس مجلس ... موش
شاهی ... رسید ... السلطنه قزوین ... وزیر میرزا ... اعتماد الدوله
بعد از ... واقعه نویسی ... شاه ... منصب والای وزارت رسید ... ترک
دنیا ... علی ... مربوط ... سنه ... وزارت ...
سال ... کوه ... در گذشت و این ... شعر از ... پیش من ... در طلب ... تعالی
... دهان

بهار ان ... زنگی ... سراغ ... سالم ... به ... ... بجهان
منصب ... صادق ... میرزا ... وزیر ... از وی
میرزا ابراهیم ... فنون فضایل ... نوشته ... مدرسه ... بقعه
سید حمزه و مدرسهٔ صادقیه واقعه در دار السلطنه تبریز از بناهای ... است ... او
و خانهات ... در ... و عراق ... که ... آنکه در سال ... صد و ده
میرزا ابراهیم ... میرزا ابو ... منصب والای ... باغ بهشت
اصفهان ... روضه ... و ... قطعهٔ ... عنبر ... صبا ...
خلد ... قصر ... و در ... قضای
روح ... فلک الافلاک محوطه ... طایر ... زمین ... از ... کش
تن ... روح بخش گلهای بهار ... دلهای ... از ... شاد ... کار
نور ... عجب ... و ... دوران ... در ... تابان
کو ... بوستان بهشت است ... رضوان ... افکنده ... و در ...
مینای ... زلف ... عنبر ... در ... رخسار لاله لؤلؤ ... در ...

در زیر سر و نغمه مرغان [illegible] برشاخ سدره نغمه مرغان شعر [illegible] این قصر کو بسکر انجم [illegible] داده
پنهان خاک [illegible] و بالای آسمان از صحن [illegible] کنگره اوج بسکری زان [illegible] خیال [illegible] عالی
کوتاه [illegible] سیمرغ [illegible] بر کهنه [illegible] منقار [illegible] از [illegible]
[illegible] مسجد جامع جدید است [illegible] از خوش نویسان نسخ [illegible]
[illegible] نویسان [illegible] سلطان [illegible] از [illegible]
خوش نویس [illegible] سحر کار [illegible] معجز [illegible] قلم معجز نگار [illegible] کلک [illegible]
شاه سلطان حسین [illegible] دریافتند

ذکر سلطنت و احوال پادشاه سعید شهید شاه سلطان حسین صفوی و سوانح ایام آن [illegible] [illegible]

[illegible] قلم [illegible] صفحه [illegible] مجموعه [illegible] و [illegible] عبارات دلپذیر این داستان
[illegible] شاه سلطان [illegible] سلطنت از کف [illegible] بود [illegible] از نظر [illegible]
[illegible] از وی [illegible] تاج و افسر [illegible] سلطان حسین [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] بعد از [illegible] وصیت فرموده [illegible] سلطان [illegible] فرزند اکبر [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] پادشاهی [illegible] جلوس [illegible]

[illegible] و سلطان حسین را از عهد سلطنت بیرون [illegible] تعیین سلطان [illegible]
[illegible] خان وزیر اعظم [illegible] سلطنت سلطان [illegible] سلطان حسین [illegible]
تخت [illegible] جلوس [illegible] حضرتش [illegible] کریم الاخلاق و در [illegible] از جمیع [illegible]
ایران [illegible] و [illegible] اخلاق [illegible] از [illegible]
[illegible] اعمال [illegible] از جمیع [illegible]
[illegible] اوقات [illegible] ساعات [illegible] فضلا و مجالست [illegible] و عباد [illegible] علم [illegible] و کار [illegible]
و [illegible] حضرتش [illegible] و مصاحبت [illegible] و جام [illegible] قیام [illegible]
[illegible] القصه در عهد [illegible] در غلاف [illegible] و خاطر [illegible] جنگ [illegible]
و مصاف [illegible] و [illegible] رزم [illegible] بزم صحبت [illegible] خان [illegible]
از [illegible] چشم [illegible] و اگر [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] هر [illegible] گر تو مرهم [illegible] غافل [illegible]
[illegible] چند [illegible] ملک [illegible] سیاست [illegible] لازم امور جهانداری و لوازم مهام شهریاری
[illegible] سلطان [illegible] چشم از [illegible] پوشید [illegible]

چنانکه [illegible] شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی گفته است [illegible]
درختی [illegible] آورد [illegible] سزاوار [illegible] اگر [illegible]
[illegible] پوسف [illegible] از طایفه [illegible]
افغان [illegible] قلعه [illegible] سالار [illegible] عام [illegible] القصه [illegible]
[illegible] از [illegible] سلطنت [illegible] بعد [illegible] دیگر [illegible] [illegible]
[illegible] از [illegible] افغان [illegible] استیلا [illegible] کرکین [illegible]
میرویس [illegible] مقدم [illegible] طایفه [illegible] مقدم [illegible] از امرای [illegible]
[illegible] طریق [illegible] جمیع [illegible] و بزرگ [illegible]
[illegible] و در آنجا [illegible] عصیان [illegible]
[illegible] کرکین [illegible] مقتول [illegible] خبر [illegible]
رسید کیخسرو خان [illegible] کرکین خان [illegible] گروهی از ترک و عجم [illegible]
[illegible] منصور [illegible] قلعه [illegible] شهر [illegible]
روانه [illegible] مقصد [illegible] حصار [illegible] میرویس [illegible]

[illegible] از [illegible] میرویس [illegible]
[illegible] افغان [illegible] سرور [illegible] امرا [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] شهر [illegible] خان [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] خان [illegible] فرصت [illegible] قرار [illegible]
[illegible] خان [illegible] جلو [illegible]
[illegible] خان [illegible] سلطنت [illegible] القصه [illegible]
[illegible] چند [illegible] دار [illegible] سلاح [illegible] [illegible]
[illegible] فارس [illegible] وزیر اعظم [illegible]
[illegible] افغان [illegible] میان [illegible]
[illegible] علم [illegible] اقبال [illegible]
فارس [illegible] مظفر و منصور [illegible] اصفهان [illegible] قزوین [illegible]
[illegible] هزار سوار [illegible]

به لطفعلی خان [illegible] فارس گماشته بود او با جمعی از سوار و پیاده از جانب فارس عزیمت طهران نموده از آنجا [illegible]
قندهار و مواکب شاهی با جمعیت لشکر از عقب [illegible] روانه سرحد اصفهان [illegible]
روان گردیدند در خلال آن حال بسعایت امرای شاه سلطان حسین بعضی از [illegible] فتحعلی خان اعتمادالدوله [illegible] لطفعلی خان [illegible]
[illegible] فارس [illegible] در فوج [illegible] کامل بود بهانه اینکه [illegible]
[illegible] کاشی [illegible] لطفعلی خان [illegible] در فارس [illegible]
[illegible] محمد قلی خان قورچی باشی [illegible]
مواکب شاهی [illegible] باصفهان نمود از آنجانب [illegible] قندهار [illegible]
[illegible] و بعرض اولیای دولت شاهی رسانیده [illegible]
[illegible] رسیده مواکب سلطانی عازم [illegible] از قندهار حرکت و [illegible] تمامی طایفه [illegible]
[illegible] قندهار [illegible]
محمود [illegible] در خلال این حال طایفه بلوچ عازم [illegible] کرمان [illegible]
[illegible] محمود نیز از هرات [illegible] کرمان [illegible]
کرمان [illegible] خلاصه محمود [illegible] در ولایت [illegible]

قندهار [illegible] از کرمان متوجه [illegible] طایفه شد و [illegible]
و بلوچ و هزاره [illegible] دارالسلطنه اصفهان [illegible]
و در تصرف [illegible] اصفهان [illegible] محمود [illegible]
اصفهان [illegible] محمود [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible] سلطان حسین [illegible]
سپاه [illegible] قندهار [illegible]
[illegible] اطراف بلاد فارس [illegible]
[illegible]
[illegible] محمود [illegible]
[illegible] عراق [illegible] عبدالله خان والی عربستان [illegible]
[illegible] عبدالله خان [illegible]
[illegible] رسید که محمود [illegible] اصفهان رسید [illegible]
[illegible]

[illegible] شاه سلطان حسین [illegible]
[illegible] سه شنبه [illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] در خارج شهر [illegible]
[illegible] عبدالله خان [illegible]
[illegible] محمود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عبدالله خان والی عربستان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] افاغنه [illegible]
[illegible] محمود [illegible]
[illegible]
[illegible] محمود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] افاغنه [illegible]
[illegible] محمود [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] افاغنه [illegible] محمود [illegible]
[illegible] قندهار [illegible]

[illegible]

برخیزد و غبار فتنه بنشاند چنانچه دولت باستانی و عادم گر گشته ... چون بر سر شاه هر خواهش نظم و نسق مملکت
فتنه آخر فتنه و قحط و غلا علاوه محنت و بلای جانکاه گشته کار بجائی رسیده که از بس خورند جگر گرسنگی و از ستم
شاه بیشتر غیر از سرمست که لقمه و جرعه یافت نشدی و بر این نمط گاه جوان و پیر ... بر سر زبان رسیدی
و از نعمتهای الوان در خوان سر و جوانان جز خون جگر خیال ... قوت و توکل نبودی اگر دیگر در حوصله
شدی دلهای گرسنگان مهیج و اگر بودی از وجه دیدی سینه تو چاک گشت ... از سر جوع پای حلقوم طفلان
و خلق نیستند و از گرسنگی دست بخون عزیزان خویش و حکایت این ... در قوت لایموت ترتیب نماند
نه کسی در غم محبوبی بود و نه فرقی میان حلال و حرام ... که در این ایام شد ... تنها حال ... گرسنگی اگر
مصحف کتاب در کوچه و بازار رسد عبور و بعضی نرسد و در مجلسی که آنچه سر بر سینه بگذارند ... چه نوع چلاچه
کلام از کار گذاری ... نظام کار ... ارم نظام ... شد ... ملک ... بر فتنه
نه این خبر رسید ... در حالت ... روزگار صلاح در آن دید ... بعد از تاج و تخت را از آن سخت
برده ... در جواب ... ولایت ... اگر ... چه سلطنت ... از قدیم ... بیگانگان
صبح جمعه دوازدهم شهر محرم الحرام سال هزار و صد و سی و پنج خاقان سعید با نفر چند ... با ... بر در آمد
از قصر ... بیرون آمده ... که ... آن ... ضبط ... و ... کار ... شاهی

روانه شهر ساخت و خود در چهاردهم شهر محرم با فر و عوام ... از در قلعه خواجه وار و شهر و در عرصه
چهل ستون نزول خاقان سعید از طرف خیابان چهارباغ آمده در عمارت آینه خانه ... فرش
مشهور است ... کلیسیه ... که هر کسی ... خود ... رونق ... سلطنت
... از بسکه ... شهر ... نیکو ... مبارک ... ایام ... گریبان
... بادیه ... و چهار ... ایشان ... معمار ... آلات سلاح و حشم ... بهار
نقش ... و جمعی ... ولایت ... و ... تصرف ... خود ... گرگ ... اهل ...
... کوچک ... حکم ... شاهزادگان ... صفویه ... گیر
و ضمیر ... شهادت ... هرچه ... شهر ... و ... در ... دوازدهم شهر شوال
هزار و صد و سی و هفت ... اشرف ... سلطنت ... و ...
... هر ... سال ... و هفت ... و عمر ... به ... ایشان ... سر بر آورده ... کرمان
و قزوین و طهران و قم و کاشان ... و ... جلوس ... پای ... و ... فرمانروائی
عظیم ... حاکم ... عبدالله ... پاشای حاکم همدان و ... مصطفی پاشای حاکم ... پاشا
سلطانی ... تصرف ... فیه ... خود ... اعلام ... افغان ... ایلچی

وتسکه و خطبه بنام ... نمود

(جلد ... سنه ۱۱۳۵؟)

احمد پاشا وارد و پیغام ... که چون ... بار ... از ... سلطنت ... بار ... و ... ارمنی
او که ... اشرف ... عازم ... شدند ... فرستاد ... خاقان سعید در اصفهان شهید ... در همدان
و ... ملاقات ... احمد پاشا ... چنانچه ... لشکر ... بیرون ... بعضی ... و ... عالم
شهر ... بسیار ... پس از چندی ... احمد پاشا ... و ... مصالحه ... سمت
... و همه ... کردستان و کرمان و ... مصالحه ... شد
... قم ... سلطنت ... سال ... اصفهان
هر ... عباس ... بنا ... دولت او ... گرفته ... به ... معماری
فرح آباد و دار السلطنه ... عالی ... از ... چهارباغ اصفهان ... که ... مسجد و ...
... در ... حجرات ... محله ... جدید ... عالم ... طاق بلند ...
... خراب ... سلطنت ...
... بیست ... ساله ... خان ... ... شهرت
... خان ... ولد ... شاه ... کرد
... افغان ... کاشان ... فرستاد ... پاشا ... ایلچی ... جلوس

... پاشا ... که از امرای معظم ... بعضی ... خانش ساخت و خیر ... دار ... شیراز ... مقرر ساخته بود
... افغان ... در دولت سلطان حسین ... که ... در ... و ... آن ... مدار ... در ... سلطنت
شاه سلطان حسین ... شد و در ... سال ... منصب ... وزارت اعظم رسید ... اهل ...
استقلال ... این ... داشت ... که ... روی ... شاه ... دولت ... شاه ...
مصروف ... از ... البصره ... فرستاده ... نوابی ... اصفهان
و ... منصب جلیل ... میرزا محمد حسین ... ساخت ... وزیر ... تعلق
داشت و در ایام ... شاه ... ایام ... تعلق ... اصفهان ... قزوین ... که
در عهد ... از ... و در ... شیخ ... و در ... اوج ...
و ... اصفهان ... محمد ... نظام ... و ... محمد ... الامان
و ... اصفهان و استر ... اشرف و بعضی ایشان ... شاه ... شاه ... محمد ... افغانش
ایام دولت خاقان مغفور محمد حسین ... و در آخر دولت افغانش ... بود

ذکر جلوس شاه طهماسب ثانی پسر شاه سلطان حسین صفوی در دار السلطنه قزوین بر مسند حکمرانی و دفع افغان ...

از آنجا که ... شاه ... بیگ ... سرکار ... دولت ... از اصفهان ... روز ...

وهم از پیش برادر السلطنه مزبور رسید چون خبر سانحه اصفهان در اواخر محرم ... رسید برادر کوچک شاهی محمود
وسکه وخطبه بنام خود فرموده وبه پایشاه خورشید کلاه روس شعر ربیع نیات از اول ... قتل بی اعتنایی
تا مین میرزا محمد حسین وزیر دیوان اعلا را با اطلاع آن مرز رفت و از انجا عزم لنکران ... ولیعهد السلطنه به تبریز گذشت
لکن همراه او کران شان و قزوین وهم از سنور تصرف افاغنه و روی ... بود در ان اوان محمود وجمعی از افاغنه
بطرف قزوین فرستاده ... از ولایت عراق و صفهان ... مطلقا به شهر داخل و در تسلط آنها بی کم ...
ایمنی چون از جمله غیور قزوین ... رسید با گرد مو ضعه و کیفیت را افاغنه انگیخته از خوانین آنجا از طایفه
و خیم العاقبه بلاد برخاک هلاک ریختند افاغنه هم در غایت ... بقصد سر ... اصفهان گریختند و
همچنین جمعی از افاغنه مامور تسخیر همدان ... و لیکن حاکم انجا از در مدافعه در آمد جمعی کثیر از ایشان
در جنگ ... ازطایفه ضاله ... در حصول کاری ... گرفتار ... از دامن کار
دشوار گذاشته ... قریب شش هزار خانوار ... روی بسوی اصفهان گریختند و اکثر بلاد
در تمامی ... صفوی ما فرمود ... نایب السلطنه محمد حسن بیگ و ... ولایت گیلان
اعظم انولایت ... تصرف روی ... با دارای عزیمت ... احمد پاشای کلهر ... از دولت عثمانیه
بجای ... در آخر شهر رمضان سال ... هزار و صد و سی و شش هجری لشکر بطرف همدان کشیده و فتح آن ...

گری که انتساب شاه جهان ... حاکم بود از شهر بیرون رفته ... برگشت و عقب و میمنه ... اعتماد احمد پاشا
سه ماه همدان ... را محصور و تسخیر نمود ... گرج و کردستان ... در ان اوان ... ایلیات قوم کرد
کردستان ... بلاد تصرف کرد خلاصه کلام شاه جهان ... نایب السلطنه به تبریز رسید و ... سلطان احمد خان ...
روم بر قوم ... محمد رضا خان عبدالله پاشای ... از تبریز ... ایلات ...
عزیمت قلاع ... و در ان ... بی ... رسیده و ... و ار ... کرده ... و روی
جماعه از روس و ... و سپه ... تبریز را گرفته ... روس ... خراسان ... ایران
بر بین ... فرستاده و ولایت ... از شر ... و متعلقات ... شاه جهان محمد قلی خان ...
روانه گیلان ساخته ... از ولایات ... جمع ... روس ... از ... ساحل ...
حاکم ... را ... دولت ... شاه جهان ... از ... محمد علی خان ...
و شاه قلی خان حاکم ... مجاور ... از ... با ... هزار ...
بکار ... خلاصه ... شاه جهان ... از ... ولایت ... فرمود ...
و به فرمود ... از افاغنه ... استرآباد ... خراسان
کشیده ... مواد و متعلقان اصفهان ... از ... سال هزار و صد و سی ... ملازمان

هنوز اصفهان در تصرف افاغنه در میان ... گروهی از آدم ... ابراهیم پاشای حاکم ارزن الروم
گرجستان ... و عارف احمد پاشا ... روان و عبدالله پاشا ... تبریز را ... فتح ... و ... دربند و باکو ... تصرف
کرده بودند شاه جهان ... گیلان رسید ... از ... ملازمان ... استرآباد
ورسانید ... محمد خان قاجار ... شهر ... و ...
از پیش ملک ... و نسیان ... را ... بیگ ... شهر ... که
این ... و ... از ... احمد ... و ... اشرف ...
... و ... محمد علی خان ... روانه ... ساخته که ... وقت
... استرآباد ... اصفهان ... اشرف افغان ... که ... ازو
... و ... اشرف ... محمد علی خان
... محمد علی خان ...
این حال ... شاه جهان ... محمد علی خان ... جمعی از افاغنه
در مقابل محمد علی خان ... لشکر ... روی بطرف ... روز ...
رفته ... محمد علی خان ... شاه جهان ... او ... داشت

متوجه ... از ... چون ... وارد ... کرده ... محمد خان ... قوم ... فروش
و ... جلال بطرف استرآباد ... فرستاده ... افاغنه ... کار
بر ... غفران آب ... در ان قاجار ... افاغنه ... اطراف طهران
با اشرف افغان ... صفوف جنگ ... قاجار ... شیران ...
رو به ... جنگ ... خونریزی ... در جنگ ... از روی زمین
... افغان ... از عقب ... بطرف
استرآباد ... غفران ... اطلاع ... بعد ... جهت
... غفران آب ... محمد ...
خویش ... تفویض ... حکومت ... با ... خان قاجار ...
میرزا محمد حسین وزیر دیوان اعلا ... جمع ... دشمن ...
... امرای ... بطرف خراسان ... کرده
... حضرت ... علیه السلام ... اکبر ... خراسان
از ... امور ... شاهی ... عریضه ... حکومت ...

امرای دولت در این بیچ مرام روانه و پس از ان نواب عنوان آن که هزار کس لشکر داشت را در توقف دو کرد شبه
روز چهار دهم شهر شوال سال هشتاد و هی و به توجه منزل را هرار خانه مرد و سیم آمد و دارا بحی در جهانه
شد و چند روزی شیطار راه موکب سعود نواب عزم آن که در آخر دو لشکر توقف افکند تا یکه بالای خود ان به
با حضرت آن دو سپاهی دیگر از فغانان شیر بگار قاجار و کرد با و حسین بیک و الوند و رکان که در بود
و تکیه سالار است هدایت سعادت و اقتدار تمام نزول عز شان بر آن شاهی کرد و براقت الشام دانه دان
و در این جا منصب امیر و الای نیابت سلطنت را به حسن تقه صفاهان ابلاغ فرمود و امر بیگلربیگی کرد
و ...شاه سلطان صفویه از فرق فرق سای تخصیص زینت گرفته عز بخشش تاج و منصب امیر...بیگ مقرر گردید
...مقرران درگاه و سروران سپاه و امرای اسلام حاضر به اطاعت ... که هر حکمی فرمایند احتیاج بعرض
... پس از آن چند روز در دامغان بر سال لشکریان ... مسرعان با طراف ... روان که ...
از فصلای یورت شاهی خبر دهند تا هر یک جمعیت خود روانه دربار سلطنت گردند از آن جمله شمشیر بیک و جمشید خان
غلام ارسی را که از جمله غلامان خاصه بود منصب معیر الممالکی سرافراز و باور دن الار قلیج بیک قاجار حاکم ...
مامور ساختند و محمد علی خان قوللر آقاسی را با جمعی از نشسته در دامغان که اشهده در آن نمعت علاق ...
و در آن اثنای خبر ... که از خراسان بود در آن کار خبر رسید که ملک محمود سیستانی حاکم ... خند

الهم .

بر نسبه معمد آن سپاه ... با تسلیم ... بعزم رزم وارد و چون کشته ... عزم آن ... اصلاح ... در آن
دیدند که بنه سپاه در قصبه بسطام ... بطریق شتاب عنان عزم ... بسید خصم با خبر ... کسانی ... اقبال
بلاد نصرت آثار کشیده و در جاجرم رحیم خان کرد با سر جمعیت و فرمان شاهی محقق شد که خبر ... محمود سید
چون خاطر از جانب دشمن جمع گشت در جاجرم ... خیام اقامت و چاپار ... بنه ... بفراز ... استراباد
و کافه ... جانب شاهی متوجه خبوشان شدند در حسن آباد ... خبلان و ... بیغدان ... که وارد ...
چون اردوی شاهی بخبوشان نزول عز و شان بود اکراد ... و قراچور لو و ... و هزار ... سکس ... ظفر
بگرفتند شاه ... تقاعد نمودن ... نایب السلطنه ... از ... توقف ... و آنچه ... شاه ...
برای آنکه ... ارسال آوردند ... ملازم رکاب شده ... بیغدان ...
بر ... نهادند و شبها ... مزاج ... شاه ... قراچور لو ... اکراد و ... منخفت
بکار ... حکم ... طایفه ... و ... نهادند ... بیغدان
طوایف اکراد ... چهار ... خبوشان ... قلیچ بیک که ... شاهی ... زن
خود ... قلیچ بیک ... اعاض ... شاه ... اس
او را قبول ... بخلاع ... قنلار ... ساخت ... قلیچ بیک ... حاکم مرو

شاهجهان سپاه قاجار و تاتار وارد حضور شاهی ... شاه ... و ... سپاه ...
بکار ... نایب السلطنه ... آن ... خان موسوم و قورچی باشی ... شد ...
و با فوجی از اکراد ... رسید ... امیر ... که شاهی ... اطراف ... و
اردوی شاهی ... در جلادت از خلاصه ... نزول ... قورچی باشی ... حصار شهر ...
... فتح ... برج و ... شهر ... نام ...
و هنگام ... باغ چمن و ... باغ ... بود ... شهر ... کار ... بسته
... غفران ... را ... شاه ... در ... تصرف قلعه ...
رفته زمستان ... در آن جا قشلاق و اول فصل بهار که دشت و کوهسار ... سبزه ... طراوت ... بهجت
... و ... شاه ... جهانبان ... خان از قبول ... امرا ...
... آن ... چشمه ... و نام ... قطار ... در قلعه
... را ... و ... صفویه قرار ... بود ... عالم علوی ...
... محکوم و ... و ... حکم ... بیشتر ... اسلامی
... و ... و ... محمد ... محمد ...

... در اصفهان ... که ... آن مملکت ... که ... شهراده ... پیش ... و ... در ...
... سنان کوش ... و ... اصفهان ... بروی کوه ... که ... سلطنت ... دفع ... آرام ...
... از ... مور ... جلالت ... اصفهان ... کوه و از اصفهان ... سپاه ...
... بر ... رستم ... آورد ... نهادند ... شده ... از ... این
کرسته از قراین ... در اصفهان ... ادب ... از ... اصل ... معمار ... از ... حرف ... آن
... از ... سرای ... نهادند ... معلوم است که آنچه ... سپاه
... قوم است چکند ... که ... چکند ... فرمان ... بار ... التصه چون
... خان ... اول کار که ... که ... سپاه ... در برابر ... جهان ...
... و ... در ... بنا ... عالم آنچه جهان ...
بمکان ... چنین ... روز جمعه ... شهر صفر ... از
... در جلادت ... آن ... نوروز ...
... رحیم خان ... و شرف الدین بیک ... قلیچ بیک و قائم ...
قورچی باشی ... فتح جار ... اجلت ... شاه

هر یک را ... [illegible] پیش گرفتند هر چند جارچیان جار زدند که کسی ... بکاری ... قاین بخشیده ...
روزی چند محبوس ... بندر ... جهانستان ... چون کار ... رفتن برام ساخته و دیده تسخیر قلعه ... و پس از
یورشهای متعاقب ... بکرار بر شهر غالب و ملک محمود ... رفتار ... قرار ... تاج کیانی ... بر سر نهاد
ارسال ارض شاهی ... کمند شاه جهان ... از تقصیر او گذشت و معزز ... رفته در روضه ... معتکف
و ... زیارت ... و ... پایان حرب شاه
نهضت ثانی ... بجانب عراق و محاربه ... چون ... از شاهی متوجه خراسان گشت ... [illegible]
رهبر داری ... استراباد و دامغان گذاشت ... ذوالفقار خان نامی از اقوام ... حاکم نموده ...
در ... جلال گشت و ... خان ... استراباد ... از اخبار شاه ... رسید
بعزم ... استراباد ... مشهد مقدس عازم استراباد ...
پس در ... ذوالفقار خان ... خلاف ... استراباد ...
... شاه جهان ... توقف و ... فرستاد ذوالفقار خان ...
... بیرون ... طرف ... جمعی از ...
... عبور ... جار ... جهانستان ... بر سر ... جوار ...
تمام

و هرات ... تصرف ... افغان ... جهانستان ... معاف ... سمنان ... [illegible]
رو سیه ... استراباد و دیگر ... استراباد و ... قرار ...
محض ... امور ... و ... استراباد ...
و ... محمد حسین وزیر ... نظم مهام ... امور ...
... عقب روانه ارض اقدس ... جهانستان ... تقریباً ...
و ... طرف مشهد مقدس ... جهانستان ... انتظام امور ...
... ارض اقدس ... جلال ... عرض لشکر ...
کارد ... خراسان ... سال ...
و ... متوجه دار السلطنه ...
... عظیم ...
گرفته ارض شاهی ... طرف ...
... جار ... جهانستان ...
... متوجه ... جهانستان ...

کذا بخط

هرات رسید ... بار ... اسب ...
... عباس ...
... الیار خان ...
فرستاده ...
... جهانستان ...
داشت ...
و ...
و در شهر ... مقدس ... هرات
... فرستاد ... عراق ...
چون ... هرات ...
و بجانب ... جهانستان ...
در ... جهانستانخان ...
امر ... ارض اقدس ... عراق ...
تمام

کذا بخط

خبر رسید که اشرف سمنان را محصور ... شاه جهانستان ... سمنان قلعه ... افغان
دهند چند نفر قاجار ... که ... آنجا ... روانه که ... شاه ... که با ... قلعه
و حصار ... اشرف چون ... خبر ... سمنان ...
از طرف ... شاه جهانستان ... اعلام جلالت ...
را با افاغنه ... دلاوران ...
... شاه جهانستان ...
قلعه کوه ... اشرف ...

بیان لشکر ... گشت

کوه از ... | دران فضای ... | هزار ...
کلیم ... | ... | ...
کشیده ... افلاک کوه ... | از انجانب دلاوران افغان ...
دشمن ...
...
بطایر ... روح ... | ... | ...

وازعقب صور عنق عقابان جان شکار نغمه سنجی الال آهنگ حرام دم عیسی بستان خوش چنگ و تارهای شهپر ساز
ناهید مکر آهنگ آن خطه دلاویز بر جلوه گاه نیسان آتش ریزان روی سوی حصار آوردند از غبار سم ستوران دلاوران میدان
جنگ و دود دخان توپ و تفنگ جهان چون شب تار تاریک شد کوکب شب روز رنگ شد شرار تیر
الماس ریز سیمرنگ زمین و آسمان چون شبنگ از صحرا و دشت ذیل آن جاری گشت و از صدمه قوائم
الماس کوه آهن سم سپر کشید از هجوم چندان گروه هر شه دشت دیبا و امواج کوه نازنین نبوک الماس
برگشتن افغانان شیون و فغان از فغان و علمهای مضمار غزا ارباب کیوان نمودار همه ترک و جوشن
بخون و بخاک شیرغوزن و برگستوان چاک چاک سر از خم بر دوش و پای که در زکشته نشیند اوراق
شب عاقبت بزور بازوی دلیری قزلباش تنگ تر بر سپاه افغان افتاد در آن جست و جو را نغمه بلا منت
بلای یاز و جر طریق فرار منهی قبلار شد روی از میدان جنگ گرفته بر تافته مجاهران قزلباش از طایفه نه عاقبت
تعاقب و هرکه را یافتند از مجال شاه را عاقبت محمود بمقهر شاه چهار جوانان خاصه تیز تکاپو از خون
خصمان بستان ساختند و دل از کینه دیرینه بپرداختند ازهنگامی که علاوه بر طلب جلایب ولایات را دلانه روم و یکه
ویکه از خواری سالار سالهای بزرگان و ملاحی کیلان بامور بغرض ساخته ولایات غربت از سلام سمنان و خوار
بطرف طهران افراخت چون موکب شاهی وارد خوار گشت بعرض رسید که اشرف در سرحد عسکری مستحن باکیا

دو

ساخته و فراز کوه و بالای تو بهار آثار در شکوه و تنگی بمرتبت و تحقق بوادی بسیار مستعد رزم و بیکار است موکب شاهی
در فضای کشوری یزد نزول و بساط کامرانی گسترد همه بشر قدمت گو بعروج بتماشای بسیار اقبال بوده بها جهانگیر یکه پیشکار خان
و تیر جهان سپاه توپخانه را بالا کشید افواج بهادران آمده از میان درآمد خلاصه سیاه کامران را زود بجنگ حمایت کشید او آغشته
شروع بانداختن توپ و تفنگ که مثل اجل ناگهان آتش فشان در لطف آبادکو نور و زمان ناگهان شمشیر بر آمد از آتش آن بدو دو
شرار آتش شهر را فرو نشانیده اشرف چون پای ثبات را بقرار دید وی لاجرم جا برکنده شتاب میل
افغانی را جمع خانه و کوچ در قزوین نهاده از آن جمله آسیه مخصوصه سلطنه بزور با کمند جمع همه در کار بسته بیش از وقت بهیج
را بسته اندر ترک آن دیار فرار بهر جوشن موهوم بلاد اصفهان پیشگاه گرفت جهان جهانی که بهجتی انجام مهام آن سامان
در جلو الامت وجها بقیع خان رابا جمعیتی و افواجی از عقب قزلباشان وانه نمود چون مکان نظر خسرو کامجو شکوهر قزلباش کهید
خبر رسید که هراول از احمد بیک سالار بی لعلی با شرف رسیده و هر جا سلسله در محاربه دلیر گشته جمعیتی با سپاه و کمر آمده شتافتار
در مورچه خورت مستعد جنگ و بیکار است جهانگیر بقیع خان تعبیه صفوف کرده عنان جان شکار بطلبیاران سید
برام آید بالا و بدست گشاده در صحرای قریه بر انور رسیده رزم کرم ساخت و پنجه دلیری بر ارکان اقبال قت
و قوان جسم در اندک جهت قصیر آمد با افاغنه پریشان وار و شهر و کوچ و عیال خود را بلا گذاشته روی فرار بطرف شیر از گذاشت
چون جهانگیر خان مظفر و منصور بدار السلطنه نزول و چاپاری قاصدی بجهت ابلاغ فتح روانه طهران موکب شاهی

روز شنبه جمادی الاول سال هزار و صد و چهل و دو وارد دار السلطنه اصفهان و ایلچی الخلیفه بالجلال سال دو فن درج
برهمن آمد و در خلال آن حال خبر رسید که ملا صیدال که مزار قلعه کیست سیر در ده داراک قزوین متحصن شده با جمعیت و کوچ
از ارک فرار و خود را بلطائف الحیل در تصرف آورده بود سابق پس از بنای دولت شاهی حکومت قزوین و ضبط ایالت عراق را
بعهده محمد رضا خان شاملو مقرر و حسینقلی خان کنگری را بطرف فرا و الکای کیلان مامور ساخته که بسمع ملا رسیده که اشرف
ضرب دست دلیران رزم گوش را فراموش وجهه بار دیگر از جام استعداد و استطاعت جرعه نوش است بران جهانگیر خان را
در سیم جمادی الاخر در مین ستان ولانه اکبر فروزه محمود اوکس زرفشانی روی بکشتی رسیده لوای غرور برافراشت در دهان
پنج فرسخی شهر ابار جنگ ساخت و غریو کوس غرور بطاس فلک ابونس درانداخت دلیران بهرام صولت قزلباش
تسویه صفوف اصحاب سیوف و عنان تکاور بدست نشیم بکی سلاح بطرف خصمان معروف داشتند هوای جوشن الماس گردانید
زمین چو پیکر مغلوج لرزه از زلزال بجمال زین گرانی از و همت طاقت پا ز بنیاد کهن فرار از قرار و لشکر نبود دیگر بار شدند
افواج قاهره تا سه فرسخ از تعاقب رفته و جو بسیاری از طایفه بلا که در خار بیشه بقهر بصر صرصر فنا رسیده و فضای الموت
از جمیع نشان آنانکه از آن تعاقب نجات یافتند روز دیگر صیادیق و ملا عمران و صیدال بطلب الان فرار نمودند و بجهت جهانگیر
خان جلادت کیش درحالتی که لاجرم برای افاغنه میسر است بهرامی جانب قاآن مغفور بلاد با ابراهیم و سرآمد دار الله
ذکور دادند تسلیم و خود طایفه بطایفه در مالک محروسه سلطانی تقسیم و سرکردگان ایشان را سرکشی رهرو سرابرازت خدمت

هم

انصراف داد و روز دیگر صیادیق و ملا عمران محمد مهدی سید عبد اللطیف با سید شیخ شهید آورده و بجهت جهت شرف ملا
عظمی ساخته بیاورد و جمیع صیدال از انجا گریخت و فرار خود و بروی ایشان تسلیم که اشرف بلاد بیکی را قرق بود
خود و بیات مجمع عمو ارشد که اگر دیگر آید اشرف در کوچ تنگ بار صیباع شد و با عفو او گناه و لوای محمود را بانضمام دیگر
اولاد وی امام دوکو اولاد او فرصتی بود که از دیر ایران کرانست بحقوق پلاتغل ایشان برگشته محمود نام خان بجان بخش
که کوه کسته از آن اشرف خالدار محمود در ایستادگی ایلوان امام النقام ازمحمود را از سرکار محمود ساخته بسیار مسرور رسیده
خلاصه چون خبر به جهانگیر خان رسید از عقب افاغنه نفت بکیکا باطرف میاجو که بمرد و هر سه محمود وامیر قندهار رسید
و صیاصیدق و ملا عمران اشرف شده در مکانی که اشرف از جان گذشته بود جهانگیر خان بشتاب قزلباش چون بکمان
از عقب رسیده و سرکرده قراول بیک بسبب آنکه در آن سرزمین خبر فرار اشرف شد متوجه بودند کور زد و از عقب تو قادم قزلباش
درسح جاده اسکر و به سیار در آن سنگر پیشی آورده و از بالای چهار رود مانه هرات اوبه گردید بعد از کوچ تیم
اشرف بلا کرده که ازنده و از میانه خود بلا کف درگشاه اشرف خود را بیرون از کشته کرده و بستان اسلام چم بگیر
قتل محمود را مایه پیشرفت نیست متوجه کرمسیر شد حسین برادر محمود ابراهیم خلجی سالار سرا و در ساله خاص و ارضای ساینه
و بتای خاقان شهید کرفته بقندهار رفته حسین و لانه دیار شاهی ساخت و صیادیق و ملا عمران با بدکردار ان افغان
با شوکت و افسر خاقان خاقان مغفور را اسیر از فرصت آن کمه بقندهار روانه دار السلطنه اصفهان بیم ملا عمران چمن نموده

چون رسید خواست که خود را از تنگنای گرفتاری برهاند بنابر آنکه خود را بر دوخانه اند اخته اند از بالای برج دو ذرع جای خیمه

نقیب را به مصلحان با صفهان رسانید و در میان میدان نقش جهان کرکس فدا ان سلطان نقش ستیش شان از منجوق

روزگار بر گشته و قیصری عقلش که جوهر طبیعتی مهر طلعت انتظام رقم الا آخر ... ان تحمه طهماسب قلی خان و بعضی از جماع قاکله

روزی سپاه مصحوب سمیع بیگ معیر الممالک روانه و مقرر شد که طهماسب قلی خان از شیراز حرکت و بطرف کوه کیلویه و عربستان

نهضت و امور آن حدود را ... از طریق لارستان متوجه همدان و کرمانشاهان گردد طهماسب قلی خان بحسب مقرر از شیراز حرکت

لشکر ظفر پرور که بعد از انتظام مهام آنجا روز در بروجرد بار نزول گشوده و محمد خان بلوچ از حدود کهکیلویان و از ...

فان ... در قصبه مزبور بخیر از جانب رضا قلی خان ... روم رسید که عساکر ... قیصری بنا دارند

نموده ... بنابر آن طهماسب قلی خان اول ... که با لشکر ... از بروجرد بطرف ...

متوجه همدان شده در طلوع فجر ... دروازه ... رومیه ... سرا ... جلی ...

... هیبای جنگ از شهر بیرون آمده در حمله اول ... و بطرف همدان فرار نمودند ... و دیگر که

خبر رسید که تیمور پاشا ... و قاضی پاشا ... سلیمان پاشا حاکم سنندج با ... از ... کرمانشاه

وارد ملایر شده طهماسب قلی خان سپاه ... سه دسته قرار داده و روی دلاوری بطرف ایشان نهاده ... حملات

بهادری حال آن جمعیت ... بلا ... در ... همدان توپخانه و قلاع رومیه و سنندج و کرمانشاهان بتصرف اولیای دولت

در آمد

در اندک جمعی کثیر از ... لشکر روم بمعرض تلف آمدند بعد از شکست مهام بنابر آن عثمانی غریمت ... از

معطوف و ان ولایت ... غیره و ... از تصرف رومی انتزاع نمود و از جانب ابراهیم خان ... طهماسب قلی خان در مشهد مقدس

عریضه رسید که افغان ابدالی هرات با ... حسین برادر محمود و ... پیوسته ... و از الله یار خان ... شکسته

ذوالفقار خان ... پیوسته ... تا ... نواحی مشهد ... بنابر آن ... برادر ... افغان

... طهماسب قلی خان ... هرات ... ابراهیم خان طهماسب قلی خان ... و ... می

... ولایات ... عراق و دار السلطنه ... ولایات ... به

سپاه عراق ... دار السلطنه اصفهان ... خراسان گردید ذکر نهضت شاه طهماسب از اصفهان

بطرف آذربایجان و ماجرای قهر چین شاه و الاجاه طهماسب قلی خان ... خراسان و استرآباد ... و کهکیلویه و

در ... خبر رسید که احمد پاشا والی بغداد ... موکب شاهی در ماه ... سال ... از

و صد و چهل و سه از دار السلطنه اصفهان حرکت و ... همدان ... و ... مهام آن ولایت

و ... بطرف سنندج ... سلحشوری ... ولایت ... موکب شاهی ... استقبال

... لایق ... و از آنجا ... عقاب ... کشتی ... بطرف تبریز ...

لشکر ... کردستان ... جلوس سلطان محمود خان با نامه ... و یک ... رسید ...

کذا فی

و ... وارد تبریز و ... خان ... را با یک ... آن ولایت ... افراز و علم نصرت ... پاشا ... خانه ...

بجانب ایروان ... از ... و ... جوان ... از ... موکب منصور اطلاع ... گردید ... بعضی

ایروان ... پاشا ... حکیم اوغلی ... در ... عساکر روم ... پاشای ... تقدم ... روم ... شد

... در ... کنار ... و ... ایروان ... پاشا ...

کوکبه شاهی ... لشکر ... کوهی ... پاشا ... ایروان ... از جای حرکت ... بمقابله شتافته از ...

در مقابله ... رومیه ... لشکر منصور ... و ... قرار ... ایروان ...

توپخانه و ... اردوی شاهی از ایروان ... در جانب ... و ... در ... از ...

بهادران ... جنگ ... محل ... از ... غلام ... در ...

رای شاهی توقف ... مصلحت ... ولایت ... وارد تبریز ... خبر رسید که ... پاشا از جانب ... احمد پاشا از ...

... عسکری منصور ... آذربایجان ... عراق ... موکب شاهی ... تبریز ... محمد علی خان ...

... فارس ... سپاه ... موکب ... شاهی ... کرمانشاهان ... احمد پاشا ...

... شاهی رسید ... صلح ... لشکر ... پاشا ... بر ... خلاف

... شاهی ... که از ... صلح ... صاحب ... هنوز ... عزم

دیگر

رکوب ... خویش ... بعزم ... شاهی ... و ... بوارد لشکر ... قلب

... از جمله ... افغان و ... و ... روم ... مکنت ...

در ... شاهی ... و خود ... بنا ... قرار گرفت ...

امور ... برای ... بود ... پیاده و ...

... کشی ... قرار ... خاص ... کرد ... ساخت ...

بجانب ... موکب شاهی ... اصفهان ... احمد پاشا ... جمعیت

موج و ... فرار ... سال ... محمد علی ... شاهی ... از ... کشته

خامه و ... رضا قلی خان ... جلوس سلطان محمود خان ...

شهر ... موکب شاهی ... روم ... سلطان محمود خان ... محبوس و ...

صلح ... احمد پاشا ... تبریز ... و ... لشکر

خواهش ... احمد پاشا ... صلح ... احمد پاشا ... برپا شد

... مصالحه ... عبد الله ... طهماسب قلی خان

... احمد پاشا ... مصالحه ... قبول ... صلح چنین قرار یافت

به طرف ارس و قزلباش و از طرف روبه بین شاه نکاشته قلم ما غیبی نگار گفته بهما تهماسبقلی خان امور بزرگان
ابراهیم و کوچ کوچ ملی ساخت بقیه همراه با مصور و نیز از مرز جبلی و غیره بر شهر فرود گشت و افاغنه از قلعه
کوچانیدن در فرار جهان و حوالی سرا تنگی ما دو جمعی با خانه و کوچ و جان از قزلباش و امور در ساده ابراهیم خان
برادر محمود با فوجی از سپاه به سمت فراه روانه و در نواحی جنگی عظیم واقع و سر گفته طایفه جمعی معرض قتل در آن در
انحال خبر رسید که حسین برادر محمود با جمعی از امراء قلعه کیان بسیار رسیده لهذا اهالی بیست هزار جمعی بر سر ایشان
افاغنه قلعه فرستاده فراهیان چون اسیران بلا در یک کار خویش دیدند سپاه عطا و پیش آمده در حصار
با ده هزار سوار افغان العیاد حسین وارد فراه و با نزاکت و شبه روی فراه طرف قشلاق نهادند قلعه فرا بتصرف سپاه
قزلباش در آمد ابراهیم خان بملاحظه تخت برادر خود فرار که تهماسبقلی خان بلا ذا امور هرات و اصفهان فراغت حاصل شد
بود خبر مصالحه شد و الا جاه باخوانده کار روم بوی رسید عریضه بر بار شاه قزلباش ملک خراسان از اسلام الملک محمود و اراحی
ایشمر بوینز از جمله غلامان سپاهان و ایران شان سلطان ساختند و در ضمان آن در مصالحه شرط اینجانب تنازع و سکنه ایران خلاصی
و سرگه کارگران لشکر ظفر شعار خرج سپاهی صلح با روی بلطفی نشستند و تعهد نهادند شمشیر خونریز حلال روبه همه دکن بلاد
برخیزند چون عریضه خان بر نزد بر پادشاه و نگاه رسید مقرر داشت اوسپاه خراسان فریب سماعت او که تا همایی حارث نیز
سپاه عراق و فارس با لشکر او روانه و بقیه سهیه به جای وقتی کهنه گشتن تمام و تمام تا بر تهماسبقلی خان حسب المقرر

وارد

وارد عراق و در دار المومنین قم محمد علیخان بیگلربیگی فارس با لشکر سپهر اساس عراق و فارس از جانب خویش شاه
با سپاس محمود با جاه و تخت نیز و سپاه با در تهماسبقلی خان بهانه آنکه چهار سال است از شرف ملازمت و الا نعمت محروم
و از فرط اطاعت مهجور است به دار السلطنه اصفهان رفته اما از تقصیرات ما نیک شاه به تمام او در میان آنجانب شاهانی
خواسته بعد ادای مقصود و لاکه که از قم عزیمت اصفهان نمود و روز سه شنبه چهارم شهر ربیع الاول سال هزار و صد و
چهل و چهار سکنه سلام هیلوع مجرد وارد و هزار جریب عکس فرمان دیش و الا جاه بجهت نزول ایشان لوده دو هر دو روز
هنگام سلام عام در تالار طلاء و تجرد از سر تا سر بزرگان جلوس مجلس شاهی با سوار گشته آورده لیکن هم در آن روز جمع
از وزرا و امرا بلا از صدر روی اکار بالا نشستند و یحیی نامی از غلامان گرجی و چند نفر دیگر از غلامان مقام استیدان
برآمده او را در سکنه جلوس در مجلس محبت توپس از وصال شد هر نزدیک ما توپس ساعدند شاه والا جاه
را بی نیش گفت بحال از خلاف رو به بندگی نشاید بیامی از مروت رفت و طمع ارا اجرای چنین امر محال نفوس
خلاصه آنکه از فراوانی کشی نمود و دل از کف شد بر بود و در وقت خصص عرض نمود که من از بلاد آنرام
و لشکر صعب و طی نقیب فرو در پیش دارم چه شود اسپر خود بنگر در خود بلاد از جاک بغداد و ساده هم سرافراز فرما این حرف
در هم نادم شاه و نگاه همت او در بهی و فراوان پادشاه تایش شمول و مرحمت نیز نفس تنو مجرد که او ولا کنید
با وزیر و امیر گفت شاه گفته بر هر طرف که تو ان دبابت تهماسبقلی خان و همیشه بجا نود کسی دیگر در حاکم آنجه با صلاب اراده تو

روز دیگر شاه تفقد عبدی جبر از هراد لشکر بلاد و رفته هزار جریب شد تهماسبقلی خان از پیشکش و با انبار و جهت یکی گزاری
و تقدیم جهت اداری ترغیب و تشویش و نشاط جنس سپاهیان لشکر سر انداز و که تا با و خطر بان شتر اداری و فرار با خیمه نشاتی و اینجنین
و بنیاد آن نسیم ساق پیاله پرزو از گوهر شاه لهذا ربی در آمده فانوس و شب ساعتی شد و جام بانوی مه روز و دیگر دست
قضا نام خورشید از جیب افق برآورد و تاج ماه را از سر شهریار سپهر برداشت تهماسبقلی خان بطلب شاه آمده ایشانرا در جهت
تاج در ضلو سرایای سرا کشیدند و خود با جمعی از ایلات و کوه و غیره بیرون رفته معروض داشت که همراهی قزلباش بلا وصف درنشانم
شمسرور اصل شاه نشستند تاج و کمر سبهاری اطلاق بستند و بخواهند شاه هر که عباس میرزا بلاد برای گمکت ایران
سازند شاه و جهانیان در آن وقت از حلق هر جهت دست به سر اراده و از کشته و ریلاد و امراء قریب شاه بسته اولاد و سکه کار از همه بر نگذشت
پس مهر و حرمت پیش تهماسبقلی خان را از جهت تاج بوریا بود شته بوسید بیرون آمده و از هجت و زیلاد و مراهی
لذا و لی فرستاده و بیکار راجع نمود گویند و خاطر بلاد پادشاهان اظهار چون است سیکی بلاد راه انکار ایلان کار بخود چار
تصدیق نمود و در نصب او لیس بلا تجهیز تنگنای شاه جهان جبین و حضرتش را از بلاد نمود و لا انصوب صواب منع
آورده اند که پیاله در تخت زوال شده خان برینگی بافرنگ سبک بیاله هم لب برفق و عزیز حوالت و اوایل
نوید سلطنت فراو خلاصه بر سلطنت او و بنیاد یکی شش سال در ایام استیلای افغون لعو تاجان خراسان
و چهار سال بعد از اهسلاسلام کاخ هر آن افاغنه و در سنوات ده هزار شاه در شهدو و صاحب ما زایم که هم ایرانم را و اولاد

کذا ط

بیرون آورده بر سریر سروری نشانده محمد حسین خان کتخدا قاجار بیگلربیگی استر آباد و بلاد بسیار قلاده در اردوی محمل سکنی او
بود فرستاده بهمراه دیشن بینیدای تا زواری بیاورد است تا رکاب او است که با پیش بلا شاه عباس شاه تبهاد بود در
دولت افغان و ایران گشت او که با حمایت نمود و بلاد و تا پایش روی ابلان بلاد با تبهاد او سالاد و وزیر نمود و اول
میرزا محمد حسین استرابادی مستوفی الممالک دیوان شاه بعید شهید بود در وقت محاصره اصفهان ایشان معزول شاه جهان با امید
داورا بو بلاد و مرتبه سرافرازی فایق فرموده بپایتخت اصفهان تضرع کرده شاه را به میرزای دوم خود
میرزا رحیم مستوفی الممالک دولت نادرشاه بلاد بوجه بی مروز و برو معتمد دیار خسروی گشت چون شاه جهان بلاد از
دامن عروس ملک دور کوتاه شد تهماسبقلی خان بنا بر مصلحت وقت ایالت اصفهان را بوی ارزانی و بعد از آن آرزو به
همراه آمد او را طلبید شده در سال هزار و یکصد و چهل و پنج بر رجه شهادت رسید جلوس عباس میرزا
خان فرستادن شاه عباس ثالث بر مسند سلطنت چون خلع خلعت سلطنت از شاه جهان گشته تهماسبقلی خان از هم

از ... بلاد باشد

شورش خلایق و صلاح وقت روز دیگر زینت خبر قلعه در تالار طویله بر ترتیب معین شاهزاده کهر عباس میرزا ماه شته
بوده آورده زینت مسند خسروی کردند و نام سروری و خطاب شاهی را بر او نهادند و سرور کی نشست و جهره اراست خلاع گرانبها
زیب دوش امرا و خود نیز خلعت وکالت دولت و نیابت سلطنت در بر و صدر السلطنه قزوین بجهت یکی از قوار پادشاهگان
بهار سلطنت آن زمانه که هوش نمود و هر سال و کسری خطبه و سکه در ایران بنام او بود تا در قرار ایشان که نگاشته خامه تحریر

خواهش در محاربه کرد بعد از فراغ از قلع و نصب قلعه و اطمینان خاطر مهمات مرجوع بایالت که مفصول و معزول بود

بنیابت کوه کیلویه سرافراز و بتنبیه اشرار اعراب سالار فارس مامور و موکب جلال کوکب متوجه بغداد احمد پاشا

۵ هزار سوار از سپاه روم تا نهر و خبری از کسوه تصرف نمودی بسرخان خان و الکان از سپاه غیر معهود

بغداد دروی نمود و قوسیاه منصور در آن آمد رفت به یکدیگر و چار و بهادران نامدار رسیده و کاوش

شکاری را شهباز تیز پرواز بغداد پاشا را در آویخته چون بسیاری از آن قوم سالار خاک هلاک رسیدند و از آنجا

متوجه بغداد و در مکان زاویه مقدسه کاظمین علیهما السلام خیام جلالت قیام سالار و موکب کیوان اقتدار خیمه

چون احمد پاشا حاکم عرفه و قرا مصطفی پاشا از جانب احمد پاشای والی بغداد آمد در مکان ارض عسل در اطراف

با توپخانه و لشکر انبوه بنصرت احمد پاشا بغداد آمدند و از آن ایران و توران بموافقت سپاهیان ارادی

ایشان قرار گرفته در مقام کسیکه بغداد مجاز و مقام مرجاله برروی دجله بست و از آن کرانه عبور

کرده روی بر پاطه از ایشان که آمد وقتی رسیدند ایشان چشم خبر دار و خود سالار روی حصار رسیده بغداد

درهم فرار کرفت احمد پاشا چون ملاحظه نمود سپاهی ایشان کرد بلاد دگر مشغول حمله و حمله بیاد

ازنیت و امید بعزم خواهید رسیده هزار نفر و دسته از سپاه ودلیر که احمد پاشای حاکم عرفه و قرا مصطفی

بمقابله فرستاد و طهماسبقلی خان اکراد قراچورلو سلاطور مامور بنموده بجانب مغرب دشمن را بر کشید و کمین

اتفاق

انتظار بغداد نکرده سلسله بغداد پاشا را چون کوه آهو در راه طهماسبقلی خان رسالت کرده فرمود سالار مور موشن نمود

از هم شرار و ریزش تفنگ بایستی و شکست و بوی معاهده دگرگونه که بغداد طهماسبقلی خان ایشان دو صف رسیده قرآن

رسیده پای تپش آتش و رعد که کرد با لشکر از آن گذشته بغداد از خوف ایشان سر در ورد کاخ و از قلعه

بر آنجانب عثمان و قلعه ها برافراشته چون آتش سوزان و صاعقه برق فروزان سپاه انقوم خاک راه جنت و تیر زلزله

در میان قرار شان انداخته از قلعه بغداد طهماسبقلی ان اطراف قلعه سنگر و هر چه بسته قرار گرفته

و خبر حرکت عثمان پاشا سرعسکر روم که بالشکر هجوم در کرکوک بود رسید و آن را با پاشایان لشکر مضبوط و چانکه ازو کیان

مقرر شده که بالای سپاه و رای سپه سالار شام از پی بغداد کرده روی بر عسکر که آنجا بودند دیگر خوانین یکدیگر

در کنار آن دجله مقرر و در هم تاختند و همواره در روی بادیه کوهی ره بر آن از جلو عزم انتقام اول

هنگامه جدال گرم بود و از آن کروه از آن امیر صاحب اعتبار بقتل درآمد و جماعت از سالار و سالار سپاهیان ربع کرد

و چه امور جنگ بغداد بسالار توپخانه و لاده قلعه که جمال سالار طرف هم از انجا از این امر سرزنش

هر شاه و جهان مهیج و تیر طعنی است در کمان ایشان اینجا کسان بنام او تهیه آن که خصم مقابل از این انتظام و هر وقت آن نوبت

گشته برابر آن بصیرت طاهر گه بر ابواب فتح و ظفر سالار گشوده در این سالار کمال اکبر است در این سپهر تعبیه شیر جوی کار بالکان

خدا کر بها از پی شوکت و شیر پر هیمان زدند نو رسید انشگر که غم از عقب   الحق ز رخنه دشمن جگر گیری

شاید که مروت بر تو می‌بندازد   خلاصه کلام چون واردین هم آن کوه سر علمان تبرزین از قطر خراسان رسیده

و توپخانه اسلام صولت و اطراف و قرای سپاه و جنگ جسیم نمود و مهمات مرجوع بایالت که نیابت آن کوه کیلویه

حکومت آنکه کوه کیلویه و خوزستان بعد از چند که روزه تا کجا پیسا ایالت را با جهت آن کار خود بسالار کرد لشکر شکسته

مشغول کشت در عرض چون با جسم نمودی که موقوف مطلبه منصب است چشم بود صورت انجام کرفت و کشورهای اطراف و بلاد دوران

عرصه مصاف و میدان معرکه بید سیلان کوهسار بود در بیرون جنگجو در آمد و از نصرت قوی شد نوازش احکام والی بروی ما

اسپهسالار ممالک سلطان بالشکر و آن بغداد سالار السلطنه تبریز و کرد سفید سالار حاکم انجا که جان جناب طارم و کلان حوالی امرای ترکمن

آن قرار امیر کشورگیر که در کیخسرو شاه پیش رسم خویش ابخطاب خان غازی دارالمرز و لاله استرآباد سرافراز و با فوجی

از سپاه خراسان روانه گیلان و میرزا احمد وزیر شاه طهماسب بالکه حکومت اصفهان نامزد بود و معان و جمال طهماسبقلی بیک جلایر بر آن

خانه و حکومت اصفهان اختصاص بازرفته ساخت چون طایفه بختیاری بر کوه و جبال قرار گرفته بود که بعد از فتح شاه سالار ارشد

۵ از خان امارت عراق عازم کرفته به تنبیه آن طایفه رفته بود و در تاریخ جهانگشای نادری مرقوم است چون خان از اشراف سپه سالار نظر

ان بعد از فراغ از مهمات روم باز خضر شاه بجماهت اصحاب سپهسالار سلطنت زد و رایت جهانگیری در هوای فضای اقلیم

دیگر بر افراز و در آن روم مجلس به سلام کار آن قرین انجام دید چون اکبر طلای و زینت کاخ خلفا برای او در دست ایشان

روانه ارض اقدس ساخته مامور در هم هم با جمعی از امرای شهسوار صفوی حرکت و بجانب عراق نهضت نموده در عرض راه جمع

دارا

سانحه بغداد سپس توقف و معروض داشته چون در حین وقتی که متوجه کشیدن انتقام از خصم مرقوم بود آن کار صورت

نبست و فرمان قلعه شده بود بر از سپاه دیوان در موکب شاه طهماسب از بغداد رفته مرقوم را از سلطنت نموده

در قزوین بعد با علیحضرت شاه عباس تبریز داده با آن دارالخلافه رتبت میان سلاطین مقرر خراسان شاهان سبحان رسالت

این مهام در دست شمشیر دولت اعلای جلال نصرت قسام کتاب سلام بغداد بود در هر کتاب نهایت

منهیان اوست ان معلوم کرده به فولاد پاشا و چند نفر دیگر از پاشایان عظام بتجربه از نفر از جمهور روم انتخاب

سرعسکری و در کرکوک است در کنار آب دیاله است در نجف ذات نصب خیام لامحاله از خصم اکراد جمعی پی توی

عزیمت تبریز نمایند جلوریز شد و آن سرکرده آینده طهماسبقلی خان بحر و اتساع آن خبر به واعظ وقت آگاه ساخته با قوچی

از هر طرف روزی گذشته منزل شبانه روز نمود که پنج ساعت بود پیش از طلوع با جمعیتی سپهسالار روم در میان نظر

شیخو از هر وقت و فاتحه روزی بمقصد رسیده بر قرار گاه در آن توپخانه و قلاع بود بر آمده و ملاحظه از جمیع روی با لشکری مرجع

نمود رویه از هر دو کوه و غبار استیلا و ظلمت خصم بغداد سر آسیمه بر لشکر و فرسان سالار و ... و ولایته جهت از آن جنگ کرگنه

بر آن قراول اشکر ریش دست بگشاید تیغ آخته بر آن لشکر قطار و مهار شتر بر آن رهانه محل و تعب و ... شبانه روز نمودن بیلاقی

جلال آن لشکر در خیام راحت و آرامش بیار و اسباب خصم به آن کشته در جایگاه خیرطلبان مهمات رجوع آن یاسا بیک موسی ده

شهر محل توقف هر گاه بطرف کرکوک از آن قرار بودی که خبر از دور محاذی قلعه بر توپخانه مرقوم سالار نموده

علی پاشای سر عسکر محک کار را در تارض چه پهلو از محاربه تهی در بسته توانا نهاده و سپاه روم را از قلعه بجانب
فرستاد از این طرف دلاوران و بی چنگ باز و بین دو سپاه میدان جنگ جلا در تخته سند در جمله اهالی بعض اکراد که
کوی حریر از چوگان قوایم اسبان در میدان غلطان و برخی را نوک سنان بجان ستان کبی قلعه و جان از آن الم
گریزان خسته سند و ملاحظه بیگانه خویش نمودند و روز دیگر بر قلعه فرستند شاید تا از شهر بهانه اشتباه و شیشه
مهاجم شیر آمار قصبه نامه بجانب رسید عالیجاه اسمعیل خان چون گشت عزم سر عسکر را که از وجه بهبد استکشاف
تسخیر قلعه بوردسپس در منزل کرکوک فراز کوهی فلک شکوهی است و مقام جمعیت اکراد بابان و ملیسی دشمن خبر
بغتاس وجه همت و از ظاهر کرکوک انصرف نهضت و در ۱۲ روز بسخر اکرادی که در آنجا بودند معروض تیغ آبدار
و غنایم بسیار نصیب غازیان نصرت نثار گردیده موکب جلالی از آنجا با قرابه بهانی درست و در آنجا توان اعتوان ارباب
بخاطر رسیده فوجی را از قرابه لشکر قیاس آن دانند که اگر فرصت باشند خود را بعسکر نجم حشر فتنه یکباره
از میان بر اردو بنابران لشکر خام را از دهم لار بوار بتعاقب مهش پاشا نامزد ساختند و ما مور محوجی قرابه بهرکوکه
جلال کش پاشا نیز قرابه در نید و فتح بوردسپس را که مکانی مستحکم و در میان جوکی واقع است و معبران نیز
بیک بلده باریک من خود ساخته خیام اقامت برافراخت این خبر دلپذیر بعرض عالیجاه اسمعیل خان رسید و در دم با فوجی
گزین از راهی غیر جاده متعارف بیک بلده را نیز ... مستحکم صبح به در بند وارد و ... از خراجات

بی پا

پینکه پوشش و تمکین بر قدرت روم خروش بلا از هر طرف فراز کوه جاه خود جلی در بند و از این قبیل قران
قلان استحال لاند از عقب توپهای عثمانی استحال این که بنیاد امش پاشا غالب و نقش سنگهای بلا جان گردد
بر سمند تیز مغز عثمانی لشکر ... بر بحر خود بلاید مهش پاشا رسانند حملات قهرانه و صدمات دلیرانه افواج نصرت در
صفوف رومیه را درهم شکسته تفلیب لشکر سر عسکر خواهد انداز این سلسله آن که دیر کشید سر عسکر که در کمال تزلزل
داشان در تحت اوامر ... آمد تا چاره پیاده و برکه و برق قدر بلاد و عام بلاد گریزکه بجا در آن ولی معانی رسید
بانیان دولت گشته چون قبل از کروهی سکان رزم فوجی از ادانه ابدلا مامور بتعاقب آن شهنشهی در بند بیعد ما اکر روید
منهزم لشکر منصور گردید و خواهند از آن عسکر ... از ... این خبر آنها نیز ارشن در آن از هر طرف به قصم
شغل و توانی شد با ۵۰ هزار پیاده و سوار در آن کرد و دار معهان کشتن و جمیع از او مهش پاشا و احمال و اثقال و توپخانه
و ذخایر سر عسکر تصرف لشکر نصرت اثر در آمد و از موقف جلال مقرر شده سر عسکر را بنفس او الحاق و تعاقب
عبدالکریم پاشا ... عسکر غلطانده از گرفتار ... که با تخت روان ... ملک روم روان زنخ وجه برا
بقرابه مستقر جلال تمیز نمود و با جاه و شوکت با جمعی بزرگ در ... گلک سته از آن ... و حله و نجف اشرف
کربلای معلی را ضبط و ... از اطراف بر قلعه کیان ... و ... نصرت ... شد و جوجی
فوجی از سپاه ... بسیار ... تیمور پاشا متوجه ... از ... و جیلانغ ... خبر ... خبر محاربه ... در کنار

قلعه کرکوک اتفاق افتاد در تبریز مسموع تیمور پاشا گشت تبریز بلا را و بدین وار از شد بطفیلیک
نایب ... در غل حال بود وارد تبریز و قلعه بلا تصرف گردید در خلال اکمال ... از جانب کوه کیلویه وارد و معروض
داشته محمد علی خان ... بلاد کوه کیلویه و عربستان در شیراز بلا تصرف و ولایت اصفهان ... برادر
محمدحسین خان قاجار ... دارای خوزستان و شبه ... اعراب و جمعی سید علیخان والی حویزه
و سعید خان حاکم ... از کوه کیلویه فرار و حوالی ... از نعرات کرفیروزی ... بلاد مشهور گردید
روانه فارس و عالیجاه اسمعیل خان جلایر صاحب اختیار عراق بتعیین مقرر شده از اصفهان ... را بپرسی
از منزل خرما تو عازم ... برای ... تسخیر حله و نجف اشرف و کربلای معلی و ... مامور
نیز رسید مواکب جلال عازم بغداد و در لشکر قریم ناصب خیام نصرت ... احمد پاشا ... در ...
روانه و از ... دباب استقرار صد ... قریم ورد و ولایات ... کفالت ... از فرمان ...
و فرامین بخط ... تغلیس و ایروان و شیروان ... و در اطراف ... قلاع ... باهم ...
از جمله وارد ... باتفاق ... کار ... ... و خود ... آمدن
بنوم — محاذ ... هام ... و ... در جنگ ... و در محاربه عثمانی ... در کنار ... و ... بیرون
کذا کبار — فرستاد ... جلال ... از ظاهر بغداد حرکت ... از ... معاودت ... نهضت و در بند

نونن

نونن سامان با محمد خان محاربه و ... بجانب ... رفیقان ساخت و بعد از انتظام مهمات انوار کارهای ...
بهمن عالیجاه اسمعیل خان جلایر که در چهار دسم شهر ذی قعدة الحرام سال هزار و صد و چهل و شش بعزم ... که
در تصرف روم ... نصرت ... از خطه ... اصفهان ... آغاز ... سامان ...
کوکبه عز و شان شد عبدالکریم ... عسکر روم ... در محاربه کرکوک ... بهم بود و در حضور
و نامه از جانب وزیر اعظم ... که احمد پاشا ... از دیار قیصری ... مصالحه ... آن
و در دیار بکر توقف ... مصلحت ... بنابر این عالیجاه اسمعیل خان
امری ... منظور ... انتظار ... اگر تصرف ... والا ...
و مهمات ... بعد از انتظام مهام اصفهان در شهر محرم الحرام سال هزار و صد و چهل و هفت ...
... عرض ... عالیجاه ... محمد خان ... در ولایت ...
مقرر شده ... موکب ... کوچ بر کوچ عازم اردبیل ...
گنجه و شیروان و تفلیس و ایروان ... و ... احمد پاشا ... در تبریز ... توقف ...
عبدالله پاشا سر عسکر روم وارد ... قصد ... و پیغام او ... سلطان روم ...
در ... بعد از فراغ ... روانه دیار قیصری ... عالیجاه ... در ... آن ...

لوح لوح عازم اردبیل
... اتابیک

سرخای لکزی از جانب اولیای دولت قاهره بضبط محال شیروان مامور و خلعت شریف در بار دولت بنام او
عز صدور یافته بود [illegible] بحکم قیصر [illegible] روانه و او را [illegible] شیروان مامور نمود [illegible] فرار گشته
جوان [illegible] از دادن حوصله [illegible] نوشته [illegible] که [illegible] شیروان با [illegible] کرده [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] ازین مقوله امور [illegible] برشیر [illegible]
[illegible] شیروان [illegible] زوال [illegible] سرخای
[illegible] فرار و قدم [illegible] کوک [illegible]
[illegible] فتح [illegible]
[illegible] بیگلربیگی [illegible] قلعه [illegible] سیاه [illegible]
[illegible] جلال [illegible] فارس [illegible]
[illegible] سرخای [illegible] خبر رسید که سرخای [illegible] خان [illegible]
و سرخای منهزم و عازم [illegible] خان [illegible]
[illegible]
ساختند [illegible]

بود [illegible] سرخای [illegible]
[illegible] سپاه [illegible] روز دیگر که [illegible]
[illegible] چون [illegible]
[illegible]
[illegible] شیروان [illegible]
[illegible] سرخای [illegible]
[illegible] قرار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وحشی [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] سرخای [illegible]
[illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] ولایت [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] خان [illegible] سرعسکر [illegible]
از گرفتاران [illegible] سرعسکر [illegible] قلعه [illegible]
منصور [illegible]
[illegible]
[illegible] سرعسکر [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
صبح [illegible]
[illegible] سرعسکر [illegible]
[illegible]
[illegible] سرعسکر روم [illegible]
[illegible]

و تا تفلیس بر تمامی شیروان و کارت و از بند خاصت تا ریت چون حسین پاشا در تخلیه قلعه تبار جمله و غیر بهانه بود کوکب
فیروزی کوکب متوجه فارص و در جانب غربی شهره معبر ارزن الروم است نصب خیام سپهر مساس گردید
تیمور پاشای جان جانی از آن زبر شهر که بیرون بود در قارص بود با کم قارص قلعه داری بود استحکام فراز قریب عسکر باشد
در کرکوک اعیان خلافت علاوه احمد پاشا را از حکومت معزول و دیگری را به سر عسکری منصوب و اختیار جنگ
و صلح را بوی مفوض و او در ارزن الروم توقف داشته کس فرستاده حسین پاشا را به اهل قلعه از نخست
پاشای مزبور چیار دهم جلی الاول سال سنه هزار و صد و چهل و هفت با توپخانه و قورخانه و سپاه شکاک گذار
سپرده محو متصرف روم شد القصه بعد از تصرف ممالک نوابای ایران که کوکب جلال باهیت و اجلال وارد جولگاه مغان گردید
چون جمع امرا و اعیان ایران از جمیع ممالک جلیله شده بود فوج فوج و فرقه فرقه کیسان بودی مخوش گردید جلوس نادرشاه
افشار بر سریر سروری ایران و تعیین نوابان کابات هندوستان برابر واقعات احوال و اعمال او
چون اجتماع خلایق نیاله بر صد هزار نفس میشد در جولگاه مغان بودی امرا و اعیان ملک و فضلا و علما و صدور
و قضات هر شهر و کشور بود در انجمن شهریاری که را طلب نموده گفت به آن از این امور ترقی منظور بان نبود هلاک ایرانیان
باهوای شان با دست افواج اوروس و رومی خارج و ملک بلاد قلاع متعوفه در بسته تصاحب ملک ستانیم و باغ
بیاعمان اصیلا ارزانیم دادیم و حمو طلبان است تا نیز نرساند خوش گوش یکی آنهم حالا مصلحت وقت در آن می بینیم

عقد از جان توبهای دار در جهانگشه فضای صحرا و دشت را اگر شما سازنده دلاور ایرانیان و ما که سپهر مثال شرفت
تیس سپهری در آن دریای آتش نشانه و با شیرانی آهنچه بحبت سپاه ایشان و توپخانه را از تصرف روی میه کرفته عبدالله پاشا
شبیه بازی سنگ آمن افشار نام و تنگ روی بر تافته از سر عسکر لشکر روم بلای قرار باشد و تنبیه جمعیت
پریشان شد و جمعی کثیر عرصه تیغ گذشته و عبدالله پاشا به زخم فراک افلاک و گریبان چاک گرگ
انتقام چاک شد و مجمع سار و مصطفی پاشا حاکم دیار بکر که منصفات سلطان محمود خان بود و دیگر روم اختصاص
داشت از دست خلیلت بک فرمش است با دشمنان افواج توپخانه و خزانه و اموال و اثقال و خیام و اسباب و آلات
و اسباب عسکر و لشکریان فیروزی از جمله غنیمت گشت در اول تیمور پاشای که در کیرک شاغل بودند باید اگر ایام
ذات ... داد تعرض نیز جسته با فوجی از حرب اوج کمین بیکر شته از به نهال در درجه دوای آستر که بسته از پیش جرمن و بیک
و دلیران از عقب به سر رو فیلک و توپ توپ کس تفنگ است به زادم و لایه چهار هزار نفر از بیم جان با ناریجه خود و بری کیا
عرم استانه و تیمور پاشا خود بالیعنی خوامین جان از مهلکه بیرون برده موکب عزمشان بعد از ورود آن محبوس شیش پاشا از روم
و از ادامون یعنی هزار سپاهی آن مرز و بوم مو بعد تب روان تجویز و با خان چاپ لو منظر به یکی از کسیاب راه بود
فتح بر و به ایده و ادخلوا شهرها شهنشاه از نفر اردلان در ایالت کسر بوسی قلعه ایروان سر مو و خود غاز کجه کچه مردم را تسلیم با ملکی شی
و التجه وارد و حالت واکیل شد خان ذیشان کس بضبط آنخطه فرستاد تا پاس مزبور جمعه را تسلیم و بلاد پرور ان فرا اشگی ساند

بر خوبی چنانچه که تسخیر ان قلعه و این تاریخ جلوس او را الاخیر فیما وقع گفته اند و نام شاه عباس شاه را از سکه و خطبه
انداز نامی بر اسم او نیز سند اخت و محمود سالار را شاهی ساخته و نام امور خیر بال ایران سپرده قبه اندر زحمت ساعیر اشراف واشخاص
و سپارک نوبای آن با ابراهیم خان در ری گرفته و مبرز تیم مکاری بر لای لشکر بیس ملک و بکار اهل و عیال
هر ملک اهل بعد از رخصت انصراف از فراز دشت و عبدالباقی خان رکن را با میرزا ابو القاسم کاشانی و ملا اکبر
ملای بنفاق عم پاشای والی و بحیث ایلچی مصلح آن بوجه انجام مصالحه رواانه استنبول نمود خود نادر از آنجا قشلاق بسمت قندهار
بر افراخت و از دست اصفهان پیوسته طایفه بختیاری متوجه کیان و از آنجا فوجی را به تاخت و چپاول تعیین و روانه خوزستان گردید
و دوازدهم شهر ذیحجه الحرام سال هزار و صد و چهل و هشت هجری در ظاهر قندهار نزول و از غرور شان یلیاغ و چیکو لان ایران گرد
و در آنجا طرح قلعه و سیعه مشتمل بر عمارات رفیعه و بازار و حمام و سوق و اماکن سیعه انداخت و در اندک زمانی با اتمام و احکام
رسانیده موسوم بنادرآباد ساخت و در آن وقت حسین سلطان قلعه دار در محاصره شان سلف حکومت قلعه بر بالین و استحکام داشت
از قلعه فیلار و بارحی از آنجا و خبر رسانیده در فروهی ازاده نعمه مرم و در تیر و کمان را از فیلان برات آن لذو فوجی از سپاهیان بر باش ایشان
کشته جمعی زطایفه کشته نمایات متحصن اولیای دولت آذری و هر روز قلاع نیابت قلعه تسخیر و یا به پرده سپهر سایه
همت و میمون منصور و سر برج سبه و لشکر و بروج در اطراف قلعه رنگ و توپهای قلعه کوب بر قلعه زرجانی خاصه
سپهر چهار کشیده و جمعی تفنگچی حراست متعین گردید و سلسله نیز لطایف با نفکیه سر هو متحصن سند بر سینه ها پیکر نظر در آمده

کذا نجد

هر کسم زحمتی بخانه و خویش ننشیم شاه طهماسب و عباس میرزا ماشاء و باشد بر قلعه و در سر رحیتان و مهمه
موجود ایشان با هر کس را بر اندازه سروری داشته باشد و سلطنت خواهند خلایق بشکرانه ولاد برگشته ام نکش ملک
چیمه حاری تو نقصان و هراوت جست و سلطنت حق تو هست ما کر بیان و اصطلاح در کاش سرتخته گشت و تقوا لکه
سخن بانی رسیده ام بعد از رحلت جناب خاتم النبیین صلی الله علیه و آله الطاهرین چهار خلیفه بعد از یکدیگر متمکن امر خلافت شده
و هند و روم و ترکستان همگی بخلافت ایشان قایلند در ایران اسلام تمیز تسنن ما ها قایل بوده تا آن کی شاه
شاه اسمعیل صفوی طاب الله ثراه چون بر تخت مسند بر مصلحت آن آن مذهب سلطنت ترک و مذهب تشیع سلوک ساخت
جلایب و رفض به فعل بیهوده مانند فساد است بهم رسانیده و ورد زبان اجامره و اوباش ساخته آنام که این فعل شایسته و منتشر است
این مفسده از میان اهل اسلام رفع نخواهد شد اگر اهل ایران بسلطنت ما راغب اند و آسایش خود را طالب اند باید که این عقاید
ردیه اسلاف کرام و اروح عظام نواب بسیون است ترک کنند لیکن چون امام همام حضرت محمد باقر علیهما السلام امام بحق است
در فروعات مطلق قضات شکسته تقصیر باشند و اهل ایران بحکم اسلم قبلی تمیزتوانند و مذهب جعفری را پیروی نمایند
... باشد و اهل روم شرحی که نوشته تو اهل سنت این مذهب را خامس مذاهب اربعه بشناسند و در کعبه معظمه از ایران ...
مقابر جاج تعیین و حجاج ایران که کعبه مقصود بدار در شافعی مری شیند نیز از آن کنار از قافله ایشان در ترجمه
بیت و چهارم شهر شوال سنه هزار و صد و چهل و هشت افسر سروری ایران و سر بنهاده بر تخت سلطنت و از تمشش قشقای

گروه

بود در پنجم محرم سال هزار و صد و [illegible] قلعه بست که بعضی جمعی از قزلباشیه [illegible] رسید در [illegible]

رضا قلی میرزا که در خراسان [illegible] با لشکری [illegible] بست [illegible] محمود [illegible]

از خیمه و خرگاه [illegible] ابوالحسن خان [illegible]

و دل بر محاربه [illegible] ابوالحسن خان [illegible]

[illegible]

[illegible] قندهار [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در جهان [illegible] با جشن و لشکر و سپاه و تجهیز خیمه و خرگاه و ترتیب توپخانه و [illegible] است حکومت لاهور را به زکریا خان
و ایالت کابل و پیشاور را به ناصر خان صوبه دار آنجا [illegible] گرفتاران و در رکاب [illegible] تفویض و شان [illegible]
روانه [illegible] و از لاهور در [illegible] شش شوال [illegible] جلال و از [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] عبور و در [illegible] و تعیین [illegible] خیام فلک [illegible] ساخته و در آنجا [illegible] نوبت [illegible]
[illegible] جنگ آورده هزار [illegible] سه هزار [illegible] و دو [illegible] کمال
بیت و پنج [illegible] گشته در کنار [illegible] فیض [illegible] خان [illegible] جهان [illegible] ساخته و از [illegible]
و اطراف [illegible] جنگلی [illegible] و [illegible] و لشکری [illegible] ترتیب و توپخانه را [illegible] بر [illegible]
بعزم مقابله و مقاتله نشسته موکب [illegible] از منزل [illegible] نواب [illegible] مقصد [illegible] روز [illegible] شنبه [illegible]
جهان [illegible] از [illegible] فیض [illegible] گشته در [illegible] خیمه و خرگاه [illegible] خان [illegible]
[illegible] الملک [illegible] خان صوبه دار [illegible] هندوستان [illegible]
و [illegible] لشکر منصور [illegible] گشته [illegible] رسیده [illegible] صبح روز [illegible] شنبه [illegible]
افروز [illegible] میدان [illegible] تیغهای [illegible] و سپاه [illegible] روی [illegible] هندوستان [illegible]
عالم [illegible] گشت [illegible] قول [illegible] نصرالله میرزا [illegible]

دیدن

[illegible] دریای [illegible] کرنال [illegible] توقف [illegible] سپاه [illegible] گشته از بین [illegible] فیض
و دریای [illegible] نصرت [illegible] بطرف [illegible] فرشت [illegible] در [illegible] زمین [illegible]
و [illegible] نصرالله میرزا [illegible] طلب [illegible] که قدم [illegible] میدان جنگ [illegible]
برهان الملک سعادت خان [illegible] عرق [illegible] و با لشکر [illegible] اسکر [illegible]
و [illegible] خان [illegible] خاص [illegible] خان [illegible]
و [illegible] میدان جنگ [illegible] و [illegible] صبح [illegible] نظام الملک صوبه دار ممالک دکن

غیرت

و قمرالدین خان وزیر الممالک [illegible] صوبه دار [illegible] فیلان [illegible] و توپهای [illegible]
[illegible] در پیش صفوف [illegible] نهاده [illegible] موکب [illegible] هزار [illegible] صف [illegible]
[illegible] و قلب لشکر [illegible] نصرالله میرزا [illegible] و توپهای [illegible] آتش [illegible]
[illegible] و دلاوران [illegible]
[illegible] متوجه میدان جنگ [illegible] بیار [illegible] شکر [illegible]

همی مغز گردن ز تیغ [illegible] ز خم اندر آمد سپه فوج فوج
برانان برخیزد از آب موج جهان شد پر از ناله بوق و کوس
زمین [illegible] هوا آبنوس بنا گه در آمد ز هر سو سپاه
شد از گرد گیتی و گردان سیاه دلیران ایران [illegible]

[illegible] همچو آذر کشب [illegible] و نصرت [illegible] کران تا کران شد جهان پر ز خون [illegible] هندی [illegible]
[illegible] سپه اندر آمد ز جای هوا گشت سرخ و کبود و بنفش زمین [illegible] دگرگونه [illegible]
جلادت [illegible] ظفر [illegible] در [illegible] سرخ و [illegible] هندیان [illegible]
[illegible] صاعقه بار [illegible] هندی
[illegible] میدان و [illegible] خون [illegible]
[illegible] گشته [illegible]
هندوان [illegible] چون گوی [illegible] چوگان [illegible] و موج خون [illegible] کیوان رسید
زمین [illegible] همی جوش [illegible] [illegible] چو کشتی [illegible]
همی [illegible] چون گرگ [illegible] همه دشت [illegible] همه کشته [illegible]
در این [illegible] هندیان [illegible] ترک [illegible]
[illegible] و روی [illegible] در این [illegible] محمد شاه [illegible]
[illegible] گرفتار [illegible] خان [illegible]
قریب [illegible] نفر از امرا [illegible] محمد شاه [illegible] نظام الملک و قمرالدین خان [illegible] گشتند

[illegible]

و فیلان [illegible] با اسباب و اسلحه [illegible] خان [illegible] محمد شاه [illegible] اطراف
لشکر [illegible] و [illegible] هندیان [illegible] محمد شاه [illegible] خود [illegible]
از [illegible] نصرالله میرزا خارج [illegible]
[illegible] تا بیرون بارگاه [illegible] خیمه آورده [illegible]
[illegible] محمد شاه [illegible]
[illegible] گرفتار گردیده [illegible]
[illegible] خان [illegible] صفویه آورده [illegible]
[illegible] از [illegible] آمد [illegible]
[illegible] محمد شاه [illegible] افاغنه [illegible]
هندوستان [illegible] محمد شاه [illegible]
[illegible] مقام [illegible] چنین [illegible]
[illegible] حسن [illegible]
[illegible] که [illegible] انصاف [illegible]

از بس شب پیکان خونی [illegible] مگر یک نیمه مجوی روز دیگر با همراه خوبان [illegible] در خیمه خسروانه کار
گذار [illegible] بجهت آن برادر سرور [illegible] منزل و صباح امروز برای [illegible] اردوی
نصرت میانه روانه شهر و روز هم شهر ذیحجه الحرام موکب [illegible] جهانداری [illegible] جهانگشا [illegible]
و پایه سریر دار الخلافه سلاطین [illegible] از فر قدوم جلالت لزوم از اوج فرقدین [illegible] محمد شاه [illegible]
برسم مهمانداری [illegible] خزانه و خزانه [illegible] سلاطین سلف [illegible] توجه [illegible]
معروض عرض در آورد [illegible] محمد شاه [illegible]
[illegible] از جانب محمد شاه [illegible] در شهر [illegible]
[illegible] حکم [illegible] این اجمال آنکه عوام و اوباش در میان شهر [illegible]
[illegible] از لشکر ایران [illegible] در آمده [illegible]
[illegible] صباح [illegible] شده و همه [illegible]
برگاه و در [illegible] و بازار [illegible] عام [illegible] کذا
خورد و بزرگ [illegible] نظام الملک و قمر الدین خان [illegible]
شفاعت [illegible] پس از چند روز [illegible] محمد شاه [illegible] کذا لفظ
[illegible]

[illegible] نصر الله میرزا [illegible] خزاین و جواهر [illegible] فارغ شدند [illegible]
طاووس [illegible] سلاطین سالفه هند و [illegible] کرور [illegible] عبارت از صد هزار
روپیه [illegible] الماس [illegible] خزانه
[illegible] محمد شاه [illegible] صوبه داران هند کرور [illegible]
پیشکش [illegible] محصلان [illegible]
[illegible] پانصد هزار تومان [illegible]
در خزانه [illegible] سلطنت بر سر محمد شاه نهاد [illegible]
سلاطین هند و [illegible] ممالک [illegible]
از [illegible] و کشمیر [illegible] و قلعه جات [illegible]
[illegible] و بعضی از [illegible]
توقف در [illegible] جهان [illegible]
و چون [illegible] تسخیر ترکستان [illegible]
[illegible] ترکستان [illegible]

[illegible] خصوصیت [illegible] شاه [illegible]
[illegible] ابوالفیض خان [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] کذا
[illegible]
[illegible] هندوستان [illegible] روم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کذا
[illegible] در غره رمضان المبارک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ناصر خان [illegible] محمد [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] قشون [illegible]
[illegible]
[illegible]
اطاعت [illegible] نصر الله میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کذا
[illegible] کذا لفظ
[illegible]

کشیده و محلات تتله به بندر عباسی برگشته تا وقت تقسیم در کنج کران توقف نموده به انجام امور شاهی پرداخته همراه
با بهم معمات شوقوزان و چون کار سپاه ساخته گشت قشون را مرخص و خود دلیر داخل معسکر گردید ذکر سعادت نزول شاه
در هند و پیشاور و مسخر ساختن بلاد ترکستان بعد از انجام کار هند و اتمام مهمات سند عنان توجه به کابل معطوف و در
صفر سال هزار و صد و پنجاه و سه خیام شوکت در چمن چهار باغ ... با سپهر دار ... دوخت
چون تخت طاوس ... از قسم تحف ... قرار یافت
تخت مرصع گوهر آبدار و آلات ... بساخته ... استادان صنایع کار ایران و هندوستان
در کار ... از حرکت جهان آباد ... با تمام آن ... در ... کشیده و تخت ... جمیع
با تمام رسید و تخت ... که چون در انوقت شاهرخ میرزا ولد رضا قلی میرزا و لا ... میرزا ... اولاد و احفاد
... تقسیم ... سلطنت ... تخت با تخت طاوس نصب و مجلس شاهی بر روی آن
آراستند و ... بازو ... مرصع گوهر ... خان و ابراهیم خان برادر ... شد
چون ... شاهرخ بن امیر تیمور گورکان ... شاهرخ میرزا ولد رضا قلی میرزا ...
و ... در دارالسلطنه ... نصرالله میرزا و ... اولاد ...
مشهد مقدس ... پنجم ... صفر سال هزار و صد و پنجاه و ... متوجه ترکستان شده ... رضا قلی میرزا
...

نایب السلطنه ایران ... باختیار ... از ... پیر و جان قزلباش ... پنج گنج چون عوض
مشهور ... خزانه یک ... پنج ... خیام جلالی ... حکام و عمال ... تعیین و کنار آب ... سپاه
بخارا از هند و هندوستان با تمام رسانیده ... بعد از ... واز انجا ... بطرف بخارا ... آمده
کرشی ... حکیم ... در ... از ... بار ... و ... سبز ... کشیده
... ابوالفیض خان ... ساخته ... ابوالفیض خان ... حکیم ... ترک ...
... ساز و ... بیگ ... و ... اعیان ... سلطنت ... لازم ...
در ... از ... کوچ ... ابوالفیض خان ... سرور ...
شاهی ... ماوراءالنهر موضوع ... خان ...
سلطنت ... ابراهیم خان ... خوارزم ... و ... خان ...
... ابوالفیض ... در ... خوارزم ...
در ... خوارزم ... خوارزم ...
... رضا قلی میرزا ... خوارزم ...
... در ... خوارزم ...

وقایع اسم ... ؟

بکولان در آورد ایلبارس خان پای از قلعه بیرون نهاده ... شاه ... در آن ... فرو
بجای خود ... ولایت و ... خوارزم ... ایلبارس ... حصار ... بیرون ...
... ایلبارس خان از قلعه بیرون آمده ... لشکر قزلباش ...
... عنان ... کشیده ... عزم ... خوارزم
انصراف ... نواحی ... ارگنج ...
... خوارزم و در میان ... سردار ...
... روز دیگر ... قلعه ... پس از چند روز ... ایلبارس
... طاهر خان ... خوارزم ... تصرف
و ... ازبکیه ... گرفته ... خوارزم ...
مشهد مقدس ... نصرالله میرزا ...
مظهر ... مشهد مقدس ... آتش ...
روزی ... کلوله ... گرفته
جلو ... نصرالله میرزا ... خان

کدا

بار کشید شخص که ... از ... خان ... رضا قلی میرزا ...
شاهرخ ... شاه جهان ... توقف ... کوچ ... متوجه ...
... خوارزم ... طایفه قزاق ... موجب حکم ...
... آمده ... شاه ... در ... امور ...
... جهان ... غزنین ... خان ...
و ... روم ... تصدیق ...
چند ... روم ... منصور ... روم ...
... حسین ... روم ...
با فوجی از ... روم ... مقابله و مقاتله از ... قزلباش ...
حصار ... قلعه ...
... جمعی از علما و قضات ... سلطنت ...
... ایشان ...
... جمعی ... سلطنت ...

موکب [illegible] ترکی [illegible] نهضت عطف عنان بجانب کرکوک کرد چون مسموع [illegible] [illegible] لاکن [illegible] [illegible] و

بغرابه در جولگاه [illegible] و [illegible] را گرفته با فوجی [illegible] غرب [illegible] [illegible] الشرف [illegible] [illegible] [illegible]

برافراشت در منزل شهرو [illegible] پاشای کرد [illegible] بغداد با جمهور آقایان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

فخر [illegible] [illegible] [illegible] نادرشاه [illegible] [illegible] کاظمین علیهما السلام [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] در تاریخ [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

اشرف کعبه [illegible] علمای ایران و افغان [illegible] [illegible] و سایر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

اسلام علمای [illegible] [illegible] حله و توابع بغداد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مجلس [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و شبهات [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در خزانه [illegible] [illegible] [illegible] قیصری [illegible] [illegible] ایران [illegible]

[illegible] [illegible] در [illegible] [illegible] [illegible] جعفری [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

ایران [illegible] حاج [illegible] [illegible] امیر حاج [illegible] شام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

در [illegible] [illegible] امیر حاج ایران [illegible] امیر حاج مصر و شام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

بر [illegible] خلاصه [illegible] [illegible] [illegible] سال [illegible] عطف عنان بطرف [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] و انقلاب شیروان و طغیان لگزیه [illegible] تفصیل این اجمال [illegible] ابراهیم خان [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ابراهیم خان [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] سلطان [illegible] ابراهیم خان [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] در میان لگزیه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

گرفته است — طبرسران و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شیروان [illegible] خان حاکم [illegible] [illegible]

کذا — [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] موکب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] کریم خان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] محمد حسین [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] محمد حسین خان بعد [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] محمد حسین خان [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] محمد حسین خان [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] محمد حسن خان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] محمد حسین خان قاجار [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] محمد حسین خان [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ابراهیم خان [illegible] [illegible] — و [illegible] ابراهیم خان [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] ابراهیم خان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

فتح [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و کیلان [illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شاه سلطان حسین [illegible] [illegible] [illegible] ایران [illegible]

[illegible] — [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] افغان و طلوع [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شاه سلطان حسین [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] قیصری [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

کذا — اکرام و اجلال استقبال [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و انقلاب [illegible] ایران [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ایران [illegible] [illegible] [illegible]

احکام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و احکام [illegible] طبرسران [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] قیصری [illegible] [illegible] [illegible]

احکام [illegible] — در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

کذا — [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

وبسکر اسش باختم بموجب حکم اداری مقرر شده بیک چشم اورا کور و در بیک گیتی ... از گرفتاری ... اولاد وعیال ابدال

... [illegible] ... و سلاطین جهانک از مخفیان خود مقید ... شده و بعد از ورود ... [illegible] ... کرده ... [illegible]

جلادت را بطرف ... [illegible] ... در خارج قلعه ... نصرت اختصاص ... عسکر منصور چند نفر از قلعه ... [illegible]

وجمعی از عسکر روم را ... دلیران قزلباش ... و ادم فراری ... [illegible] ... چند نفر از اعیان ...

بارگاه شاهی ... [illegible] ... قیصری ... در حضور ... [illegible]

موکب فیروزی کوکب ... [illegible] ... در همین زمستان ... [illegible] ... عازم ... شد

بعد از ... [illegible] ... و ... [illegible] ... عثمانی ... [illegible]

... از ... قیصری ... [illegible] ... با صد هزار سوار و چهل هزار پیاده ... [illegible] ... ارزن الروم ... [illegible]

عبدالله پاشا ... [illegible] ... از ... [illegible]

ایران ... نصرالله میرزا ... [illegible] ... توقف ... [illegible]

و در پنجم ماه رجب سال هزار و صد و پنجاه ... [illegible] ... عسکر ...

... [illegible] ... به عبدالله ... [illegible] ... عسکر ...

... [illegible] ... اطراف لشکر ... [illegible] ... در روز ... از

از

در فن تسویه صفوف و تعبیه اصحاب سیوف ... [illegible] ... طعن و ضرب ... [illegible]

... [illegible] ... عسکر ... [illegible] ... فرار ... [illegible]

... [illegible] ... سپاه ... [illegible] ... آمد ... [illegible]

... [illegible] ... انقلاب ... [illegible] ... چند از موکب ... [illegible]

... [illegible] ... جان ... [illegible] ... پیاده ... [illegible]

... [illegible] ... سوار ... [illegible]

بعرض اسم در آمد ... توپخانه ... [illegible] ... و ... [illegible]

... نصرالله میرزا ... عسکر ... [illegible] ... قتیل و گرفتار ... [illegible]

بعد از ... فتح ... نامه پادشاه ... روم ... [illegible]

روانه دربار قیصری ... [illegible] ... نصرالله میرزا را ...

... [illegible] ... اصفهان ... [illegible] ... محرم سال هزار و صد و پنجاه ... [illegible] ... اصفهان ... [illegible]

... [illegible] ... کلان ... [illegible]

در آنجا ... [illegible] ... و ... [illegible]

و سواران ... [illegible] ... از هند و ... [illegible] ... دولت ... [illegible]

... [illegible] ... عازم عراق ... [illegible] ... جلال ... [illegible]

... [illegible] ... دربار قیصری ... [illegible]

رسانیدند بنابر آن مصطفی خان ... و میرزا مهدی خان منشی مؤلف تاریخ جهانگشای ... [illegible]

... [illegible] ... مصطفی ... [illegible] ... خان ... [illegible]

روانه روم ... [illegible] ...

... ایران ... [illegible] ... میرزا ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

و از ... [illegible] ... قلعه ... [illegible]

ادا

... [illegible] ... ایران ... [illegible]

... [illegible] ... خان ... [illegible]

... [illegible] ... خان ... [illegible] ط

... [illegible] ... خان ... [illegible] ... خان ... [illegible] ط

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... خان ... [illegible] ط

... [illegible] ...

... [illegible] ... ایران ... عباس ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ... اصفهان ... [illegible]

... [illegible] ... میرزا ... [illegible]

... نصرالله میرزا ... [illegible]

بمشهد مقدس رفته ملازمت ملک محمود اختیار و عاقبت از پیش او فرار و بطرف ابیورد رفت و نظام حکومت آنجا تعلق به
نجفقلی خان افشار گرفت و بسعد چهار صد سوار سرانجام و پیوسته بمکان ترکمانان تاخت آورد و اکثر را بکشت و در شغال داشت از قرار آنکه مرقوم
گشت و در سلک گشت تقرب دولت ... تخت ... کرد و بخوارزم رسید و قزلباش سلطنت کشید
ترتیب داد و رسید بمشهد مقدس و قصه طغرل ... ایران و ... ابراهیم خان بمشهد مقدس ... از بنای ... کاری
مبارک کف ... روضه و ... بعد شهید شاه سلطان حسین ... و وزیر ... تعیین ...
در کار قرار ... او بنای ... تبریزی ... اتحاد ... استقلال ... چون ابراهیم ...
وزارت ممالک آذربایجان از قراریکه تقریر افتاده با آقا جعفر ... بتبریز ... کشیک ... شهید ...
بعد از نادرشاه و در تبریز ... بواسطه ... در ... سال هزار و یکصد و شصت ... شد
فقاق ... خراسان میرزا ... قزلباش ... و در سال ... از ... اذربایجان
... عراق میرزا ابوالحسن اصفهانی از ... در شاه ... رسید و ...
فارس و ... شیرازی ... فارس ...
سابق نگارش رفت روی از حقوق ... و ... عاقبت ...
امیر شاه افغان ... در کار ... جنگ ... ابراهیم ...

بیان واقعاتیکه بعد از کشته شدن نادرشاه در ایران روی داد

چون شاه ایدر ظلم و عدوان نادرشاه از حد گذشت از قراریکه خامه بلاغت ترجمه مختصری از آن نقل آمد ... جهانگشای
همه کس تنگ آمده بقتل او رسید هر طایفه بطرفی رفته و جای ... نهادند و علیقلی خان برادرزاده او در ... و سیستان ...
آغاز و بکر ... ابراهیم ... از جانب عادلشاه ...
از ... اگاه ... بمشهد مقدس ... سلطنت ...
بنای ... مقصود ... خود ... عام ...
توقف ... شدند ...
تخت ...
...
برجی ...
...
برفراز برج ...
چون ...

ابوالحسن ... از ...
دانست ...
روی ...
...
و ...
رضاقلی میرزا ... مکحول البصر ...
بمشهد مقدس آورده ... چهار ماه ... سلطنت ...
ابراهیم خان ... عراق ...
...
و ... ابراهیم خان ...
... کرا
قرین ... ابراهیم ...
کوس ...
کردند

کرد ... ابراهیم شاه ...
... ابراهیم شاه ... لشکر ... ابراهیم شاه ...
در ... ابراهیم شاه ... سلطنت ...
فرار ... آورد ... کذا لفظه
اولاد ...
سلطنت ... مشهد مقدس ...
و ... سلطنت ...
...
... سلطنت ...
...
...
... ایران ...
تتمه ذکر ...

و بعضی و طنی بهوهر تبوی عثمان بلاد ازبکیه و احمد بیک افغان که از اعیان طایفه ابدالی و در سلک دولت محمد قلی نظام داشت
فوجی از آن قبایل با خود متفق و بعد از غارت نمودن اردو بقدر مقدور رو بطرف قندهار روز نمود و آنجا در ملک قندهار بیگلربیگی
که از وجوه موضوعه هندوستان بعلت طلب ستمکاران خوانین هندی اینها متصرف و در آمده و بود بود اقتدار
اقتدار بر افراخت و خود سلطنت بخطاب شاهی ساخت و در آخر دولت قزلباش قاهر حاصل و روی بهندوستان آورد
و ملک شاه جهان آباد و اردو را مسخر کرد و اسلام مجدداً بدانجا بنیاد و روی بخراسان نهاد و مصاحبت محمد و اهل
حظی وافر و نصیبی متکاثر قبه عثمان بطرف کابل برتافت و آن ملک را مقر سلطنت خویش ساخت و از آنجا بجانب خراسان
و بهر سلطنه هرات را تصرف و بمشهد عزم بلاد طرف شد مقدس مطهر گشت و آن ارض مبارکه را محصور و فوجی بلاد بجانب
روان ساخت خاقان مغفور از فرار که گرد ارشاد محمد و لیجان قاجار بلاد فوجی از ایشان به کینه بر سلاطین قزلباش
سلسله معنا بزار ایشان ساخت چنین بیانه و مکر آغاز نهاد و هم عزم بلاد انقلاب رفته با ارغن ... و با ترک شاه بر کشمیر و بعضی ممالک
سنه استیلا یافت و دیگر بار بتوسط مشهد مقدس که در نیابت شاهرخ شاه مصالحه نمود از بلیخ گرفته هندوستان بمحمد داد و هزار
و صد و شصت و ... تیمور شاه پسر ... که بر مسند حکمرانی زد و حزب ... بر دولت کوه ... اوامر ... رسید
رسیده نان ... و ... جلس ... محمود میرزا ... دار ایشان ... بلاد ... بیاری شهریار
این شهریار ... نهاد ... ولایت ... ایالات ... دارالسلطنه ... استیلا یافته و او ... بلاد

کرد

و در مهد ... سلطان ... شد و سلطنت ...

۷۷.

با سلطنت ممتد ساخت پس از چندی شجاع الملک برادر ... شاه ... بکابل و کشمیر ... درآمد و در بالاحصار کابل
محبوس و بلاد در کور ... و دیگر بار جلوس ... و حال ... سال هزار و ... دویست ... رسیده ... در انواع ... سکه و خطبه بنام او است

بیان حکومت کریم خان زند در فارس و عراق و بعضی از ولایات آذربایجان

بر شناسنده کاخ ... کلام مخفی و مستور نماند که کریم خان ... از عشایر ... طایفه او ... در ... مقام ... نشینی
و شبانی ... در ... مستقر در ... استقلال افغان با اصفهان ... روی ... و ... مزبور ... و ... نموده
چون نام ملک ایران بقبضه اقتدار ... در ... و قبایل ... اقتدار با ... چاپلوس ... و ... شد
انجاعه ... بطرف ... و مجال امور ... دهر ... مزبور ... با کوچ ... و ... کالعدم ...
اکثر ... چون ... رسیده ... بجای ... سلطنت ... مزبور ... کوچ بلاد و ...
موطن ... گردیده ... بقبضه اقتدار کریم خان ... سال کریم ... نهاد ... چون ...
افغان و شاهرخ شاه ... حکومت اصفهان ... ابوالفتح خان بختیاری ... علیمردان خان بختیاری بلاد
صور ... خاطر ... و از طایفه ... چاپلوس ... ابوالفتح خان ... و ...
او از اصفهان آورده ابوالفتح خان ... نقاره ... علیمردان خان ... و ...
و دیگر ... کار ... کریم خان ... و ... و ...

نتوف ...

کریم خان ... شد ... پیش ... او ... رسید ابوالفتح خان
در مقام ... و لشکر ... بیلم خان ... از جانب شاهرخ شاه ... اصفهان ... حسین ... بیک
میرزا الملک ... خان و ... رضا خان ... صالح خان ... خان ... ابراهیم شاه
با صفهان آمد ... لشکری ... جانب ... کریم خان ... ابوالفتح ... و ...
... ابوالفتح خان ... بیاراسته ... میدان جنگ ... صحرای ... آرای
معرکه ... عظیم ... ابوالفتح خان ... علیمردان خان و اصفهان
... قلعه ... و ... ابوالفتح خان ... آمده
شهر ... علیمردان خان و کریم خان ... گذاشته ... نلوکان
سلطان ... شاه سلطان حسین صفوی ... سلطنت ... علیمردان خان ... ابوالفتح خان ... اصفهان
قیام و کریم خان ... ابوالفتح ... سلطان حسین
... سلطنت ... رو ... و ...
... جلالت ... علم ...
و وزیر ... کریم خان ... عراق ... ابوالفتح خان ... بیک

مختوق ... و ...

... ب ...

چبز

چنانچه ... صالح خان ... کاشت ... صالح خان ... حکم
... صالح خان از در معارضه ... بطرف شیراز ... اقاله
شیراز ... ابوالفتح خان ... علیمردان خان
... کریم خان ... علیمردان خان ... لشکری ... جانی ... کرد و ...
... بطرف ... چون ... و ...
... کریم خان ...
... آمد ...
... بطرف اصفهان ... قرار ...
کریم خان ... اصفهان ... علیمردان خان رسید ... شیراز ... کوهستان
بختیاری ... کوه ... غرب و ... از طرف
... و ... تو ... چون
در اصفهان خبر کریم خان رسید در اوایل بهار سال هزار و صد و شصت و پنج ... بعزیمت
بطرف فارس علیمردان خان ... سیدان

کین ستنده داس [illegible] شمشیر برده [illegible] عقاب [illegible] در امر شاه اسمعیل چون
بخت از موکب علیمردان خان روی گردان گشته جمعی از عمله و خوانین و سرکرده که در اصفهان سکنی داشتند
متوجه لشکر کریم خان گشته علیمردان خان را فرار بر قرار [illegible] و بار دیگر [illegible] کوه گیلویه و محالات [illegible]
کریم خان مظفر و منصور مراجعت به صفهان [illegible]
از [illegible] قوم [illegible] در این چند سال [illegible]
[illegible]
که خبر رسید علیمردان خان شخصی [illegible] صفویه [illegible] شاه [illegible]
مصطفی [illegible] از جانب [illegible] بغداد [illegible] پادشاهی [illegible]
موسوم شاه سلطان حسین [illegible] کریم خان از اصفهان روی [illegible] در صحرای [illegible]
[illegible] علیمردان خان [illegible] در خلال [illegible] خبر رسید
[illegible] علیمردان خان [illegible] کریم خان
روی [illegible]
[illegible] خان و محمد [illegible] افواج [illegible]

[illegible] کریم خان [illegible] قلعه [illegible] خان
و محمد [illegible] کریم خان [illegible] طایفه [illegible] اصفهان [illegible]
متوجه فارس [illegible]
آورده [illegible] و بعد از [illegible] و محمد [illegible]
با [illegible] کریم خان [illegible] خان [illegible] افغان [illegible]
[illegible]
[illegible] کریم خان از اصفهان
عازم شیراز [illegible] صالح خان [illegible]
[illegible]
کریم خان [illegible]
[illegible]
[illegible] کریم خان [illegible]
[illegible]

دران [illegible] و محمد [illegible]
و کوچ [illegible] خان افغان [illegible]
روی [illegible]
[illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible]
و سایر [illegible] کریم خان [illegible]
[illegible] کریم خان [illegible]
[illegible] کریم خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کریم خان [illegible]

[illegible] کریم خان [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible] شیراز [illegible]
[illegible] کریم خان [illegible]
[illegible]
[illegible] صالح خان [illegible]
[illegible] کریم خان [illegible] صالح خان [illegible]
فارس [illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] خان و محمد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کریم خان [illegible]
[illegible]
[illegible]

و بعد العلم شیراز را از امن خویش ساخت تا آنکه موکب منصور خاقان مغفور وارد ظاهر شیراز [illegible]
نگارش [illegible] افاغنه روی از آن دولت برتافته [illegible] خاقان [illegible]
کریم خان [illegible] افاغنه را [illegible]
صاحب گشت

ذکر عزیمت کریم خان زند از شیراز بطرف عراق

بعد از وقوع [illegible]
لشکر و جمعیت خاقان مغفور از ظاهر شیراز کریم خان [illegible]
و خود پس از چند روز عزیمت اصفهان کرد چون تقی خان [illegible]
خویش را [illegible]
[illegible] کریم خان نیز [illegible]
همراهی [illegible]
خاقان مغفور [illegible] افاغنه را [illegible]
صاحب اقتدار بود [illegible]
[illegible] عراق [illegible]
کریم خان که خبر رسید [illegible] کریم خان نیز [illegible]

[illegible]
چون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
با کوچهای کریم خان [illegible]
[illegible] کریم خان [illegible]
[illegible]
چون [illegible] کریم خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] کریم خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
روانه [illegible] کریم خان [illegible]
[illegible]
[illegible] اصفهان [illegible]
پیش گرفته [illegible] عراق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اصفهان [illegible]
[illegible]
از میدان [illegible]
[illegible] کریم خان [illegible]

در آن وقت خبر [illegible]

[illegible] چون کوکبه جلال کریم خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کریم خان [illegible]
[illegible] صادق خان [illegible]
و صادق خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

بعد از آن چند روزی حکومت الوات بلد کوه و در سنگ بسته کریم خان از جهان جان زم لوای کامیابی بمنصب استعلای ملک

رسید خوش نوبت زده در عهد بیش نجد در نسخ لاادم در رکن صفات و در سنگ بدیش محمد نقا زه بود از نتاب سالکان تقی

و لا صادق خان چنانکه آمد با ستاد عم هرف در او حجره ل هدی دین فر برد نمود **پایان شورش که بعد از کریمخان در میان**

سلسله فساد و حکومت ابو الفتح خان ولد کریمخان و میر اخان نمود بعد از کریمخان نظر علیخان و اقربای شیخ علیخان و ولیخان و طاهر خان

دلیران جهان بر دستی ابو الفتح خان ولد اکبر و زکی خان و تقی محمد خان پسر دیگر کریمخان آشوب شیراز او ترا خستند

بعد

[illegible]

[illegible]

محمد خان دیگر صادق خان برادرش که ولی و نا شیراز را محاصره و تصرف نمود و صادق خان را با اولاد و عیال دستگیر کرده خان

برادر با برادرش بیع نقصه رسانید و ابو الفتح خان و محمد علیخان و ابراهیم خان ولدان کریم خان را در حبس صادق خان

بعضی از حیله سپاه عور و حمید او خان بی غم جمهور بیکار فارس بطرف اصفهان در این را تحرکت

و عمرو رفت **تمهید اساس سلطنت خاقان مغفور سبیل شاه قاجار** سابق نکارش یافت خاقان

[illegible]

و مواعید کاذبه قلوب اهالی لار را با خود مربوط و منتظر بالفعل بود تا آنکه آنشاه را بود خان به نویان او در نقبه

و بخط و خال شاهزادگان موعود در روزی عیش شنیده کرده جمعی از روسای انحوالی تویسرکان و طایر بنال و خیلطرن

به دانه زیری و نزد طفلان آمدند تابع او را باید گشتند خاقان جلیل‌الشان چون موهوم را طلب ابوی زند کرد در دولت

علیمرادخان و جیلان هیند صلاح در جنگ و صرفه در درنگ ندیده سر راه بر ایشان گرفته مخمد نتوانست خان چون عرصه بلا غالب از

و نهیب از شیران زنجیر گسیخته و تیر سن عرش و در طی مراحل شکیب و صبر نیش بلا به ازیرک و سنگ سنگ محکم و در جنگ گوی

از ریح عاصف و برق خاطف ربوده و بخیر از مال کار روا و بر دل بیدار ازیرکه عیان نهند ران و ۱۱۱ کوهسار و دریا را دیگر

روی بخر بیش نهاده بر آنجا که سینه گشت پور جفتول و غافل از لشکر انگال و لشکر دار و بیش مغایر قولام سینه ریز بار و شش

یمین کبوتر بازی و لشکر یا بیش بنیاد رانده اند از روی گنازی هر یو بیش تا پیچه نهانه و اول انر بالار مغفر مرتبه اول نهاده

یکان و از کشه حمو شهاد شدند و دیگر بار عهود خاقان جلیل‌الشان را عازم و مخالف الولد را بیلجار عازم کشته در اوائل

مرتضی قلیخان بیلادر آنحضرت وی از اول آنکه برندید و رخ بسوی ازهم یهجوش خان آورده و او را بمصنف ملک نهاده زاری اشرار

قاجار تکلیف نموده محمدحسن خان مهر طاهر خان را با قوی از سپاهیان و اندها ملکوی اسیر آلایا خبر بعد از عبور لشکر از هیلار

در نامی بهواداری شهیار بسم قید از بابی جمعی تکمیلی قبیر و قلعه و طرف بتو مضیق سیارت و نطایفه بسرداری زدوان و آدم

یک قلیخان کاری بجای کشیده در جهت خر بخت شکر و از دست حبیبه غیر از جمع هر کشته نبیه بد بر که نه نوبت نیز از طرفه

دعوی

دقیمان را گذاشت آنحضرت از جانبی دیگر سرگشان دراز و در جمله لشکر الولایه غیار نکری افغانهزاری مکه و خندان گام صمصام حمیت

شیر زرین جنگ افشار از بنیه سبز رنگ افق و بی صحرای جرمیرح احضر نهاد خاقان جلیل‌الشان بی سعادت بر زرگان از پیش

صمصام عیار را در آبروی دلاوری بجانب انفرقه نهاده تیر را جمعیت ایشان از ایشان و جمعی هفت خان جنگ و دلاوران را

شیر جنگ آهنگ در سپاه عرم گذشته صمصام شکافته لشکر بیور و در هر بار بی بر ارج بهجو بیش خان سپاری بسوی طهماسان قزاقی

در خلال الحال علیمرادخان به عرض عرضی استقبال استیلاء جعفرخان و لطفعلی خان و صادق خان و در آن اوان آنحضرت وی بنمود ربوده

لوای استبداد برافراشت و روبسوی اصفهان گذاشت خبر او را ادامه چون علیمرادخان رسید بنیاد شان خاطر کشته در آن شهرت

برف و سرما که خون در شریان بسته در آنچنان گاه که وی قبه از تو نوله صوب اصفهان و در اواخر شهر ربیع الاول سال هزار

و صد و نود و شش دوری بود تموره جورت نزد وی نفحی بهجهانیه روزها آنحضرت شد ثم حکومتی در اصفهان و عراق و فارس ریاض گشته

و در فارس سال بیان حکومت جعفرخان زند بعد از علیمرادخان ز بعضی از ولایات فارس چون با فرمان خان گذشته

حاکم اصفهان از وقت علیمرادخان مستحصل شده خبر این رسید تصرف در آن استبداد دو فرو چیده و دیگر باز اماره در کار علیمرادخان ... حکم ارادو

و خانوار ایشان در اصفهان الحکمرانی ختمه دعوت نمود رو در مسیر جعفرخان نظام امر اصفهان نمود و بعد هم ایالت مع دانه و در تعیین

جورید و کشور خرابی قهر شغل گشته با قرخان را زنجیر در مجلس بانوی جلوس در میدان نقش جهان کشیده بیعقاته چیزی

روانه نمود جمعیت مثابه تومان داری چهر دولت بطالعه تهیه شاهی سران بدعا بهوقلوب فرقه معلی جلوس او گشاده دیباچه اینش

فرار و جعفرخان پیش از وی جانب علیمرادخان فرار کرده خبر رسید خاقان جلیل‌الشان از ناهار در عزیمت عراقی که از حیث آنحضرت

پس تنها زرگ لشکر افواج چون بسیار کار ان از ارابطه حمل بیکاری و کارکش کافوری کو و ده شکوه بخیبه ختم بیدرنگ

و فرس از بهاری سرگشته با سبز بلای نطقهای بنغلی کام ربا مجتنع و داغ کشیده وان و بیحان او داری از جهانگیر با

بیابانی نمود از کلهای تاشین بلای برازی مرد و گذاشته احمد خان و لد بالله خان افغان را با ایشان هستند از برای لاجرم بیاد

دریای زخار امین موکب مسرور کوکب شهسواره قاجار و بساد و در نصر الله ثانی انداد و ایلقابن اقاده و در جمیله بستان با احمدخان

شیراز را جمعیت گسیخته و بین فرار را از آنجا به اصفهان رجعت نمود جعفرخان از استماع این خبر مهیب خاطر را در شهر جمیلیه فلک اشتباه

و قلعه دولت آن دراز بعضی لشکریان فارس و خانوار طایفه زند و زیارت و نوار شکوه او آنجا برشتم از باخ بنمای شیراز رفته و روزی دیگر در ظهر مهر و خمار روز

با فتح و ظفر بر تخت شاه و مکنت اخضر را خان فاقان جلیل‌الشان با کوکبه قیصر و فغفور وارد دارالسلطنه اصفهان گردید مدت چند روز توقف

و معاودت فرمود نظر حضرت جعفرخان بعد از ورود شیراز اولاد و متعلقه خود مرادخان عم مسلم علیمرادخان که حاکم فارس بود خراج از لشکر

اهالی شیراز و طوایف و نواحی بشیراز انتهای و افراج آوردی درودی داوری بجانب اصفهان بالا بیاقر خان ایجاد که در آنجا خاقان جلیل‌الشان

حاکم اصفهان بود در قلعه طبرک متحصن گشت جعفرخان نیاورد و تحت محاصره او را با کاخی بتکیش امید گشت و از عقب اسمعیل خان را روان

محمدخان و در ورود به اصفهان موافق با بیعت نیاورده با قوت رایه در سیر بر کوه و پاس استید او حسین پورجهان در ابتدا این ارکان

در سینه خورده شد شده بزم ستیز بین از دو سپاه کرم گشته در جواهر صبح نصرت از مطلع مراد جعفرخان اسم غارت و عبرت ظهور

امی

برکلی آلات و اسباب ازکبود اسمعیل خان که جار فروز در همدان منقله آن شهر را تصرف که جعفرخان از او تعاقب نموده شمار الیه با تقارب

و تقارب مغلوب و فاری گشته و پس از چاپ متوجه کردستان شد جعفرخان چون ابن اسپهان جلیل الله و الولایه ار استقلال بود

گشاده و در احکام متعدد با بحسرو خان والی اردلان سپهسالاری داور آن حضور تکلیف و مضمضا از بنیا بیش تکلیف نمود خسرو خان بیان

در مخالفت ناقصه از ملازمان فتنه رحام محمد و محمد حسن خان و نصرالله خان قراگوزلو و طایفه کرد اسپهسالار آستان خوانین و سپاهی کلان

عرض مظفر روی بجانب جعفرخان در جمعیت همدان قلعه روی ملاعده از قلعه گویش جعفرخان بسمت نهم دیو بخانه و اوجو را

گذشته متوجه اصفهان شد در دارالسلطنه مذکور قنون کشته و نیست به هیولی چو بستند در خلال الحال اسمعیل خان و محمدحسن خان قاجار

عاشری را در سیاه کوه و خندق سکنی داده دیگر ثابت قدر از اصفهان افتاد از امیر محمدخان حاکم طبس و در مقام سرتفاع آن ایاد بیابان شیرالیه

نیز قرب سیره لار مغضوب ایشان و آنه و در این سیاه و در ستر این اشکی جمع آوری ورود به دو داوری به اصفهان آمد مشتد جعفرخان

فوج پیشقبال مامور و در طوک آن فرم کات اصفهان الحاشب منصور دیگر جعفرخان منصور شده چون استیلام نوروز رسید

وزنک زرین نرخ مهر قدم بر تخت زر نهاد و زمین و شبابله حامیت شوال چیار عروسان چمن شهاد هزاران و این بعد

از قطرات جط رسحاب تحفه فاقان جلیل‌الشان از دارالسلطنه طهران مع لشکر منصور گشته جعفرخان بمحض استماع خبر توجه او

موافق جلادت و بال کثیر بیوستن تعبیر دارالعباده یزد فرار نموده از حوالی شیر نکو دو برادر العباده یزد نهاد و تقی خان حاکم آنجا در قلعه بار و ی

درب بسته و امید او را امیر محمدخان طبسی نشست امیر محمدخان بعد از چند روز وارد دکه دار جعفرخان با سپاه خود را بتهمت متوجه شیراز گشت

امیر محمد خان را از درون و جعفر خان را از بیرون شهر [illegible] و مظفر عاقبت لشکر جعفر خان [illegible] آمد [illegible]
ترکمان و جنگ کرد جعفر خان مغلوب و منهزم به شیراز رفته و در اواخر بهار [illegible] تصرف اصفهان [illegible] شیراز [illegible]
محمد شاه قاجار — [illegible] سال [illegible] مرد و از آنجا [illegible] خان [illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] جعفر خان [illegible] قشون [illegible] از قلعه [illegible]
[illegible] جعفر خان [illegible] فتح [illegible] خان [illegible]
[illegible] شاهین [illegible]
[illegible] جعفر خان [illegible]
[illegible] شیراز [illegible]
[illegible] خان [illegible] — کذا فی الاصل
[illegible] از ضعف [illegible]
[illegible] سال [illegible]
از [illegible] در [illegible] اتفاق افتاد
ذکر حکومت لطفعلی خان ولد جعفر خان زند در فارس و انقراض دولت ایشان [illegible] جعفر خان لطفعلی خان [illegible]

[illegible] حکومت فارس [illegible] شیراز [illegible]
[illegible] شاه [illegible]
[illegible] مراد خان [illegible]
شاه مراد خان برادر [illegible] لشکر [illegible] قشون [illegible]
[illegible] لطفعلی خان [illegible] مراد خان [illegible] حکومت [illegible]
مراد [illegible] — شیراز [illegible] لطفعلی خان [illegible] شیراز [illegible]
[illegible] — [illegible] کذا
دختران — [illegible]
محمد شاه قاجار — [illegible]
[illegible] لطفعلی خان [illegible]
[illegible]
[illegible] شیراز [illegible]
[illegible] — کذا

از [illegible] آمدی [illegible]
[illegible]
قلعه شیراز [illegible] استحکام [illegible]
[illegible]
[illegible]
از [illegible] گردی

چون بنای نوع انسان بر شرف مخلوقات مفاخر است و نقطه گزینش آن که در عالم شمرده شده

و خداوند تبارک و تعالی انواع اقسام الرحم الطاف به ایشان عنایت فرموده تا خود را از شرح

آن بهره تجربیات تا حال اندیشه ... شوند ... هر نوع در ترقیات و تحصیلات

از زمان ...

[illegible]

[illegible]